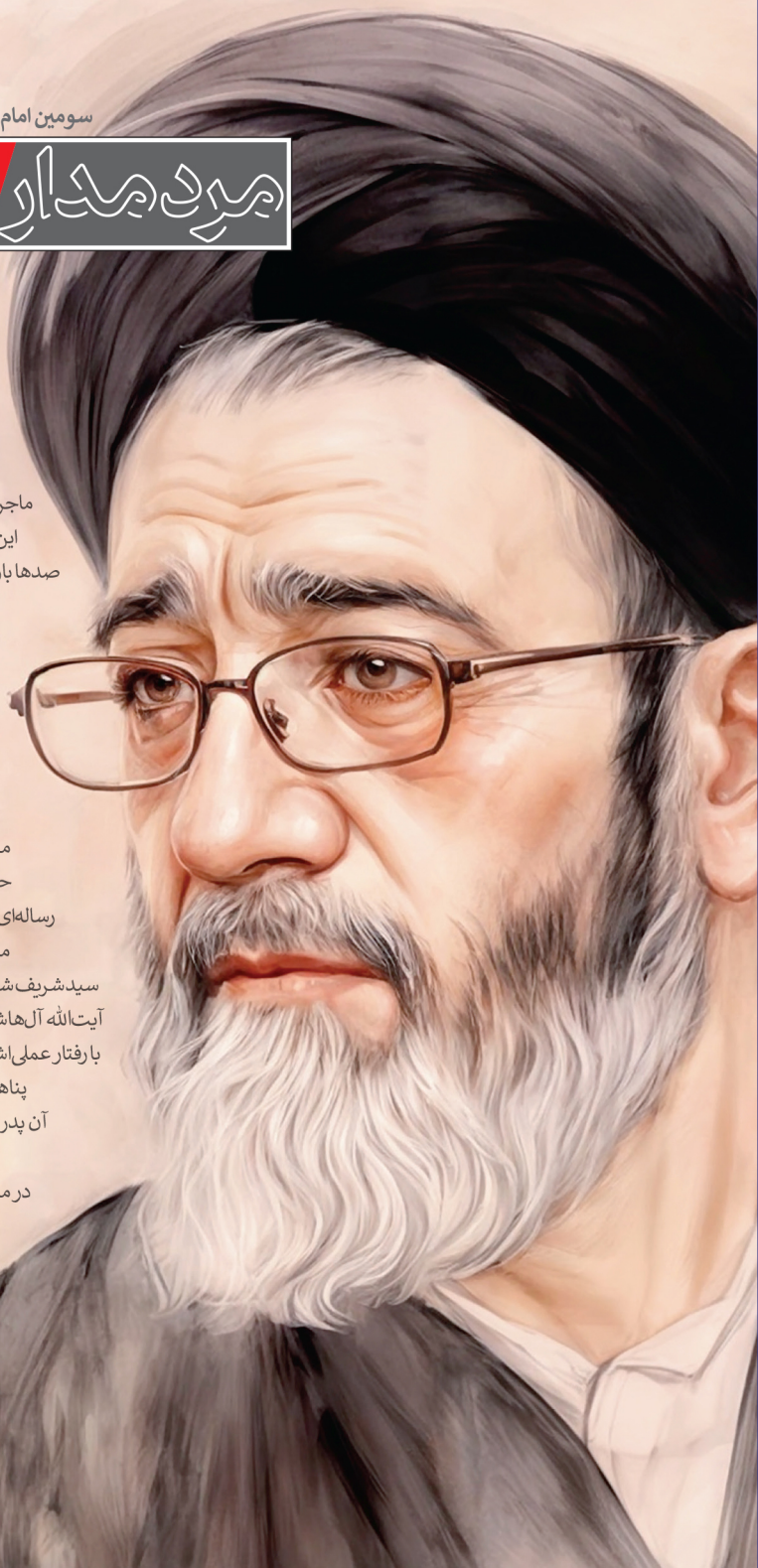


یادنامه اربعین
سومین امام جمعه شهید آذربایجان شرقی

مرد مدار شهید

گوشه‌ای از متن و حاشیه زندگی
آیت‌الله شهید
سید محمدعلی آل‌هاشم

- انتظاراتی که برآورده شد
- ماجرای امام شنبه تا جمعه چه بود؟
- این معجزه آل‌هاشم بودن است!
- صدها بار به باغ دعوت شده‌ام و نرفته‌ام
- در تنهایی تهران به دادم رسید
- سه قطره تحول آفرین
- همه شهر مصلاست
- آقای امام جمعه
- حاج آقا روایت اهالی اینستا
- گنج زری بود در این خاکدان
- شریک حال خوب و بد مردم
- مردم تبریز محافظ حاج آقا بودند
- حاج آقا خستگی را خسته می‌کرد
- رساله‌ای که استاد از عمق جان پذیرفت
- مردی از جنس اخلاص و مهربانی
- سید شریف شهید، نماد عملی حکمرانی مردمی
- آیت‌الله آل‌هاشم به مثابه الگوی فقه سیاسی
- با رفتار عملی اش بخشنامه طاغوتی را لغو کرد
- پناهگاه اهالی فرهنگ، هنر و رسانه
- آن پدر را این چنین باید پسر در روزگار
- حاج آقا هارداسان؟!
- در معرکه عشق به سادات رسیدیم

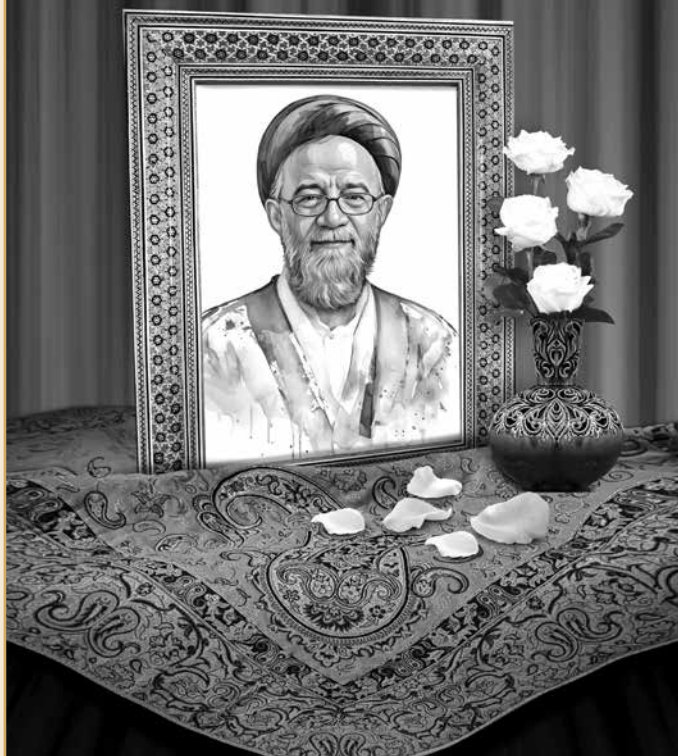


بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یادنامه اربعین سومین امام جمعه شهید آذربایجان شرقی

مرد مدار شهید

گوشه‌ای از متن و حاشیه زندگی
شهید آیت‌الله سید محمد علی آل‌هاشم



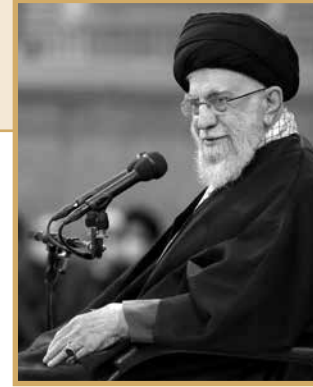
۶	انتظاراتی که برآورده شد
۹	۱۰ روایت شنیدنی از سید شریف
۱۲	رساله‌ای که استاد از عمق جان پذیرفت
۱۴	ماجرای امام شنبه تا جمعه چه بود؟
۱۵	صدها بار به باغ دعوت شده‌ام و نرفته‌ام
۳۰	شعر: ... به تبریز سرفراز
۳۴	شهید آل‌هاشم، رکن توسعه فرهنگی استان
۳۷	آرزویی که برآورده نشد
۴۲	مردم تبریز محافظ حاج آقا بودند
۵۴	آل‌هاشم خورشید بی‌غروب آسمان معنویت آذربایجان
۵۶	آن پدر را این چنین باید پسر در روزگار
۵۸	شهید قاضی من را به طلبگی تشویق کرد
۶۵	با رفتار عملی‌اش بخشنامه طاغوتی را لغو کرد
۷۰	شعر: ... پدر در سوگ پسر
۷۱	مجاهد ناشناخته‌گردنه چارزیر، دشت عباس و دوکوهه
۷۳	همه شهر مصلحت است!
۷۷	گنج زری بود در این خاکدان...
۸۰	شهید آل‌هاشم علاوه بر قلب مردم در دل ارتشیان نیز نفوذ داشت

۸۲	شعر: ... حماسه در حماسه...
۸۴	رفیق مردم
۸۷	در تنهایی تهران به دادم رسید
۸۹	به روایت اهالی اینستا
۱۰۲	پناهگاه اهالی فرهنگ، هنر و رسانه
۱۰۸	سه قطره تحول آفرین
۱۱۶	مردی از جنس اخلاص و مهربانی
۱۱۹	برند آل‌هاشم
۱۲۳	شعر: ... استاد کلامی زنجانی + گلبانگ سرود محتشم
۱۲۴	سریازی که ۲۳ سال طول کشید
۱۳۸	شریک حال خوب و بد مردم
۱۴۷	شعر: ... شمس کو؟ آید ببیند رقت تبریز را
۱۴۸	این معجزه آل‌هاشم بودن است!
۱۵۴	حاج آقا خستگی را خسته می‌کرد
۱۶۷	آقای امام جمعه
۱۷۱	عادی سازی تصورات و مشهورات ما
۱۷۲	از علاقه به عکاسی تا مناجات‌نامه به خط خوش
۱۷۴	ایستاده بر کرانه تاریخ
۱۷۹	بدون مانع!!
۱۸۴	شعر: ... حاج آقا هادراسان؟!
۱۸۶	آیت‌الله آل‌هاشم به مثابه الگوی فقه سیاسی
۱۸۹	شعر: ... در معرکه عشق به سادات رسیدیم
۱۹۰	آقای آل‌هاشم شهیدانه زیست و شهید شد
۱۹۲	می‌دانم شهید می‌شوم

مدیر مسئول: سید محمد حسین بلاغی
 سردبیر: حامد خسروشاهی
 عکس: سید حمید موسویان، حاج بهزاد پروین قدس، حاج حسین جباری پور
 و آرشیدو دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی ایران
 با سپاس از: وحید زینالی، کتابیون ریاحی، الهه مهدوی، صابر عیسی پور
 حسین وحید رضائی، زینب علی‌اشرفی
 نقاشی دیجیتال روی جلد: عماد جمشیدی
 امور فقهی: کانون ارتباطات پروژه
 این یادنامه با همراهی و حمایت هلدینگ حمل‌کازی انتشار یافته است.

مردم ایران شهید





بسم الله الرحمن الرحيم
انا لله وانا اليه راجعون

با اندوه و تأسف فراوان خبر تلخ درگذشت شهادت گونه‌ی عالم مجاهد، رئیس جمهور مردمی و با کفایت و پرتلاش، خادم‌الرضا علیه السلام جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید ابراهیم رئیسی و همراهان گرامی ایشان رضوان الله علیهم را دریافت کردم.

این حادثه‌ی ناگوار در اثنای یک تلاش خدمت‌رسانی اتفاق افتاد؛ همه‌ی مدت مسئولیت این انسان بزرگوار و فداکار چه در دوران کوتاه ریاست جمهوری و چه پیش از آن، یکسره به تلاش پی‌وقفه در خدمت به مردم و به کشور و به اسلام سپری شد.

رئیس‌ی عزیز خستگی نمی‌شناخت. در این حادثه‌ی تلخ، ملت ایران، خدمتگزار صمیمی و مخلص و با ارزشی را از دست داد. برای او صلاح و رضایت مردم که حاکی از رضایت الهی است بر همه چیز ترجیح داشت، از این رو آزرده‌گیهایش از ناسپاسی و طعن برخی بدخواهان، مانع تلاش شبانه روزیش برای پیشرفت و اصلاح امور نمی‌شد.

در این حادثه‌ی سنگین شخصیت‌های برجسته‌ی مانند حجة الاسلام آل هاشم امام جمععه‌ی محبوب و معتبر تبریز، جناب آقای امیر عبداللهمیان وزیر خارجه‌ی مجاهد و فعال، جناب آقای مالک رحمتی استاندار انقلابی و متدین آذربایجان شرقی و گروه پروازی و دیگر همراهان نیز به رحمت الهی پیوستند.

اینجانب پنج روز عزای عمومی اعلام میکنم و به ملت عزیز ایران تسلیت میگویم. جناب آقای مخبر طبق اصل ۱۳۱ قانون اساسی در مقام مدیریت قوه‌ی مجریه قرار میگیرد و موظف است به همراهی رؤسای قوای مقننه و قضائیه ترتیبی دهند که ظرف حداکثر پنجاه روز رئیس جمهور جدید انتخاب شود.

در پایان تسلیت صمیمی خود را به مادر گرامی جناب آقای رئیسی و همسر فاضل و بزرگوار ایشان و دیگر بازماندگان رئیس جمهور و خانواده‌های محترم همراهان بویژه والد ماجد جناب آقای آل هاشم معروض می‌دارم و صبر و تسلی آنان و رحمت الهی برای درگذشتگان را مسألت می‌کنم.
سیدعلی خامنه‌ای ||| ۳/۲/۴۰۳

همه شهدای پرواز اردیبهشت برای مردم ایران و آنان که دل در گرو آرمان‌های اسلام عزیز دارند عزیزند و داغشان سنگین. نبودن هرکدامشان سلمه‌ای است جبران‌ناپذیر و حال ماتمشان به روز جهلم رسید.

این یادنامه عرض ادب اهالی فرهنگ و هنر تبریز و آذربایجان شرقی است به محضر بزرگ خادم و حامی آنان در ۷ سال گذشته، شهید آیت‌اله سیدمحمدعلی آل‌هاشم. تهیه و ویژه‌نامه اختصاصی برای سایر شهدای بزرگوار نیز توسط تیم‌های دیگر در حال انجام است.



خاورمان حلا

این حادثه‌ی ناگوار در اثنای یک تلاش خدمت‌رسانی اتفاق افتاد.

۱۴۰۲/۰۳/۰۳ - بهمن‌القلاب اسلامی





انتظاراتی که برآورده شد

||| انتظارات برآورده شده رهبر معظم انقلاب از شهید آل هاشم

حضرت آیت الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب در حکم انتصاب شهید آل هاشم به عنوان نماینده ولی فقیه در استان آذربایجان شرقی و امام جمعه تبریز انتظاراتی را از این شهید بزرگوار مطرح کردند که عملکرد چندین ساله فعالیت شهید آل هاشم در این سمت نشان دهنده برآورده شدن این انتظارات است.

سلوک صمیمانه:

همه تبریزی‌ها اذعان دارند شهید آل هاشم رفتار و برخورد صمیمانه‌ای با قشرهای مختلف مردم داشت؛ موضوعی که «قیام مردم تبریز» در آیین بدرقه این شهید بزرگوار شاهدهی براین مدعاست.

تلاش خردمندانانه:

بررسی سوابق فعالیت‌های شهید آل هاشم در جایگاه نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه تبریز از اقدام‌ها و تدابیر راهگشای این شهید بزرگوار در مسیر رفع مشکلات مردم دارد.

ارتقای امامت جمعه در خدمت پیشرفت:

شهید آل هاشم در مدت فعالیت خود در این جایگاه اقدامات موثری برای استمرار جریان پیشرفت‌های فکری و عملی انقلاب، به‌ویژه در استان آذربایجان شرقی انجام داد.

تأکید بر وحدت کلمه عموم مردم:

تبریزی‌ها تأکید دارند که شهید آل هاشم محور وحدت کلمه در استان بود؛ موضوعی که نشان‌دهنده برآورده شدن این انتظار رهبر معظم انقلاب است.

ارتباط مستحکم با روحانیت معظم و علمای اعلام:

عضویت شهید آل هاشم در سیاستگذاری ائمه جمعه و جامعه روحانیت مبارز تهران زمینه‌ساز پیوندهای عمیق او با روحانیت معظم و علمای اعلام شده بود.

رابطه صمیمی با دانشجویان:

بازدیدهای مستمر او از مراکز دانشگاهی و حضور در محیط‌های علمی و دانشگاهی از رویکردهای محوری شهید آل هاشم به حساب می‌آمد.

گسترش خدمات فرهنگی با کمک جوانان:

یکی از مهم‌ترین رویکردهای شهید آل‌هاشم در مدت نمایندگی ولی‌فقیه در استان آذربایجان شرقی، توسعه تقویت زیرساخت‌های فرهنگی در استان بود.

همدلی با ایثارگران و همدردی باضعیفان:

حضور مستمر در میان ایثارگران و پیگیری برای رفع مشکلات آنان در کنار تاکید به مسئولان استان برای رفع مشکلات قشرهای نیازمند جامعه از نکات محوری کارنامه فعالیت‌های شهید آل‌هاشم بوده‌است.



تجلیل رهبر معظم انقلاب

رهبرمعظم انقلاب در دیدار اخیر با خانواده شهدای خدمت، با تعابیر ویژه‌ای از شهید آل‌هاشم تجلیل کردند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای یکی از نکات برجسته درباره مرحوم شهید آل‌هاشم را «تغییر معنای نماز جمعه» عنوان کردند؛ رویکردی که از نخستین روزهای فعالیت این شهید بزرگوار در سمت امام‌جمعه تبریز و رویکردهای مردم محور او، نمایان شد. رهبرمعظم انقلاب همچنین تاکید کردند مرحوم آل‌هاشم از زمانی که به امامت جمعه تبریز منصوب شد، این نماز را از یک «عمل عبادی صرف» به یک عمل «جامع عبادی، معنوی، خدماتی و مردمی» تبدیل کرد.

||| روایت‌های ماندگار از سید شریف

۱۰ روایت شنیدنی

حضور در صف نانواپی

مردمداری شهید آل‌هاشم طی سال‌های گذشته بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها داشته‌است که یکی از نمونه‌های آن، حضور در صف نانواپی همانند دیگر شهروندان بود.

بی‌تکلف در میان مردم

دیدار با امام جمعه تبریز در اماکن عمومی، از جمله مترو، دیگر برای تبریزی‌ها موضوع عجیبی نبود؛ آنها بارها امام‌جمعه تبریز را بدون محافظ و همراه در میان خود دیده بودند.

آشنایی با مشکلات مردم

یکی از دلایل محبوبیت شهید آل‌هاشم در میان مردم تبریز، آشنایی بی‌واسطه آن شهید بزرگوار با مشکلات مردم بود؛ موضوعی که رهاورد حضور بی‌تکلف او در معابر بود.



۸ پای درد دل رانندگان

در این سال‌ها همه قشرها و صنف‌ها فرصت طرح بی‌واسطه مشکلات‌شان با «سید شریف» را داشتند، از جمله رانندگان فعال در پایانه مسافربری تبریز که شهید بدون محافظ و تشریفات در میان‌شان حاضر شد و درددل‌هایشان را شنید.

۹ ملاقات عمومی در حاشیه نماز جمعه

برگزاری دیدارهای مستقیم و رودررو با مردم در حاشیه برگزاری نماز جمعه تبریز، جزو سیره عملی شهید آ‌هاشم بود که او را به چهره‌های محبوب و مردمی در میان مردم استان تبدیل کرده بود.

۱۰ پیگیری مشکلات مردمی

پیگیری مستمر مشکلات مردم، به‌ویژه در مواقع بروز سوانح طبیعی از جمله رویکردهای شهید آ‌هاشم بود. در مواقع بروز سیل یا زلزله این شهید بزرگوار بی‌تکلف در میان مردم حاضر می‌شد و در جریان مشکلات مردم قرار می‌گرفت.

۴ همکاری با بازاریان

بازاریان تبریز و برخی دیگر از شهرهای استان، بارها نماینده ولی‌فقیه در استان آذربایجان شرقی را بدون محافظ و تشریفات مرسوم در میان خود دیده بودند. آن شهید بزرگوار بارها با حضور بی‌واسطه در بازار در جریان مشکلات مردم و بازاریان قرار گرفته بود.

۵ ارتباط صمیمی با دانشجویان

دانشجویان از جمله قشرهایی بودند که شهید آ‌هاشم ارتباط مستمری با آن داشت و پای دردل‌ها و مشکلات آنان می‌نشست. طی سال‌های اخیر، عکس‌های حضور بی‌تکلف شهید آ‌هاشم در خوابگاه‌های دانشجویی بارها در رسانه‌ها بازتاب یافته است.

۶ حضور ورزشی

پیگیری مشکلات حوزه ورزش و حضور در ورزشگاه‌ها از جمله رویکردهای مردمی و جالب توجه امام جمعه شهید تبریز بود؛ رویکردی که قاب‌های ماندگاری از حضور او در میان ورزش‌دوستان به یادگار گذاشت.

۷ اتوبوس سواری آقای امام جمعه

حضور شهید آ‌هاشم در میان مردم منحصر به محیط و شرایط خاصی نمی‌شد؛ برای همین هم بود که دیگر حضور امام جمعه تبریز در معابر و خیابان‌ها از جمله در اتوبوس شهری برای تبریزی‌ها دور از انتظار نبود.



رساله‌ای که استاد از عمق جان پذیرفت

اشاره: زمستان سال ۱۳۹۶ آیت الله العظمی سبجانی (مدظله العالی) پس از رویت رساله دکتری شهید سید محمدعلی آل‌هاشم تقریظی بر آن نوشتند و آن را نمونه کار موفق علمی دانسته و به نویسنده آن این جایگاه علمی و پیشتازی فکری را تبریک گفتند.

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش بر خداوند پروردگار جهانیان و درود بر بهترین پیامبران او و خاتم رسولانش و اهل بیت طاهرين آن، حضرت آنان که خداوند پاک و پاکیزه‌شان کرد و هر نوع آلودگی و پلیدی را از ساختشان دور ساخت. اما بعد، «فَإِنَّ الْجِهَادَ تَابٌ مِنْ أَوْابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصِّهِ أَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِيَأْسُ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْخَصِيئَةُ، وَ جُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۷)

پس از ستایش پروردگار «جهاد در راه خدا دری از درهای بهشت است که خداوند آن را بر روی دوستان مخصوص خود گشوده است. جهاد، لباس تقوا و زره، محکم و سپر مطمئن خداوند است».

همانا گاهی دشمن با اسلحه و ابزار آلات مادی بر علیه مسلمانان جنگ به راه می‌اندازد و گاهی با جنگ روانی وارد کارزار می‌گردد. و در مواقع و مواردی اثر جنگ روانی در تضعیف معنویات و اراده رزمندگان مسلمانان و تضييع اهدافشان، مؤثرتر است.

بنابراین، اطلاع و آگاهی به این نوع از جنگها، مستلزم شناخت شیوه‌هایی است که دشمن در انتشار و تبلیغ سموم و ادعاهای غیر واقعی خود، در صفوف رزمندگان و جنگجویان مسلمانان دنبال می‌کند و همچنین چاره‌اندیشی و شناخت راهها و اسلوب دفع شر آنهاست. حقیقتاً رساله پیش رو، موجب شگفتی من شد چرا که مؤلف آن نهایت سعی و تلاش خود را در این موضوع (جنگ روانی) به کار بسته است تا آنجا که من اطلاع دارم، تاکنون مسبوق به سابقه نبوده است.

بنابراین رساله حاضر جامع همه معیارهای پذیرش، برای به دست آوردن این گواهینامه والا (سطح چهار، دکتری) را داراست چرا که عالم جلیل القدر حجت‌الاسلام سید محمدعلی آل‌هاشم که خداوند حفظش کند و به آنچه مورد رضایت و خوشنودی اوست موفقش بدارد با تمام توان برای تألیف آن همت گماشته است. و اینجانب شخصاً این جایگاه علمی و پیشتازی فکری را به وی تبریک می‌گویم امید است نوشتار حاضر سرآغاز خوبی برای مباحث و تحقیقات مفید دیگری باشد. والسلام علیکم ورحمت‌الله وبرکاته

جعفر سبجانی

قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۲۹ ربیع الثانی ۱۴۳۹ (۲۷ دی ماه ۱۳۹۶)



صدها بار
به باغ دعوت شده‌ام
و نرفته‌ام

ماجرای

امام شنبه تا جمعه

چه بود؟

«امام شنبه تا جمعه» تعبیری بود که شهید آل‌هاشم در مستند «یک‌روز با آقای امام جمعه» درباره خود بیان می‌کند؛ تعبیری که تبریزی‌ها به‌خوبی معنی آن را درک می‌کردند، چراکه در تمام طول هفته ارتباطی ناگسستگی با مردم داشت و رفع مشکلات آنان دست‌ورکار اصلی او را تشکیل می‌داد.

دیدار او در معابر عمومی، دیگر برای تبریزی‌ها امری عادی بود و از مشاهده تردد بودن محافظ او در کوچه و خیابان تعجب نمی‌کردند. چنین ویژگی‌هایی بود که او را به «امام شنبه تا جمعه» تبدیل کرده بود و تغییرات محسوس که جایگاه «نمازجمعه» ایجاد کرد، شاهدی بر این مدعاست. تبریزی‌ها اذعان دارند که شهید آل‌هاشم در پیگیری برای رفع مشکلات مردم شب و روز نمی‌شناخت و به واقع «خستگی‌ناپذیر» بود.



چند هفته‌ای که نه، چند سالی بود که امام جمعه تبریز بود همیشه خیرساز بود و کارهای مردمی این امام جمعه از جمله دستور جمع کردن نرده‌های نماز جمعه و حذف درب تشریفات در نماز جمعه بین مردم و مسؤولان، سوار بر اتوبوس و تاکسی، ایستادن در صف نان، حضور در جمع دانشجویان، تردد در شهر با وسایل نقلیه عمومی در اوج آلودگی هوای تبریز، بازدید از دانشگاه و صرف غذا با دانشجویان در سلف دانشگاه و حضور در بازی تراکتورسازی در ورزشگاه، حضور در خوابگاه و سلف غذا با دانشجویان، تشکیل میز خدمت در نماز جمعه هر هفته، دیدن فیلم در سینما و تأثیر و رسیدگی به مشکلات مردم در نماز جمعه، پیگیری مشکلات هنرمندان و تجلیل از نخبگان بین‌الصلاتین نماز جمعه از جمله رفتارهایی بود که به شدت مورد استقبال مردم، رسانه‌های داخلی و خارجی و فضای مجازی قرار گرفته و از او چهره‌ای متفاوت در افکار عمومی ساخته بود.

آل‌هاشم که ۱۴ سال در درس «خارج فقه» مقام معظم رهبری شرکت کرده، پیش از حضور در کسوت نمایندگی ولی فقیه در استان آذربایجان شرقی، نمایندگی ولی فقیه و ریاست سازمان عقیدتی سیاسی ارتش کل کشور را در کارنامه داشت؛ آل‌هاشم ۶۰ ساله بعد از آیات شهید قاضی طباطبایی، شهید مدنی، مشکینی، ملکوتی و مجتهد شبستری، ششمین نماینده ولی فقیه در آذربایجان شرقی و امام جمعه تبریز است. البته آیت‌الله سیدمحمدتقی آل‌هاشم پدر امام جمعه تبریز هم، چنین رفتارهایی داشته‌اند و بارها از ایشان تصاویری از تردد با تاکسی منتشر شده و حالا این رفتارها از پدر به پسر ارث رسیده است.

۳۱ تیر ۱۳۹۸ امام جمعه شهید آل‌هاشم یک گفت‌وگوی تلویزیونی بی‌تعارف انجام دادند که در ادامه مهمترین بخش‌های آن را می‌خوانید.

شما بیشتر به امام جمعه پرتطرفدار معروف هستید و مردم علاقه زیادی به شما دارند؟ آیا کار خاصی انجام می‌دهید؟

در رابطه با پاسخ سوال باید بگویم که نه، من کار خاصی انجام ندادم بلکه من همان کاری که باید روحانیت انجام بدهند و همان کاری که ائمه محترم جمعه در سراسر کشور و نمایندگان محترم ولی فقیه در سراسر کشور انجام می‌دهند را من نیز همان کار را انجام دادم و به نظر خودم کار ویژه‌ای از ناحیه من انجام نگرفته است بلکه این یک وظیفه طلبگی است، این یک وظیفه روحانیت و امام جمعه است که رابطه خوبی را با مردم برقرار کند و اعتماد مردم را جلب کرده و بتواند با همه گفت‌وگو هم‌صحنه باشد، امام جمعه باید بتواند با هم و در کنار مردم باشند و در مراسم‌شان و در برنامه‌هایشان حضور داشته باشد، از این رو به عقیده من، بنده کار فوق‌العاده انجام ندادم بلکه کار طلبگی خود را انجام دادم.

برداشتن نرده باعث شد تا اسم شما را بر سر زبان‌ها انداخت.

این عوامل مختلفی دارد، تأثیر هجمه دشمنان ما در فضای مجازی و همان جنگ نرم دشمن باعث شده است که یک مقدار ما نسبت به اوایل انقلاب فاصله بگیریم گرچه به نظر من نمازهای جمعه و مردمی که در نمازهای جمعه شرکت می‌کنند در سطح کلی با یک سری ریزش‌هایی روبه‌رو بود ولی رویش‌هایی نیز وجود داشت؛ به نظر می‌رسد که مشکلات اقتصادی جامعه

تأثیرگذار بوده همچنین تیغ دشمنان علیه برنامه‌های اسلامی بر نماز جمعه ائمه جمعه نیز اثرگذار بوده است ولی در کل رفتار ما هم بی‌تأثیر نبوده است.

رفتار را عامل آخر گفتید یعنی در گزینه‌های آخر است؟ این فاصله از کدام طرف اتفاق افتاده است؟

بالاخره ما باید با مردم با صداقت رفتار کنیم و بتوانیم در دل مردم جا بگیریم، من یک تعبیری در مورد روحانیت دارم که آن این است، اینکه اگر مردم روحانی محل خودشان، شهرشان را دیدند و به یاد پیامبر افتادند، نشان می‌دهد که کار ما درست بود؛ روحانیت باید در دل مردم قرار بگیرد، وظیفه اصلی روحانی بردن مردم به سوی خداست و باید دل‌های مردم را بتواند به سوی خدا ببرد اگر در چنین امری ما موفق بودیم که هیچ، در غیر این صورت ممکن است که اشکالاتی هم داشته باشیم که باید در رفع آن تلاش کرد. من سعی کردم تا در تمام برنامه‌های عمومی، در برنامه‌هایی که مربوط به رزمندگان اسلام، مربوط به شهدا و اقشار مختلف است، باشم. در کنار این کارها به خوابگاه‌ها رفته و مهمان دانشجویان می‌شوم، چندین بار به ورزشگاه رفتم و چند بار در برنامه‌های مختلف شرکت کردم، به هیات‌های عزاداری می‌روم و این باعث می‌شود تا آنها احساس کنند که من از خودشان هستم.

من هر روز ملاقات دارم همه روزه ملاقات مردمی در بیت دارم و به تبع آن، مردم به سادگی حرف‌هایشان را می‌زنند؛ وقتی یک دانشجویی در یک رشته موفقیت به دست می‌آورد یا در المپیادهای ورزشی، علمی حائز موفقیت‌هایی می‌شود، حتما زنگ می‌زنم و تبریک می‌گویم و حتی حضوری هم برای تبریک

رفته‌ام حتی بعضی وقت‌ها در نماز جمعه اسم برده و تحلیل می‌کنم به طوریکه هر هفته در نماز جمعه و در بین‌الصلواتین از دو حافظ قرآن نونهال تحلیل می‌کنم یا از هنرمندانی که در حوزه فیلم و تئاتر موفقیت‌های دارند، تشویق می‌کنم؛ مثلاً بنده فیلم به وقت شام را در خود نماز جمعه تبلیغ کردم و خودم هم رفتم و در سینما این فیلم را تماشا کردم یا فیلم جشنواره تهیه و آماده کردند و ساختند در نماز جمعه تبلیغ کردیم که مردم بروند این فیلم‌ها را ببینید.

هر هفته قبل از برگزاری نماز جمعه از ادارات مختلف به نوبت مانند کمیته امداد، بهزیستی و شهرداری به مصلا آمده و پاسخگوی مردم هستند، من خودم هم می‌روم و آنجا می‌نشینم؛ در برنامه‌های خانواده معظم شهدا شرکت کرده و به منازل تمام خانواده‌های شهدای مدافعان حرم رفته‌ام و حتی اگر به یادواره‌های شهدا در شهرستان‌ها دعوت کنند و باخبر بشوم، قطعاً شرکت می‌کنم.

می‌خواستم سوال کنم که اصلاً کار امام جمعه چیست و چه مشغله‌هایی دارد که با این اوصاف شاید شما وقت سر خاراندن ندارید.

مردم می‌دانند که خودم را وقف کردم برای خدمت به مردم چرا که وقتی می‌بینم مقام معظم رهبری و ولی امر مسلمین این همه به مردم عشق می‌ورزند و همیشه مسوولان، روحانیت و ائمه جمعه را توصیه به خدمتگزاری به مردم و توصیه به مردم‌داری می‌کنند، من هم به نوبه خودم به عنوان نماینده مقام معظم رهبری، خودم را ملزم می‌دانم که به مردم خدمت کنم و

در برنامه‌های خانواده معظم شهدا شرکت کرده و به منازل تمام خانواده‌های شهدای مدافعان حرم رفته‌ام و حتی اگر به یادواره‌های شهدا در شهرستان‌ها دعوت کنند و باخبر بشوم، قطعاً شرکت می‌کنم.

بر این خدمتگزاری افتخار می‌کنم.

مقام معظم رهبری هفته گذشته در دیدار خودشان با ائمه جمعه سراسر کشور فرمودند، گرچه بعضی از این مسائل و مواردی که مردم مراجعه می‌کنند، به ائمه جماعت ارتباطی پیدا نمی‌کند ولی همین که این‌ها می‌بینند که امام جمعه به حرفشان گوش می‌دهد و شاید مشکل‌شان حل نشود، ولی با خود می‌گویند که راضی رفتیم و به عنوان یک شهروند توانستیم امام جمعه را ببینیم و مشکلاتمان را مطرح کنیم.

حضرت آقا تاکید کرده‌اند که اگر مشکلی از مشکلات مردم و گره‌ای از مشکلات مردم را نمی‌توانید باز کنید حداقل خودتان هم مشکل درست نکنید و سعی کنید که این مشکلات آنها برطرف بشود، از این رو پیگیری کنید و امید بدهید که البته یکی از مشکلات جامعه ما هم همین است.

امروزه امیدبخشی در نمازهای جمعه باید یکی از وظایف باشد که ائمه جمعه نیز باید به مردم امید بدهد.

مثلاً اگر مردم شکایتی از یک رئیس اداره یا مدیرکلی یا یک شخصیت داشته باشند، شما پیگیری می‌کنید؟

قطعاً پیگیری می‌کنم و حتی به مبادی ذی‌ربط اگر لازم باشد نیز اطلاع می‌دهم و حتی شخصاً نیز تذکر داده و یا به مدیر اجرایی یعنی شخص استاندار خبر داده‌ام. گرچه عرض کردم که این مشکلات از آنجایی سرچشمه می‌گیرد که خیلی‌ها به وظیفه خودشان عمل نمی‌کنند، چراکه اگر دستگاه‌های مربوطه به وظیفه خودشان عمل کنند که مردم هم برای هر چیزی مراجعه نمی‌کنند، الان همه گونه مراجعه‌کننده داریم که اکثر ۹۰ درصد مراجعان به ما، اصلاً ارتباطی به حوزه من ندارد.

این یعنی اعتراضاتی بوده است؟

ان‌شاءالله که مورد این نبوده است، خوشبختانه الان استقبال هم زیاد شده است و باید از این تریبون یک تشکر ویژه از ریاست محترم شورای سیاستگذاری ائمه جمعه سراسر کشور جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حاج علی اکبری داشته باشم که با توجه به رفتارشان و مواردی که در حکم صادره از سوی مقام معظم رهبری به ایشان ابلاغ شده است، در این راستا خودشان پیشقدم هستند و ائمه جمعه سراسر کشور هم الحمدلله همه اهل عمل بوده و سعی می‌کنند تدابیر ابلاغی از سوی شورای سیاستگذاری رو عمل کنند. در کل روزهای اول شاید مقداری سخت بود ولی الان نه الحمدلله همه اظهار محبت و اظهار لطف می‌کنند و ما هم مشکلی نداریم.

دو تا سوال مطرح می‌شود؛ سوال اول اینکه ممکن است

بعضی‌ها بپرسند که بعضی از این رفتارها نمایشی، ویتروینی کار نمایشی یک روز، یک هفته، یک ماه، یک سال می‌شود و امکان ندارد که همیشه تداوم داشته باشد؟

در ارتباط با کار خود من در ارتش هم که از سوی مقام معظم رهبری مسوولیت سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران را برعهده داشتم، اینگونه بودم و همیشه با سربازان بوده و دایم مناطق عملیاتی حضور داشته و از مرزها بازدید می‌کردم؛ همیشه در کنار دانشجویان ارتش بودم و قطعاً اگر کارهایم نمایشی بود که دوام نمی‌آورد اما در کل مردم همه چیز را خوب تشخیص می‌دهند و می‌دانند که چه چیزی نمایشی

حضرت آقا
تاکید کرده‌اند
که اگر مشکلی از
مشکلات مردم
و گره‌ای از مشکلات
مردم را نمی‌توانید
باز کنید حداقل
خودتان هم
مشکل درست
نکنید و سعی کنید
که این مشکلات آنها
برطرف بشود

و چه چیزی صادق است و کجا فیلم بازی می‌شود. اما در ارتباط با سوال دومتان باید عرض کنم که امام جمعه که مسئول حل مشکلات اقتصادی نیست بلکه وظیفه دارد تا به عموم جامعه برای حل مشکلات جامعه از جمله مشکلات اقتصادی کمک کند.

در کنار همین رفتار، عمل می‌کنیم و آن تذکراتی که لازم است، داده شود را می‌دهیم که البته عنایت داشته باشید که تذکر باید طوری داده بشود که تبعات منفی نداشته باشد. انتقاد باید طوری باشد که دلسوزانه باشد؛ انتقاد باید منصفانه باشد؛ باید آدم تقوای الهی را رعایت بکند و مسائل و مشکلات را مطرح کند، چراکه معتقدم لازم نیست که آدم داد بزند و مشکلاتش را بگوید بلکه می‌تواند مشکلات را با زبان خوب و با شیوه بهتر مطرح کند.

امام جمعه برای حل مشکلات اقتصادی سعی می‌کند تا با مردم باشد یعنی به عبارتی امام جمعه بلندگوی مردم در نماز جمعه است و حرف مردم را به گوش مسوولان می‌رساند.

نام شهدای محراب آمد، سوال من این است که این مسئله استدراج مسئله عجیبی است یعنی آرام آرام گویی اتفاق شاید افتاده‌تر هم شده‌ام، از اوایل انقلاب شما ملاحظه بفرمایید چقدر از ائمه جمعه ما مورد تهدید قرار گرفتند، بزرگانی مانند شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی، شهید آیت‌الله مدنی، شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی، شهید آیت‌الله دستغیب شیرازی، شهید آیت‌الله صدوقی و خیلی از مسوولان نظام غیر از ائمه جمعه مورد تهدید قرار گرفتند و آنها از دست دادیم، شما فکر می‌کنید خیلی از مسوولانی که در گذشته

بودند یا الان هستند یا شهید شدند، دوست داشتند تا دورو برشان حصار کشیده شود بلکه شرایط ایجاب می‌کرد.

الان الحمدلله امنیت برقرار و شرایط ایجاب می‌کند که این مسائل کم بشود، البته درست است که باید مسائل امنیتی هم رعایت بشود ولی یادمان نرود که اخیراً مرحوم شهید خرسند در کارزون چگونه مورد تهدید قرار گرفت و بعد از مراسم شب قدر به شهادت رسیدند؛ مسوولان امنیتی هم باید در فکر مسائل امنیتی باشند.

اما اینکه شما اشاره فرمودید آیا نسبت به روز اول شما فرقی کردید یا نه، من به نظر نسبت به روز اول خیلی از مسائل را هم راحت‌تر انجام می‌دهم؛ از ناحیه من شاید خیلی صحیح نباشد که بگویم ولی از

سوی مسوولان ذی‌ربط امنیتی هم می‌بینید که تذکر می‌دهند که برخی موارد را رعایت کنید. وقتی ما آمدیم حتی درب‌های ورودی مبلا را هم تغییر دادیم به طوریکه یک درب مخصوص مسوول و شخصیت‌ها بود و یک درب برای مردم بود، یک درب مخصوص خواهران که الان همه آنها را به هم زدیم و مسوول و غیرمسوول از درب‌های مختلف تردد می‌کنند و من خودم نیز هر هفته از دری وارد می‌شوم که مردم می‌روند.

پدر بزرگوارتان، جناب آقای آل‌هاشم آیت‌الله سید محمد تقی آل‌هاشم از علمای بزرگوار تبریز مشهور به زهد هستند. ایشان امام جمعه موقت هستند و شما امام جمعه. خدمت شما عرض کنم که همان طور اشاره کردید، پدرم

انتقاد باید طوری باشد که دلسوزانه باشد؛ انتقاد باید منصفانه باشد؛ باید آدم تقوای الهی را رعایت بکند و مسائل و مشکلات را مطرح کند، چرا که معتقدم لازم نیست که آدم داد بزند

امام جمعه موقت تبریز هستند ولی امامت ایشان از سال‌های سال پیش و از زمان گذشته است و ربطی به حضور من ندارد ولی وقتی که بنا شد به فرمان مقام معظم رهبری ما تبریز برویم، به خدمت حضرت آقا رسیده بودیم که در این دیدار سه نفر اعم از آقای محمدی گلپایگانی، آقای تقوی و من بودیم که آقای تقوی فکر کنم خطاب به حضرت آقا گفتند که آقا مستحضرید که پدر امام جمعه تبریز، امام جمعه موقت هستند که آقا فرمودند بله شما کار نداشته باشید، این‌ها خودشان کنار می‌آیند و وقتی من به خدمت ابوی رسیدم، عرض کردم که خدمت آقا همچنین مسئله‌ای مطرح شد و آقا همچنین فرمودند ولی پدرم نکته‌ای را گفتند که من واقعاً متحول شدم و پی به ولایت‌مداری واقعی بردم.

پدرم به من گفتند که تو تا دیروز فرزند من بودی اما از دیروز به بعد که حکم شما از سوی رهبر معظم انقلاب آمده است علاوه بر اینکه فرزند من هستید بلکه پدرم هستید و این تو هستی که باید تصمیم‌گیری که من به عنوان خطیب نماز جمعه شرکت بکنم یا نکنم و البته ما هم از محضر ایشان خواستیم که بزرگواری کردند و اقامه می‌کردند ولی از حدود یک سال پیش به علت مشکلات پادرد و کمردرد نمی‌توانند اقامه کنند.

بعد از سال‌ها می‌توانید بگویید که امامت جمعه تبریز حاج آقای آل‌هاشم الان کجا ساکن هستند؟

آدرس خانه ما را همه مردم تبریز می‌دانند و نیاز نیست که من بگویم و شما می‌توانید از خود مردم تبریز بپرسید؛ همان منزلی که در یک محله مستضعف‌نشین نزدیک کوه عون بن علی است و در خیابان سرخاب، سرباز شهید، خیابان وحدت قرار دارد،

ساکن هستیم. همان خانه‌ای که شاید ۶۰ سال قبل خریداری شده است حتی بعضی وقت‌ها شده که برخی از مراجعان وقتی به خانه می‌آیند ابراز نگرانی می‌کنند که این سقف چوبی خانه احتمال ریزش دارد چون سوال کردید من عرض کردم و شایسته نیست تا در مورد خانواده خودمان چیزی مطرح کنیم ولی ناگفته نماند که عید غدیر مردم برای دیدن ابوی به خانه ما می‌آیند و چنان خیابان شلوغ می‌شود که راهنمایی‌راندگی مجبور به بستن خیابان می‌شود.

رهبر معظم انقلاب در دیدار هفته پیش خود به ائمه جمعه راجع به خطبه‌های نماز جمعه تأکیدی کرده و فرمودند که خطبه‌ها جذاب باشد. باید جذاب باشد؛ من در رابطه با خطبه‌های

آذربایجان شرقی توضیح دهم، اولاً سعی می‌کنم که خطبه اول را بعد از دعوت به تقوا در مورد دعوت به تقوا نیز حرف بزنم چراکه همانطور که مقام معظم رهبری هفته گذشته تذکر بسیار مهمی را فرمودند، این بود که صرف اینکه من، شما را به تقوا دعوت می‌کنم اکتفا نکنید بلکه تقوا در فضای مجازی، تقوا در خرید و فروش، تقوا در معاملات، تقوا در بازار، تقوا در رعایت کردن مقررات جمهوری اسلامی ایران هم دعوت کنید سپس من خطبه اول را اختصاص به بحث خانواده داده‌ام یعنی الان بیش از یک سال و نیم و شاید دو سال است که خطبه را اختصاص به خانواده و بحث خانواده اعم از وظیفه پدر در مقابل فرزندان، وظیفه فرزندان در مقابل پدر، وظیفه زن نسبت به شوهر، وظیفه شوهر نسبت به همسرش داده‌ام و در

پدرم به من گفتند
که تو تا دیروز
فرزند من بودی اما
از دیروز به بعد
که حکم شما
از سوی رهبر
معظم انقلاب
آمده است علاوه
بر اینکه فرزند من
هستید بلکه
پدرم هم هستید

حال حاضر به بحث مهمانی و مهماننداری رسیده‌ایم.

● برای مطرح کردن این مطالب در روزهای عادی وقت می‌گذارید؟

● قطعاً وقت می‌گذارم، اگر نگذارم که نمی‌توانم در این خصوص صحبتی کنم اما در خطبه دوم معمولاً یک تذکر زیست‌محیطی در رابطه با جنگل‌ها، آب، خاک، هوا می‌گویم.

● این تذکرات ناشی از اطلاعاتی است که مثلاً می‌گویند در استان آذربایجان شرقی در فلان جا دارد کوه‌خواری یا زمین‌خواری می‌کنند.

● بله برای مثلاً گزارش شد که در منطقه ارسباران، درختان جنگل‌ها را قطع می‌کنند و من در خطبه خواستم تا مسوولان ذی‌ربط بررسی کرده به مردم گزارش دهند.

● در واقع شما آرامش کسانی که محیط زیست را تخریب می‌کنند، بر هم می‌زنید و مسئله را علنی می‌کنید که این گام مهمی است.

● بله ولی در ارتباط با خطبه‌های بولتنی اشاره کردید، من سعی می‌کنم تا در بخشی از خطبه دوم، تحلیل سیاسی مطرح شود به طوریکه سعی می‌کنم تا آن مواردی که در طول هفته مقام معظم رهبری در سخنرانی‌هایشان در دیدارها به مردم اشاره فرمودند، تجزیه و تحلیل کنیم، چراکه ما نماینده گفتمان مقام معظم رهبری هستیم نه تکرارکننده بیانات ایشان.

● به عبارت دیگر یعنی نمایندگان مقام معظم رهبری در واقع نماینده اندیشه‌ها، تفکرات و گفتمان مقام معظم رهبری

در استان‌ها هستند و اگر مطالب مقام معظم رهبری مطرح می‌کنیم، در مورد این موضوع تجزیه و تحلیلی هم باید داشته باشیم وگرنه اینکه ما صرفاً فرمایشات مقام معظم رهبری را مطرح کنیم، همه از صدا و سیما شنیده شده است.

● یک سوال مهم دارم که می‌خواهم بپرسم، مربوط به تذکر مهم رهبر معظم انقلاب به ائمه جمعه مبنی بر جلوگیری از ورود به فعالیت‌های اقتصادی. از خاطراتی که می‌توانم در این خصوص تعریف کنم، به روزهای اول حضورم در آذربایجان شرقی برمی‌گردد. از ابتدای حضورم تا به امروز که سه سال شده است، شاید بگویم صدها بار از سوپی افراد صاحب قدرت و سرمایه که البته اکثراً متدین نیز بودند، چراکه خدایی ناکرده

همه آنهاپی که از نظر مالی قدرت بیشتری دارند که بد نیستند، ما افراد متدینی در بین آنها داریم که جنگ را پشتیبانی اداری کردند، الان برای عتبات عالیات کمک می‌کنند، مدرسه‌سازی، بیمارستان‌سازی انجام می‌دهند اما بالاخره ممکن است که در میان این افراد، افرادی هم باشند که فکر می‌کنند با نزدیک شدن به روحانی یک منفعتی را برای خودشان مدنظر داشته باشند، از این‌رو همانطور که در این مورد عرض کردم شاید صدها بار به باغ دعوت شده‌ام و هیچ‌گاه نرفته‌ام، در واقع اکثر تبریزیان، آدم‌های معتدل هستند اما من به خاطر این که از این فرمان رهبری سرپیچی نکنم، هیچ‌گاه به چنین جاهایی نمی‌روم.

درست است که حضرت آقا هفته گذشته به ائمه جمعه

نمایندگان
مقام معظم رهبری
در واقع نماینده
اندیشه‌ها، تفکرات
و گفتمان مقام معظم
رهبری در استان‌ها
هستند و اگر مطالب
مقام معظم رهبری
مطرح می‌کنیم،
در مورد این موضوع
تجزیه و تحلیلی هم
باید داشته باشیم

این موارد را ابلاغ فرمودند ولی من با تدابیر مقام معظم رهبری، با توجه به مسوولیت قبلی هم که در ارتش داشتم کاملاً آشنایی دارم و حتی دعوت دوستان را هم قبول نکرده و آنها گله‌مند بودند ولی بنده به خاطر رعایت تدبیر مقام معظم رهبری و به خاطر اینکه خدای ناکرده بعداً کسی از این طریق نتواند سوءاستفاده کند، نمی‌روم.

آن وقت این سرمایه‌دارها هم وجوهات را به شما نداده و به آنها می‌دهند که به باغ می‌روند؟

اولاً وجوهات مال بنده نیست و وظیفه آنهاست که بدهند و باید آن حق شرعی را بپردازند که اگر دادند خدا اجر دهد و ما نیز همه آنها را به خدمت مقام معظم رهبری فرستاده و قبض مقام معظم رهبری را به آنها تحویل می‌دهیم.

خدمت شما عرض کنم که من الان بین خود و خدای خود شهادت می‌دهم که هیچ‌گاه دور و بر افرادی که می‌خواهند نفوذ کنند، نرفته‌ام و حتی اجازه هم نداده‌ام که نفوذ پیدا کنند مگر اینکه خدای ناکرده یک چیزی سهوی باشد که من متوجه نشده باشم ولی عمداً چنین افرادی را پذیرش هم نکرده‌ام.

شاید خود ائمه جمعه افراد متدینی باشد ولی گاهی آقازاده و اطرافیان این ائمه جمعه دفتر و دستکی برای خود دست و پا می‌کنند و...

همه ائمه جمعه آدم‌های پاکدامنی هستند ولی شاید از ناحیه دوستان، فامیل و نزدیکان مورد آسیب قرار گیرند به طوریکه خیلی پیش آمده است که مثلاً در بیت روضه داشتیم و افرادی جلوی در ایستاده و ما هم گمان کردیم که در حال

کمک کردن هستند ولی بعدها دیدیم عکسی از خود در فضای مجازی منتشر کرده و نوشته است که در دفتر فلان امام جمعه مشغول به کار هستم.

از این‌رو خیلی باید مواظب باشیم و من در اینجا عرض می‌کنم که مبادی امنیتی یک وظیفه‌ای دارد و آنها چشم بیدار جامعه هستند و در رابطه با مواردی که در سطح شهرها، کشور، روستاها و بخش‌ها اتفاق می‌افتد، نظارت دارند، از این‌رو سازمان‌های نظارتی، سازمان‌های امنیتی باید وقتی با چنین مواردی برخورد کردند، وارد عمل شوند و به ائمه محترم جمعه و روحانیت محترم و مسوولان ذی‌ربط تذکر بدهند.

بنده همیشه به یک نکته دیگر رهبر معظم انقلاب مبنی بر خوش‌رویی با جریان‌هایی سیاسی همراه با منافع نظام عمل کرده‌ام به طوریکه امام جمعه باید پدر معنوی همه باشد

معنوی همه باشد، امام جمعه باید مانند یک پدر همه را با یک چشم ببیند البته این عملکرد با حفظ اصول و حفظ ارزش‌های انقلاب باید باشد چراکه ما نمی‌توانیم در مواردی نسبت به انقلاب بی‌تفاوت باشیم ولی به عنوان امام جمعه باید حامی مستضعفان باشیم، حامی حاشیه‌نشینان شهر باشیم؛ بنده مدام به مناطق حاشیه‌نشین شهر سر می‌زنم به آسایشگاه بابا باغی رفته و با بستری‌شدگان حرف می‌زنم طوریکه آنجا افرادی داریم که ۵۰ سال است در آنجا بستری هستند.

با توجه به گام دوم انقلاب، خطاب به رهبر معظم انقلاب به جوانان بود که ما نیز باید به جوانان ارزش و فرصت دهیم و خوشحال هستم که رشد حضور جوانان و نوجوانان در نمازهای جمعه استان با رشد چشمگیری روبه‌روست.

بنده همیشه
به یک نکته دیگر
رهبر معظم انقلاب
مبنی بر خوش‌رویی
باجریان‌هایی سیاسی
همراه با منافع نظام
عمل کرده‌ام
به طوریکه
امام جمعه باید
پدر معنوی
همه باشد

اهل معنا مانده حیران در خط پیشانی‌ات
قطعه از پروین بخواند یا غزل، از شهریار

در خیابانت که دارد از «خیابانی» نشان
شور عاشورا است برپا از «شهید سربهدار»

هم ز باقرخان گرفتی و هم از ستارخان
حکم سالاری و سرداری بر این ملک و دیار

دامنت پرورد چون «قاضی» که اوتاد زمین
جمله می‌چرخند گرد دامنش پروانه‌وار

صاحب تفسیر المیزان چو ماه از بام تو
بر جهان تابید و نورش تا ابد شد ماندگار

هست محراب تو معراج خطیبان شهید
زین سبب شد آل‌هاشم سوی آنان رهسپار

آل‌هاشم آن شهید شاهد پاکیزه‌خوی
آل‌هاشم آن فقیه عابد پرهیزگار

رفت و با خود برد صبرت را چنان کز مولوی
با فراق بی‌وداعش شمس تبریزی قرار

من ندیدم در فراق هیچ صاحب‌منصبی
شهر، سرتاپا سیه پوشد بگرید زار زار



به تبریز سرفراز

افشین اعلا

خاک زرخیز من ای تبریز صاحب‌اقتدار
می‌درخشی بر سر میهن چو تاج افتخار

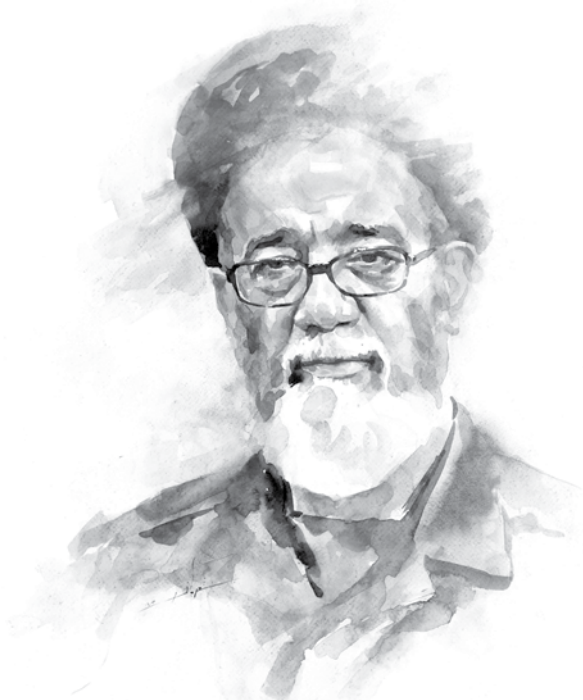
فر آذربایجان و فخر ایرانی که شد
از شکوهت بارها ارکان کشور، استوار

در ظرافت شهره‌ای چون قالی ابریشمین
لیک عزم آهنین داری به وقت کارزار

مهد فرهنگ است ایران و تو پی دروازه‌اش
خانه‌ی علم است این ملک و تو پی آموزگار

شمس تبریزی که آرام از جلال‌الدین ربود
مثل خورشید از گریبان تو گردید آشکار

حضرت صائب که مضمون برد تا هندوستان
اهل تبریز است گر در اصفهان دارد مزار



عاجز است از درک انس و الفت ایرانیان
با فقیهانی که دارند از بنی هاشم، تبار

عاجز است از درک این معنا که ترک و فارس را
دوری از هم نیست ممکن چون دوری ذوالفقار

عاجز است از درک این معنا که تهران زنده است
چون دژ مستحکم تبریز دارد در کنار

تا ابد پاینده باد این سرزمین پرگهر
شاد زی تبریز، زیر سایه پروردگار

در عزای عالم آل محمد (ص) بر زمین
خطه چون تبریز دین پرور ندیدم سوگوار

شد تهی بس تکیه گاه اما نه چون تبریز شد
همنوا با استن حنانه، شهری بی قرار

دیده را ترمی کند خلقی اگر وقت وداع
شور محشر می کند تبریز در هجر نگار

کاش قطران بود در تبریز تا بی زلزله
شهر را ببند در آوار مصیبت، پرغبار

کاش قطران بود و می شد بی نیاز از مدح شاه
چون شکوه شیعه را می دید در تشییع یار

کاش می دیدند شاهان جهان بی تخت و تاج
آل هاشم را قراول از یمین و از یسار

کاش می دیدند استاندار آذربایجان
فاتح دل شد نه با لشکر که با حجب و وقار

این همان سّری است پنهان در دل ایران که خصم
عاجز است از فهم آن با ادعای بی شمار

عاجز است از درک این معنا که بعد از قرن ها
آل هاشم ها چرا دارند این سان اعتبار



شهید آل هاشم رکن توسعه فرهنگی استان

||| سیدمحمدحسین بلاغی :: مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی

براساس نص صریح قرآن کریم، کسانی که اهل ایمان و عمل صالح باشند، خداوند محبت آنان را در قلب مردم می‌نهد. شهید آیت‌اله رئیسی و همراهان شهیدش به سرمایه ماندگار و تاریخی برای ایران اسلامی تبدیل شدند و ترازوی خدمت را خلق کردند که همگان وامدار این شیوه و مکتب مردم‌داری هستند. در این میان شهادت آیت‌الله سیدمحمدعلی آل هاشم امام جمعه محبوب و مردمی تبریز و همچنین دکتر مالک رحمتی استاندار تلاشگر آذربایجان شرقی داغ مضاعفی بر دل اهالی این استان نهاد. آنان این دو شاخصه را داشتند و اینگونه محبتشان در قلب تک تک مردم ایران و آذربایجان جای گرفتند. تشییع با شکوه شهدای خدمت و همچنین امام جمعه و استاندار شهید و حضور پرشور مردم آذربایجان در این آیین‌ها نشان داد که مردم با بصیرت و آگاهی در صحنه‌های مختلف حاضر هستند و خادمان خود را می‌شناسند.

آرزویی که برآورده نشد

روایت دوستی استاد خوشنویس با شهید آل‌هاشم

اشاره: استاد میر حسین زنوزی عضو شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران است که شاگردی اساتیدی چون مرحوم استاد حسن هریسی، مرحوم استاد ابراهیم بخت شکوهی و استاد غلامحسین امیرخانی کرده است. یکی از بخت‌های مهم زندگی وی معاشرت با استاد سید محمدحسین شهریار در دهه ۶۰ بوده است. وی در سال ۱۳۵۳ با عنوان شغلی «خوشنویس» وارد ارتش شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عقیدتی سیاسی ارتش در تبریز منتقل شد. همین موضوع اسباب دوستی و همراهی با شهید آل‌هاشم تا روز شهادت ایشان را فراهم کرد. در روزهایی که دلی داغدار دارد، پای خاطراتش نشستیم.



حضور اثربخش آیت‌الله آل‌هاشم به عنوان یکی از ارکان توسعه فرهنگی استان در مدت اخیر موثر بود و بن‌بست‌ها و تنگناها با نظر مساعد و حمایتی ایشان برای ما آسان شد. اکنون تقریباً در تمام شاخص‌های فرهنگی رو به رشد هستیم که یکی از دلایل اصلی آن نیز نگاه باز و حمایت و پشتیبانی شهید آل‌هاشم از جریان‌های فرهنگی استان بود.

در طول هفت سال حضور آیت‌الله آل‌هاشم در استان آذربایجان شرقی بیش از ۷۰ جلسه شورای فرهنگ عمومی استان به صورت منظم هر ماه به ریاست ایشان برگزار شد. شورای فرهنگ عمومی استان همراه با ۲ استان دیگر منظم‌ترین شورای فرهنگ عمومی کشور است که این مدیون اهتمام ویژه شهید آیت‌الله آل‌هاشم برای برگزاری جلسات اثربخش این شورا داشتند.

اهالی فرهنگ و هنر و مردم قدرشناس ایران اسلامی با حضور آگاهانه و با شکوه در مراسم تشییع شهدای خدمت و با برگزاری آئین‌های مختلف عزاداری مراتب ارادت و قدردانی از مسئولین خدمتگزار و مردمی را ابراز کردند.

سوگواره «رسم خدمت» به میزبانی اهالی فرهنگ و هنر در ایام شهادت شهدای خدمت عرض ادبی بود که به موقع در این راستا برگزار شد.

در ادامه راه نیز اصحاب فرهنگ، هنر و رسانه استان به عنوان سرمایه‌های معنوی جامعه، بایستی اهتمام جدی برای تبیین ابعاد شخصیتی این بزرگمرد تاریخ آذربایجان و همچنین شیوه و مکتب خدمت وی داشته باشند تا این رسم نیکو به نسل‌های آینده نیز منتقل شود.



نمایشگاهی به یمن تشریف فرمایی رهبر

مرداد ۱۳۷۲ خیر رسید که مقام معظم رهبری به تبریز سفر خواهند کرد. حاج آقا آل هاشم در تب و تاب برای میزبانی خوب از ایشان بودند. حضور در مقر لشکر ۲۱ حمزه به عنوان یکی از برنامه‌های سفر نهایی شد. ایشان پرسیدند چه کاری برای این برنامه کنیم؟ پیشنهاد کردیم از استاد عابد قطعه شعری برای خوانش به مناسبت تشریف فرمایی آیت‌الله خامنه‌ای خواسته شود. ایشان با استاد عابد تماس گرفتند و ایشان هم پذیرفتند، اما در جواب پیگیری‌ها استاد عابد گفتند شعر باید بیاید و زمان اتمام سرایش آن را نمی‌شود مشخص کرد. از ایشان ناامید شدند و از آقای حسنی که همکارمان بودند و شاعر خواستند شعری بسرایند. ایشان شعر را آماده کردند و حاج آقا آل هاشم در خیرمقدم گویی‌شان ابتدا ابیات را خواندند:

خوش آمدی به دیار شهادت و همت
خوش آمدی به سرای شهادت و غیرت
دل زخال تو لبریز عشق و تبریز است
به شهر عشق قدم تو آفریده حرارت
...

شوخی در جبهه

سفری داشتیم به مناطق جنگی. حاج آقا آل هاشم برای روحیه‌دهی به دوستانی که همراه ایشان بودند، گفتند همه‌تان یک به یک شماره منزلتان را بگیرید تا با خانوم‌هایتان صحبت کنم و بگویم که در چه حالی هستید. برای این که کسی از این کار درزود هم گفتند خودتان باید شماره منزلتان را بگیرید. چند نفر گذشت و نوبت به من رسید. برای این که من هم با ایشان شوخی کنم، شماره را گرفتم و گوشی را دادم دست حاج آقا. از آن سوی خط استاد شهریار جواب دادند «بفرمایید...» حاج آقا از شنیدن صدای استاد شوکه شدند و دستپاچه سریع قطع کردند و من و دوستان به این خندیدیم. یادش بخیر.

اهل مشورت گرفتن بود

حاج آقا از همان اول به هنر علاقه داشتند. قرار بود وزیر آموزش و پرورش وقت سفری به تبریز داشته باشند. حاج آقا پیشنهاد کردند نمایشگاهی از آثار خوشنویسان برتر تبریز ترتیب دهیم. درباره مکان پرسیدند که من پیشنهاد کردم این نمایشگاه در محل سینما سرباز برگزار شود. فوق‌العاده اهل مشورت و مشورت‌پذیر بودند. پذیرفتند و نمایشگاهی از آثار استاد فرزند، استاد بخت‌شکوهی، خودم و چندتن دیگر از اساتید ترتیب دادیم. برای افتتاح یادم نیست چه اتفاقی افتاد که وزیر نیامد. حاج آقا امیر عابدینی استاندار وقت را برای افتتاحیه نمایشگاه آوردند و مراسم خوبی برگزار شد.



گفتند رهبر انقلاب به هنر علاقه دارند و یک نمایشگاه خوشنویسی هم برپا کنیم. تلاش کردم و قطعات خیلی خوبی از خوشنویسان تبریز در قالب یک نمایشگاه ترتیب دادیم که یک قطعه هم از آثار خوشنویسی مرحوم استاد شهریار را به نمایش گذاشتیم و همان تابلو چشم رهبری را گرفتند و بیشتر از همه تابلوها به تماشای آن ایستادند. یکی از تابلوها به خط من راهم که تذهیب خوبی داشت، حاج آقا آل هاشم به رهبر انقلاب تقدیم کردند.

آرزوی که برآورده نشد

دیشب تا صبح مشغول خوشنویسی متن سنگ مزار شهید آل هاشم بودم. با توجه به علاقه ایشان به هنرمندان و سابقه چند دهه دوستی و رفاقت آرزویم این بود که اگر من فوت کردم، نمازم را ایشان بخوانند، اما از مخیله‌ام هم نمی‌گذشت که قلم به دست شوم برای تحریر سنگ مزارشان و این بر شدت مصیبت من افزود.

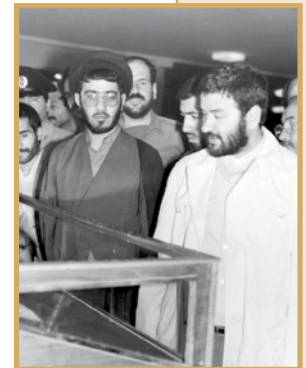
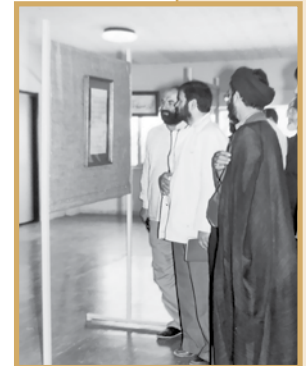


سال ۱۳۶۴
نمایشگاه خوشنویسی بنده
در سینما سرباز اسلام

سخنرانی حاج آقا در برنامه بزرگداشت بنده در تبریز



حاج آقا که به عبا و عمامه‌اش حساس بودند در منطقه عملیاتی
عمامه را بسر من گذاشتند و لباس‌هایش را به زور به بنده پوشاندند.



مردم تبریز

معصومه درخشان

محافظ حاج آقا بودند

||| روایت ۷ سال همراهی با آیت‌اله آل‌هاشم در کسوت امام جمعه تبریز

اشاره: سرهنگ دوم سعید ارضی مسئول روابط عمومی و تبلیغات لشکر ۲۱ حمزه از جمله افرادی بود که ۳۱ سال با حاج آقا آل‌هاشم همنشین بود. ۳۱ سال از ساعت سه بعد از ظهر تا ۱۰ شب در محضر ایشان بوده است و خرده روایت‌های جالبی را از این همنشینی در سینه خود به یادگار ثبت کرده است.



شایعه امام جمعه شدن در تبریز

● در محله خطیب تبریز سکونت داشت یک روز به من زنگ زد تا به خانه ایشان بروم و در کارهایی که انجام می‌داد کمک‌کمالش باشم. در لابه‌لای صحبت‌ها پرسید در شهر چه خبر؟ گفتم در تبریز شایعه شده که شما امام جمعه تبریز می‌شوید گفت اینها شایعه است خیلی توجه نکن من کجا امام جمعه تبریز کجا. خودمانی گفتم حاج آقا اگر واقعا امام جمعه شدید چکار می‌کنید؟ کمی با حالت ناراحتی و عصبانی گفت بابا بگذارید من به کارم برسم. من از این کارها خسته شدم. توانایی جسمی من اجازه نمی‌دهد. آقایان خیلی بزرگ و شایسته‌ای در تبریز وجود دارد که می‌توانند امام جمعه شوند. بعدها حاج آقا تعریف کرد موقعی که حاج آقای شبستری از امامت جمعه به خاطر وضع جسمی می‌خواست کنارگیری کند از بیت مقام معظم رهبری خواستند بروم بیت آنجا از من در رابطه با جایگزین سوال شد. من هم چند نفر را معرفی کردم. مدتی از این ماجرا گذشت. در ستاد نیروی زمینی در مراسم بودم، از بیت رهبری تماس گرفته و گفتند فلان روز بیا بیت رهبری تا با هم صحبت کنیم. منم از چیزی خبر نداشتم. رفتم بیت رهبری گفتند خودت را آماده کن که برای تبریز به عنوان امام جمعه معرفی می‌شوی. پرسیدم این حرف و انتخاب چه کسی است؟ گفتند حضرت آقا. وقتی این حرف را شنیدم با جان و دل قبول کردم و به تبریز آمدم. وقتی به تبریز آمد یکی از اولین اقداماتی که انجام داد دستور داده بود نرده‌های مصلی را بردارند. آن روز به من گفت "ارضی توکل به خدا! نرده‌ها را گفتم برداشتند. ان شاء الله که مشکلی پیش نمی‌آید».

خجالت می کشم بنرها را جمع کنید

برای استقبال از ایشان در مسجد حاج جعفر دایی جلسه برگزار شد. حاج آقای موسوی و تعدادی از اهالی بازار آمدند که برای استقبال از حاج آقا چکار می کنید. صحبت ها و تصمیم گیری شد. دوستان تعدادی عکس و بنر طراحی کردند و همه خودجوش برای استقبال به فرودگاه رفته بودند. خرداد ماه بود. مردم بنرهای خوشامدگویی در شهر نصب کرده بودند. دو سه روز بعد از آمدن به تبریز به من زنگ زد و گفت «من خجالت می کشم! این بنرها را جمع کنید». اصلا از این نوع تشریفات خوشش نمی آمد. اگر جایی می رفت که می خواستند پیش پایش گوسفندی قربانی کنند قبول نمی کرد و می گفت اصلا نمی آیم. گفت اعلام کنید می آئیم ولی زمان نگوئید بگذارید همه چیز ساده برگزار شود.

حس روانشناسی عجیبی داشت

برای افرادی که کار و مسئولیت خود را درست انجام می دهند احترام و ارزش زیادی قائل بود. یکی از ویژگی های بارز او داشتن روانشناسی عجیب بود. اگر فردی حرف دروغی می گفت بلافاصله متوجه می شد. چندبار پیش آمده بود افرادی به بیت آمده و مطلبی را می گفتند. حاج آقا بعد از شنیدن صحبت های فرد می گفت تمام حرف های این دروغ بود.

نامه های مردم را با حوصله می خواند

نکته مهم این که حاج آقا هر شب بعد از ساعت ۱۰ شب به خانه می رفت. تا ساعت ۹ و ۱۰ شب تمام نامه های مردم

را خودش باز می کرد و می خواند و جواب می نوشت. آخر وقت خیلی خسته و کوفته به خانه می رفت. از همان غذایی که به سربازان بیت می دادند از همان غذا می خورد. در بیت فشارکاری خیلی زیاد بود. یک تعدادی هم مراعات حالش را نمی کردند و اعصابش را به هم می ریختند. یک روز گفتم «حاجی! شما الان وضعیت جسمی ضعیفی دارید. باید غذای مقوی تری بخورید. داشتن دیابت و فشار خون شما را اذیت می کند». ولی باز هم می گفت هر غذایی که به سربازان می دهید من هم همان را می خورم.

زنگ ساعت ۴ صبح

پنجشنبه شب بود. ساعت ۹ شب حاج آقا را به منزل بردم. همسرش حاج خانم در منزل نبود. به داخل خانه رفتم. حاج آقا هم خطبه های نماز جمعه فردا را مرور می کرد و هم نامه های مردم را می خواند و جواب می نوشت. من بعد از مدتی از حاج آقا خداحافظی کرده و به منزل خودم رفتم. ساعت چهار صبح بود تلفنم زنگ زد. حاج آقا پشت خط بود. گفتم «حاج آقا! چیزی شده؟ اتفاقی افتاده؟ خدای نکرده مریض نشدین؟» پرسید «ساعت چنده؟» گفتم «چهار صبح». پرسید «من شام خوردم؟» گفتم حاجی شام شما را همان جا روی زمین کنار نامه ها گذاشتم. بعد متوجه شدم حاج آقا همان جا که نامه ها را می خواند از شدت خستگی خوابش گرفته و هنگام اذان بیدار شده و متوجه حال خودش نیست. او واقعا مظلوم بود.

به وظیفه ام عمل می کنم

در دیدار مردمی، هم کارگر ساده می آمد حرفش را می زد و هم

مدیرکل ارشد استان از مشکلات می‌گفت. گاهی وقت‌ها با اینکه وظیفه او نبود، ولی برای این که مشکل استان حل شود به تهران زنگ می‌زد و مشکلات استان را مطرح می‌کرد. گاهی اوقات در اداره‌ها به جواب نامه‌هایش ترتیب اثر نمی‌دادند!

وقتی جلسه خصوصی داشتیم، می‌گفتم حاجی آنقدر به این طرف و آن طرف نامه نوشته و امضاء می‌کنید و آن‌ها هم توجه نمی‌کنند امضای شما از اعتبار و اثر می‌افتد. در جواب می‌گفت «من به وظیفه خودم عمل می‌کنم؛ فردی که به امیدی به این خانه می‌آید باید ببیند که من وظیفه خودم را انجام داده و تلاش کردم».

زنگ بزنیید ببینید مردم چکار دارند

خیلی وقت‌ها که در جلسه بود، تلفن همراهش زنگ می‌خورد. بعد از جلسه به ما می‌گفت به این شماره‌ها زنگ بزنیید ببینید مردم چکار دارند که تماس گرفته اند. علاوه بر اهمیت دادن به تماس‌های تلفنی مردم، برای مراسم ختم و عزای مردم وقت می‌گذاشت. از کوچک و بزرگ هر کس به در خانه می‌آمد، تا دم‌در بدرقه می‌کرد.

مراعات حال کارکنان

حاج آقا معمولا بعد از اذان صبح به بیت تشریف می‌آورد آن هم بی سروصدا تا اگر کسی در حال استراحت بود، مزاحمت ایجاد نشود؛ چون خدمت معمولا از ساعت ۷ صبح شروع می‌شد. صبح بیشتر هم آقا رضا شهرنیا از همه زودتر خدمت حاج آقا می‌رسید.

مردم تبریز محافظ حاج آقا هستند

یک روز در یکی از ادارات قرار بود صبحانه کاری برگزار شود. حاج آقا بعد از نماز صبح به بیت آمده و دیده بود کارکنان بعد از نماز صبح خوابیده‌اند. یواش بیرون آمده بود تا آنها بیدار نشوند. خودش تاکسی گرفته بود و می‌خواست به آن اداره برود. کارکنان هراسان بیدار شده و دنبالش رفته بودند. راننده تاکسی در حالی که دستش را به سینه خود می‌زد گفته بود نگران نباشید در تبریز همه محافظ حاج آقا هستند.

چهره بین المللی بود

به ندرت پیش می‌آمد که بیت خالی از برنامه باشد. هر فردی به تبریز می‌آمد، حتما با ایشان دیدار می‌کرد. او چهره‌ای بین‌المللی بود. در سطح شهر هر کجا مراسم می‌رفت هر ساعتی از شب که تمام می‌شد بدون استثنا به بیت بر می‌گشت و می‌گفت مردم آمده و منتظر هستند. من در بیت به تنهایی نشسته و منتظرش می‌شدم. زودتر از ساعت ۹ شب به خانه نمی‌رفت. موقع رفتن هم نامه‌های مردم را جمع می‌کرد و به خانه می‌برد تا بخواند.

آخرین دیدار

در دهه کرامت ۱۴۰۳ در هیات شام غازان (شنبه‌غازان) برای میلاد امام رضا (ع) برنامه برگزار می‌شد. ساعت ۹ شب خواستند هیات بروند. آن شب به من گفت «ما می‌رویم هیات شما دیگر برو. منتظر من نباش.» من همیشه ایشان را تا خانه همراهی می‌کردم، بعد می‌رفتم خانه خودم. شاید باور نکنید



بود؟ گفتم کدام هلی کوپتر؟ مگه چیزی شده؟ گفت یکی از هلی کوپترهایی که رئیس جمهور و هیات همراه را به خداآفرین آورده سقوط کرده. من با عجله به بیت رفتم. پرسیدم چه خبر شده؟ همه به من زنگ می زدند. من زود به خود حاج آقا زنگ زدم، ولی جواب نداد. پیام فرستادم ولی جوابی نیامد. یک اکیپ هم از پاسداران بیت به خداآفرین رفته بودند که اگر کار تیم رییس جمهور طول کشید حاج آقا را بیاورند تبریز. حتی بچه های اکیپ بعد از افتتاح سد و اقامه نماز ظهر به حاج آقا گفته بودند بیا بید زمینی به تبریز برگردیم. حاج آقا گفته بود زشت است با آقای رئیس جمهور با هلی کوپتر آمدیم موقع برگشت تنهایش بگذاریم. شما بروید تبریز ما هم می آئیم. یک اکیپ هم به پالایشگاه رفته بود تا بعد از تمام شدن مراسم حاج آقا را به بیت بیاورند.

با دوستانی که به پالایشگاه رفته بودند تماس گرفتم آنها هم گفتند بله درسته یکی از هلی کوپترها سقوط کرده و آقای رئیسی و آل هاشم و استاندار در آن هلی کوپتر بودند. به من گفتند آقای عظمایی با حاج آقا تماس گرفته و صحبت کرده. سریع به آقای عظمایی مدیر کل مس سونگون زنگ زدم ولی

به خدا قسم با لحن خیلی خاص و غریبانه ای این حرف را زد «دیگر منتظر من نباش اگر خواستی برو». با وجودی که به من گفت برو و منتظر نباش، ولی من به تنهایی در بیت نشسته و ساعت ها به نوع گفتن این جمله فکر کردم. صبح فردا هم قرار بود برای افتتاح سد قیز قلعه سی به خداآفرین بروند. برای رفتن به خداآفرین برای افتتاح سد با چند نفر مشورت کرد و مصلحت ندیدند و تصمیم قطعی گرفتند که نروند. آن شب آقای دکتر رحمتی استاندار زنگ زد. حاج آقا تلفن را روی بلندگو گذاشت. آقای استاندار گفت «حاج آقا شنیده ام مثل اینکه برای استقبال از رئیس جمهوری و افتتاح سد نمی آید؟» حاج آقا هم گفت «زانوهایم درد می کند توان سوار شدن به هلی کوپتر را ندارم؛ اگر اجازه دهید در فرودگاه به استقبال آقای رئیس جمهور بیایم. مرا معاف کنید». استاندار گفت «حاج آقا اگر شما فردا نیائید ممکن است رئیس جمهور فکر کنند ما با همدیگر اختلاف داریم. از من رنجیده خاطر می شوند. لطفا تشریف بیاورید».

حاج آقا گفتند اجازه دهید در منزل هم استخاره کنم. صبح فردا من رفتم پادگان، از آنجا به بیت زنگ زدم و گفتم از حاج آقا چه خبر؟ گفتند حاج آقا رفته خداآفرین برای افتتاح سد قیز قلعه سی. منتظر اخبار ساعت دو شدم. در اخبار صحنه های نشستن حاج آقای رئیسی و آل هاشم را در هلی کوپتر را دیدم که خیلی غمگین نشسته بودند. با خودم می گفتم آیا کسی حرفی به این ها زده که این طور چهره شان غمگین است. حرف دیشب که با حال خاصی گفت منتظر من نباش اگر خواستی برو و هم این چهره غمگین حالم را گرفت. ساعت دو و نیم تلفنم زنگ زد. دوستم پشت خط بود. پرسید حاج آقا هم در آن هلی کوپتر

گفت من با حاج آقا آل‌هاشم حرف نزدیم و یک نفر دیگر با ایشان صحبت کرده است. یکی از همکاران حفاظت هلی کوپتر به خلبان زنگ می‌زند گوشی خلبان نزدیک حاج آقا آل‌هاشم افتاده بود و وقتی دوباره تماس می‌گیرد او به سختی جواب می‌دهد و می‌گوید اتفاقی برای آنها افتاده و کنار هم نیستند و نمی‌دانند کجا هستند. من هم آماده شدم به محل حادثه بروم ولی رفت و آمد به بیت خیلی زیاد شد. از طرفی هم نگران حال حاج خانم بودیم که الان خبر حادثه را از تلویزیون ببینند خدا نکرده اتفاقی بیافتد. احساس من این است حاج آقا آل‌هاشم تا موقع نماز مغرب و عشاء زنده بود.

نماز مغرب می‌خواندم وقتی نماز تمام شد یک حالت گریه‌ای به من دست داد که من های‌های گریه کردم. همکاران پرسیدند چه خبری شنیدی؟ گفتم هیچی احساسم این است که حاج آقا تا وقت اذان مغرب زنده بود و حالا شهید شد. تا صبح موبایل به دست، اینترنت همه دنبال خبر بودیم شبکه خبر دو ساعت بعد خبر را منتشر کرد.

شهادت حاج آقا آل‌هاشم برای من و دوستانم خیلی سنگین بود. اصلاً فاجعه‌ای عظیم بود. نمی‌توانستیم تحمل کنیم ولی عظمت حضور مردم در تشییع باشکوه ایشان بر دل‌های زخم خورده ما تسلی بود.

یادگاری‌های من

من هدیه‌های زیادی از حاج آقا آل‌هاشم گرفته‌ام. دو روز مانده به سفر خداآفرین و افتتاح سد از سفر مشهد آمده بودند. یک مهر و تسبیح و یک عطر به من هدیه دادند و فرمودند اینها را یادگاری از من داشته باش. گاهی اوقات هم افرادی که برای دیدار

می‌آمدند تحفه‌ای می‌آوردند. مثلاً یک ظرف غسل یا هدایای دیگر همه این نوع هدایا را بین کارکنان بیت تقسیم می‌کرد.

وقتی برای تفریح نداشت

حاج آقا زمانی که در ارتش بود تفریح خاصی نداشت. زمانی هم که امام جمعه بود وقتی برای تفریح نبود. چون دیسک کمر داشت دکتر گفته بود هفته‌ای سه روز باید به استخر برود. هر چقدر اصرار می‌کردم قبول نمی‌کرد و می‌گفت وقتی برای این کارها نیست.

کارهایی که بر زمین ماند

قرار بود بعد از آغاز به کار مجلس خبرگان برای عمل دیسک برود که آن هم با تعطیلات ۱۴ و ۱۵ خرداد همزمان می‌شد و بعد از آن قرار بود برای سخنرانی در یک مراسمی به نجوان برود که همه این برنامه‌ها بر زمین ماند.

جشن تولد حاج آقا

یک بار در بیت امام جمعه برای حاج آقا جشن تولد گرفتیم. حاج آقا گفت اینها چه کارهایی است که می‌کنید.

محبت می‌کنم شاید پشیمان شوند

پیش آمده بود که چند نفر پشت سرش بدگویی کرده و به قول خودمائی زیرآب زنی می‌کردند. یک روز در صحبت‌های تنهایی خودمائی که داشتیم، گفتم حاج آقا چرا به فلان کس که این قدر به شما ضربه زده و بدگویی می‌کند، محبت می‌کنید؟ حاج آقا علاوه بر کارهایی که من از آن شخص دیده بودم

موارد دیگری را هم اضافه کرد و گفت: «من به این افراد محبت می‌کنم شاید از کارهای خود پشیمان شده و به راه بیایند».

منم بالام خاصی

در مورد رفتار با پدر و مادرش هم باید بگویم احترام ویژه‌ای برای آنها قائل بود و علاقه خاصی داشت. مادرش همیشه می‌گفت «منیم بالام نفر خاصی است هر کس او را اذیت کند ضررش را می‌بیند». حاج آقا خودش هم تکیه کلام خاصی داشت. همیشه می‌گفت خدا، خدا، خدا خدایا از آبروی من محافظت کن.

نامه را پاره و سی‌دی را شکست

در بین نامه‌های مردمی که خودش می‌خواند یک پاکت نامه را باز کرد دید داخل پاکت یک سی‌دی و یک نامه وجود دارد. نامه را باز کرد. نوشته بود حاج آقا یکی از مدیران کل استان در مراسم خانوادگی در جشن تولد دخترش رقصیده که فیلم آن به پیوست در سی‌دی ارائه شده است.

وقتی این نامه را تا آخر خواند ناراحت شد و خطاب به نویسنده نامه که البته نمی‌شناخت گفت تو غلط کردی رفتی خانه مردم نان و نمکش را خوردی و از مراسمش فیلم گرفتی و به من فرستادی. بعد نامه را پاره کرد و گفت این سی‌دی را بشکن و در سطل زباله بیانداز.

راضی به تبلیغات خبرگان نیستم

برای انتخابات مجلس خبرگان مردم به صورت خودجوش بنرهای تبلیغاتی در شهر نصب کرده بودند. وقتی آنها را در خیابان دید، گفت اصلا راضی به این کارها نیستم. مردم در

مضيقه‌اند، وضعیت معیشت مردم تعریفی ندارد.

در قلب مردم جا داشت

بعد از اینکه به تبریز آمد در اولین جلسه ای که با حضور ائمه جمعه سراسر کشور برگزار شد، پرسیدم حاج آقا چه خبر؟ می‌دانستم که به ایشان نیش و کنایه می‌زنند. گفت حرف و حدیث‌ها زیاد است. با کنایه می‌گفتند اینها چه کارهایی است که می‌کنی برو فقط به کارهای امام جمعه بودندت برس. این یعنی هر جا می‌رفت کارهای خاصی انجام می‌داد و در دل‌ها و قلب‌های مردم جا کرده بود.

آخرین نماز جمعه

هنگام اقامه نماز جمعه، یکی از نمازگزاران لابه لای صحبت‌های ایشان بلند می‌شد و چندین بار بی‌مورد تکبیر می‌گفت. رفتم به این فرد گفتم لطفا آرام باش و نظم نماز جمعه را بر هم نزن. اگر هم مشکلی، مسئله‌ای داری بیا برویم پیش حاج آقا صحبت کنیم. در آخرین نماز جمعه، حاج آقا آل‌هاشم بعد از خواندن نماز جمعه، نماز عصر را به حاج آقا موسوی ارجاع دادند تا او اقامه کند.

نمازگزاران وقتی دیدند حاج آقای آل‌هاشم نماز دوم را نخواند و رفت، با این فردی که بی‌مورد تکبیر می‌گفت دعوا کردند که تو باعث شدی حاج آقا قهر کند و برود. عصر جمعه این فرد به بیت امام جمعه زنگ زد و من گوشی را روی آیفون زدم. گفت حاج آقا امروز از من ناراحت شدین که نماز عصر را نخوانده رفتین؟ حاج آقا گفت نه من اصلا از شما ناراحت نشدم.



آل هاشم خورشید بی غروب

آسمان معنویت آذربایجان

اینجانب به بیت معظم همه شهیدان و به خصوص والد ماجد حجت الاسلام والمسلمین آل هاشم و فرزند بزرگوار ایشان و همسر داغ دیده وی و همچنین داماد محترم و یگانه دختر ایشان، تسلیت عرض می‌کنم و برای آرامش قلب همه بازماندگان و همه شیفتگان و محبان این مرد الهی از پیشگاه خدا آرزوی آرامش سلامت و سعادت دارم.

از چند راه می‌توان شخصیت فردی را شناخت. باید دید گفته و نوشته‌های خود شخص چیست، نگاه مردم را در مورد آن شخص مورد بازخوانی قرار داد و کارنامه اجتماعی و عملکرد فرد در جامعه چه آثاری از خود بجا گذاشته و اما شخصیت والای حجت الاسلام والمسلمین آل هاشم از منظر ولی زمان رهبر انقلاب اسلامی در سه کلید واژه معنی شده است.

امیر سر لشکر صالحی فرمانده سابق ارتش جمهوری اسلامی ایران در یکی از شرفیابی‌ها خود در محضر شهید آل هاشم از نوآوری‌ها، خدمت جهادی، خوش نفسی و تحول آفرینی را دیده بود و در محضر رهبر انقلاب و حضرت آقا تعریف کردند که ایشان را سید شریف خواندند. کلید واژه دوم عنوان امام جمعه

محبوب و امام جمعه معتبر است که علاوه بر این سه کلید واژه همین که حضرت آقا یک نماینده برای عرض تسلیت به پیشگاه مردم آذربایجان فرستادند یعنی ولی زمان آل هاشم را مورد تکریم و تجلیل و احترام قرار دادند، پس این عالم مجاهد یک انسان ویژه‌ای است. دو عنوان در سطح کشور باز نشر فوق العاده داشت، شهید حجت الاسلام والمسلمین آل هاشم در سخنان خود گفته بود تبریز تنها مرکز استانی است که دو امام جمعه سید شهید دارد که سومی هم خودشان خواهند بود و گفته بود شما دعا کنید و من هم از خدا می‌خواهم که عاقبت من به شهادت ختم شود. تا کسی الهی نباشد و از اتصال حقیقی به خالق نباشد، از این سخنان نمی‌گوید، ایشان امام جمعه مهربان خیرخواه و امام همه روزها بودند و مردم آذربایجان ایشان را امام همه روزها در طول هفته و شب و روز و شهر و روستا می‌شناختند به همه کس در همه جا عشق می‌ورزید.

رهبر انقلاب اسلامی آل هاشم را مثل شما دوست داشت و فراق او همان قدر که شما را رنجیده کرده است ما را هم آزرده کرده است چراکه وی در تمام ایران محبوب است.

آل هاشم امام جمعه محبوب تبریز بنیان گذار فرهنگ نویی در مردم داری شدند، مردم یادتان باشد آسمان معنویت و ایمان و ارادت آذربایجان ستاره‌های درخشان فراوان دارد اما آل هاشم خورشید بی غروب آسمان معنویت آذربایجان است، تا دنیا است نام ایشان بلند است همه جای ایران نه فقط در آذربایجان.

چگونه خدمت‌گزاری، مردم داری، عشق ورزیدن را به همه یاد داد و اسوه تلاش و مردم داری در همه جا داشت او برای دفاع از ناموس مملکت جان شیرین خود را دست گرفت و به افتخار جانبازی نایل آمد.

چون گلی پژمرده بودم آمدی چون نوبهار
ای شکوه سبز باران بر کویر جان ببار
دست مردم را گرفتی نام دین کردی بلند
با کمند مهربانی می کشی دل را به بند
آن پدر را این چنین باید پسر در روزگار
این پسر را آنچنان باید پدر در روزگار
آنکه در شان و شرف در شهر شد بی نظیر
این که در میدان علم و رزم باشد مثل شیر
آن یکی محبوب قلب شهروندان گشته است
این یکی خود شهر ما تبریز را جان گشته است
آن یکی چون آرزو در سینه ها بنشسته است
این یکی عقد اخوت با دل و جان بسته است
آن یکی در جنگ با نفس اش بگو یک قهرمان
این یکی خوش خو و خوش رو و بسی شیرین بیان
نانوشته درد مردم را تو می خوانی دلا
جایگاه آل هاشم را تو می دانی دلا
درد مردم را زجان و دل شنیدی جان من
درد مردم را به جان و دل خریدی جان من
راه و رسم مهربانی از ولی آموختی
راز و رمز حکمرانی از علی آموختی



آن پدر را این چنین باید پسر در روزگار

ایوب شهبازی ||| این شعر در دوران حیات این دنیایی شهید آل هاشم به محضرشان پیشکش شده بود...



||| خاطرات شهید آل هاشم از روزهای انقلاب در تبریز

شهید قاضی م — ن رابه طلبگی تشویق کرد

آیت‌الله شهید قاضی یکی از مشوقین اصلی بنده برای ورود به حوزه علمیه و شروع درس طلبگی بودند. تقریباً سال ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی من را به سمت طلبگی سوق دادند. ایشان من و فرزندشان آقا سید محمد تقی قاضی طباطبایی را به طلبگی تشویق کردند و من و فرزند ایشان با هم درس طلبگی را شروع کردیم. خاطرات زیادی از ایشان به یاد دارم؛ یکی از خاطرات که مربوط به ایام قبل از انقلاب است این است: یک روز در مسجد بنی‌هاشم مراسم ختمی بود. خادم آقای قاضی، جلیل آقا من را صدا زد و گفت: آقا با شما کار دارد. من خدمت ایشان رسیدم. آقا فرمودند: ابوی منزل هستند؟ گفتم: بلی. آقا گفتند: ما برای ناهار به منزل شما می‌آییم. ظهر جمعه بود. آقای قاضی به منزل ما آمدند و گفتند: بناست از دربار افرادی به منزل ما بیایند. من نمی‌خواستم در منزل باشم. به همین خاطر به شما زحمت دادم.

اشاره: ۲۹ بهمن به عنوان نمادی از حضور تعیین کننده مردم شریف آذربایجان در روند پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود و به عنوان مرحله زمینه‌سازی برای اوج‌گیری نهضت و انقلاب اسلامی و تحقق پیروزی‌های انقلاب اسلامی شناخته شده است. قیام ۲۹ بهمن مردم تبریز در سال ۱۳۵۶ به سزایی در زمینه‌سازی قدرتمند برای پیروزی انقلاب اسلامی داشت. حرکت تبریز باعث شد حرکت‌های مشابه در چهل‌م شهدای نهضت اسلامی برگزار شود. باید یاد کنیم از نقش برجسته آیت‌الله قاضی طباطبایی در رهبری مردم آذربایجان در قیام ۲۹ بهمن که به واقع نقش راهبری خود را به نحو احسن انجام داد. حقیقتاً عنوان «خمینی آذربایجان» را درست مطرح کرده‌اند؛ ضمن اینکه شهید قاضی طباطبایی حق بزرگی برگردن مردم آذربایجان دارد. آنچه در ادامه می‌خوانید منتخبی از خاطرات شهید سیدمحمدعلی آل‌هاشم از روزهای انقلاب و مبارزات علیه رژیم شاهنشاهی است که از مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها گزینش شده است.



طباطبایی بود که الان هم در بازار تبریز دایر است و آقازاده ایشان هم اکنون در این مسجد امام جماعت هستند. دیگری مسجد شعبان بود.

مسجد شعبان، در نزدیکی میدان ساعت واقع است. نمازهای جماعت این مسجد رونق خاصی داشت. این مسجد پایگاه انقلاب در تبریز بود. جوانان انقلابی شبها در این مسجد جمع می‌شدند. آقای قاضی روحانیون سخنور را از قم و تهران به مسجد دعوت می‌کردند. وعظی که به این مسجد برای سخنرانی دعوت می‌شدند در منابر خود به صورت علنی علیه رژیم ستم‌شاهی صحبت می‌کردند.

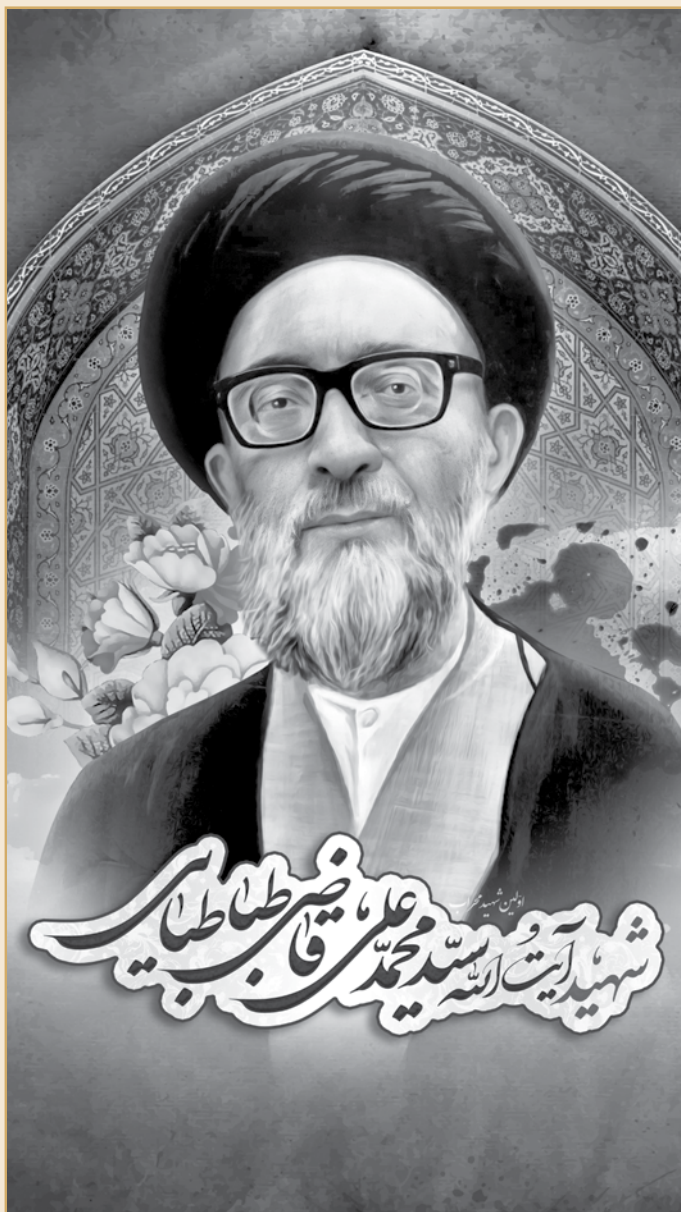
آقای قاضی ارتباط صمیمانه‌ای با بدنه بازار تبریز داشت. این ارتباط بی نظیر بود. دلیل این ارتباط هم این بود که ایشان اصالتاً تبریزی بودند و همه را می‌شناختند، اهالی بازار را با نام می‌شناختند.

دشمن ایشان را خوب شناخته بود. واژه «خمینی آذربایجان» را ساواک برای ایشان انتخاب کرد. نقش کلیدی شهید بزرگوار آیت‌الله قاضی طباطبایی از یاد و خاطر هیچ کس نمی‌رود. نیروهای انقلابی همیشه در منزل ایشان تردد داشتند. از روستاها و شهرهای مختلف استان نان می‌پختند و به منزل ایشان می‌آوردند تا در جریان تظاهرات و راهپیمایی‌ها میان مردم توزیع شود.

آقای قاضی به ابوی ما لطف ویژه‌ای داشتند. خاطر هست قبل از انقلاب در یکی از چاپخانه‌های تبریز به نام چاپخانه شهمت واقع در خیابان ثقه‌الاسلام، کتابی را چاپ می‌کردند. در این کتاب، ابوی سؤالاتی را از شهید بزرگوار قاضی طباطبایی پرسیده و ایشان به سؤالات پاسخ داده بود.

به همین منظور ساواک جلوی چاپ این کتاب را گرفت. اما این کتاب بدون توجه به اعمال محدودیت‌های ساواک، به طور کامل در تهران منتشر شد. نام کتاب «روضات الجنات» بود. ساواک اصلاً به موضوع کتاب توجهی نداشت و همین که با شهید قاضی طباطبایی مصاحبه شده بود، تلاش کرد جلوی چاپ آن را بگیرد.

در تبریز دو مسجد از اهمیت خاصی برخوردار بود. یکی مسجد مقبره، مسجدی که مربوط به اجداد آقای قاضی



این یک ویژگی استثنایی بود که شهید آیت الله قاضی طباطبائی داشتند. تمام بازار تبریز احترام ویژه‌ای برای این شهید بزرگوار قائل بودند. نقش بازار در پیروزی انقلاب نقش پر رنگی بود. بازاریان تبریز به سبب رهبری شهید آیت الله قاضی طباطبائی، نقش خود را به خوبی در انقلاب ایفا کردند.

نقش شهید قاضی طباطبائی در پیروزی انقلاب نباید فراموش شود. مجلس ختمی را که ایشان به همراه علمای تبریز به مناسبت شهادت آیت الله مصطفی خمینی در مسجد قزلی برگزار کردند، در سراسر کشور انعکاس پیدا کرد.

حرکت ۲۹ بهمن مردم تبریز به برکت رهبری شهید قاضی طباطبائی رخ داد. از خدوند متعالی می‌خواهیم روح این شهید بزرگوار را با ارواح شهدای کربلا محشور بفرماید.

یکی از خصوصیات بارز ایشان ولایت‌مداری و عشق و علاقه ایشان به حضرت امام خمینی بود. در ایام انقلاب، ایشان دائما با امام ارتباط داشتند و با ایشان مکاتبه می‌کردند. افرادی از طرف آقای قاضی مأمور بودند تا به نجف بروند و با امام ملاقات کنند و پیغام‌های دو طرف را مبادله کنند.

قیام ۲۹ بهمن تبریز به مناسبت چهلم شهدای ۱۹ دی قم با دعوت علما به ویژه شهید قاضی طباطبائی در مسجد قزلی برگزار شد. در این روز رئیس کلانتری منطقه به مسجد جسارت

می‌کند و یک جوان برومند به نام شهید تجلایی در مقابلش می‌ایستد. ماموران کلانتری به این جوان تیراندازی کرده و او را به شهادت می‌رسانند و تعداد دیگری نیز در این حرکت شهید و مجروح می‌شوند و یک حرکت بزرگ شکل می‌گیرد.

دشمن از فکر و اندیشه و محبوبیت شهید قاضی واهمه داشت. لذا در ۱۰ آبان سال ۱۳۵۸ آیت‌الله قاضی طباطبایی را به شهادت رساندند. بعد از شهادت ایشان، در تبریز غوغا به پا شد.

در آن ایام فعالیت‌های قرآنی در مسجد میرعلی داشتیم، پدر شه شهید حاج رجب محمدخانلی هم این فعالیت‌ها را تشویق و پشتیبانی می‌کرد؛ ضمن اینکه مردم هم تشنه مسائل قرآنی بودند و استقبال می‌کردند.

در اسناد ساواک درباره فعالیت‌های پدرم، سیدمحمدتقی آل هاشم نوشته بودند او پسری دارد به نام سید محمدعلی آل هاشم که در مسجد میرعلی کلاس‌های قرآن راه انداخته که سیدتقی در آن نقشی ندارد ولی محمدعلی کلاس را اداره کرده و افکار جوانان را مسموم می‌کند.

در آن سند، ساواک گزارش داده بود: «به نظر می‌رسد این افراد با قم در ارتباط هستند و اقدامات ضد دولتی انجام می‌دهند.»

حاج مهدی خادم آذریان :::: مداح اهل بیت عصمت و طهارت

با رفتار عملی‌اش بخشنامه طاغوتی را لغو کرد

||| خاطرات ۴۰ سال رفاقت و همراهی با شهید آل‌هاشم از زبان حاج مهدی خادم آذریان

اشاره: حاج مهدی خادم آذریان مداح نام‌آشنای هیئات حسینی سال‌ها در کسوت سربازی وطن در لباس مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران در کنار شهید آیت‌اله سید محمدعلی آل‌هاشم بوده است. بعد از بازگشت آن شهید به تبریز در کسوت امام جمعه و نماینده رهبر انقلاب هم به جهت مشی هیئتی و علاقه‌مندی‌شان به حضور در مراسمات مذهبی شهر در برنامه‌های مختلف در کنار ایشان بوده است. باشگاه روایت حوزه‌های آذربایجان شرقی گفت‌وگویی تصویری درخصوص خاطرات دوران خدمت و رفاقت با ایشان داشته است که متن آن در این ویژه‌نامه تقدیم می‌گردد.





دقایقی بعد از بمباران سر رسید

بمباران شهرها که شروع شد و صدام شهرها را می زد (خدا آن روزها را نیاورد) ما در محله خانه سازی ساکن بودیم. شب حدود ساعت دوازده و نیم بود وضعیت قرمز در تبریز اعلام شد. دو تا بمب انداختند، یکی بلوک آنطرف تر ما خورد و یکی مقابل بلوک ما منفجر شد. همه شیشه های واحدها شکست. پرده ها تلوتلو می خوردند. صحنه بسیار سنگینی پیش آمد، مثل صحنه هایی که در فیلم ها دیده می شود. مهمان داشتیم که مسن بودند و خیلی ترسیده بودند. بچه ها و خانواده هم خیلی ترسیده بودند. داشتم آن ها را دلداری می دادم که در زدند؛ شاید یک ربع بعد بمباران بود. در را باز کردم دیدم حاج آقا آل هاشم است؛ یک اورکت نظامی پوشیده بود و کلاهش را کشیده بود سرش. همین که دیدمشان خشکم زد. گفتند: «حاج مهدی چی شده؟ زود باشید لباس هایتان را بپوشید دو تا ماشین آوردم بریم خانه ما، اینجا نمانید فعلا». گفتم «حاج آقا چیزی نشده، فقط شیشه ها شکسته» گفت «از ستاد تأمین پرسیدم کجا را زدند، همین که شنیدم خانه سازی، پرسیدم حدود کجاست؛ آدرس

عرض تسلیت دارم خدمت همشهری ها هم استانی ها و عموم ملت ایران. سال ها با عناوین مختلف مثل مسئول دفتر، مسئول تبلیغات و مسئول روابط عمومی ایشان کنارشان بودم. با هم کار کرده بودیم به واسطه این مسئولیت ها ارتباط بسیار نزدیکی با ایشان داشتم...

از دلش دربار!

هیچ وقت از یادم نمی رود بر سر موضوعی با فرمانده وقت درگیر شده بودند. صدای داد و بیداد آن ها تا بیرون می آمد. تقریباً می شود گفت فرمانده را از دفتر بیرون انداخت. من به احترام تیمسار بلند شدم و احترام کردم و بدرقه شان کردم و سمت دفتر برگشتم. هنوز پشت میزم ننشسته بودم که آقا صدایم کرد. رفتم داخل، گفتند «حاج مهدی! آن برادر را من خیلی بد بیرون کردم. چی کار کنیم؟» گفتم «حاج آقا اجازه بدید دو دقیقه بگذره آخه». گفتند «نه؛ از دلش در بیاریم». مدام هم پشت بند این جملات می گفتند «حق با من بودها!» و من می گفتم «حاج آقا می دانم» و ایشان ادامه می داد: «اما بد شد». در مواردی از این دست ده دقیقه هم زمان نمی داد آن کدورت به کینه تبدیل شود. آن ها (فرماندهان ارتش) هم احترام ویژه ای برای ایشان قائل بودند. بلند شدم رفتم دفتر فرمانده؛ همین که وارد شدم فرمانده گفت «حاج مهدی خوب شد آمدی، قلبم دارد می ایستد. حالا من چیکار کنم؟ چرا آقا با من اینطوری حرف زد؟ به نظرت اجازه می دهد بروم دستش را ببوسم؟» چون حب نفس نداشت حاج آقا، درگیر شدنش هم برای طرف مقابل نوش بود.

بلوک شما را که دادند سریع آمدم». اولین نفر بود که پیگیر احوال ما شد؛ حتی زودتر از کسانی که تلفنی جویای حال ما بودند، زودتر از مادرم. در اولین لحظات خودش را رسانده بود و این معلوم می‌کند که چقدر به فکر نیروهایش بود.

رفتار عملی که بخشنامه را لغو کرد

قبل از پیروزی انقلاب سلسله مراتب در ارتش خیلی بحث جدی بود. ما که تهران بودیم خدمت دوسره بود، در سرویس کارکنان به ترتیب ارشدیت می‌نشستند. بالاترین درجه در صندلی جلو می‌نشست و این ترتیب تا آخر ادامه پیدا می‌کرد. بعضی وقت‌ها می‌دیدم استواری با ۲۵ سال خدمت و بالای ۵۰ سال سن سرپا ایستاده، یک افسر تازه‌کار ۲۵ ساله نشسته روی صندلی. انقلاب که شد این رسم خود به خود از بین رفت. تقریباً دو سال از انقلاب گذشته بود که رکن یک ارتش بخشنامه زد که در سرویس‌ها به ترتیب ارشدیت بنشینید. بخشنامه که رسید، بلافاصله آن را بردم نزد حاج آقا آل هاشم. گفتم «حاج آقا طاغوت دوباره دارد زنده می‌شود؟» گفت ظهر بیا با هم برویم نماز. سرویس‌ها جلوی نماز خانه می‌ایستادند. نماز را خواندیم و سریع دستم را گرفت و اولین نفر سوار اتوبوس شدیم. رفتیم و انتهای اتوبوس در صندلی آخر نشستیم. حاج آقا هم بالاترین مقام نظامی، علمی و معنوی آن جمع بود دیگر. اول و آخر پادگان ایشان بودند و فرمانده پیش ایشان دست به زانو بود. هر کس سوار شد سرپا ماند و حاج آقا آنجا چرا بفرمایید جلو. حاج آقا جواب دادند چه فرقی دارد، من اینجا را دوست دارم. هر کس هر جا دوست دارد بنشیند. همانجا بخشنامه خود به خود لغو شد.

احسان ساعت ا نصف شب!

یکی از شب‌های دهه اول محرم، دسته عزاداری ارتش را بردیم منزل پدر آقای آل هاشم در کوچه وحدت. با دسته شاه حسین گویان وارد حیاطشان شدیم و با صدای طبل و سنج و نوحه دوری داخل حیاط زدیم. حاج آقا گفتند جماعت را راهی کنید، از اهالی دسته هر که ماند، شام مختصری آماده می‌کنیم. گفتم حاج آقا ساعت یک شب است! فرمود نه! آماده می‌کنیم. من هم شیطنت کردم گفتم هر کس کار دارد برود، کسانی که می‌مانند برای شام مهمان هستیم.

از جمع دوهزار نفری، اکثریت ماندند. آن‌هایی هم که رفته بودند، با شنیدن نام غذا برگشتند. از اینجا و آنجا و این در و آن در چیزهایی برای خوردن پیدا کردند و آوردند.

این خاطره و آن صحنه را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. به نظرم به خیلی غذا نرسید، اما هم آن کس که چیزی خورد و هم آن که نخورد فضای خوبی را احساس کرد و خوشحال به خانه برگشتند.

مظلوم زیست

این خصلت‌ها که در حاج آقا بود، خدادادی بودند. فقدان ایشان خیلی هم سخت جبران خواهد شد. مظلوم زیست و مظلوم هم رفت.

اگر این خیرها از سقوط درست باشد معلوم می‌شود که بقیه لحظه سقوط شهید شده‌اند، ولی حاج آقا مدتی زنده بودند و با زجر از دنیا رفته‌اند.

انشاءالله که اینطور نباشد. انشاءالله ایشان هم همان لحظات سقوط شهید شده‌اند... (بغض و گریه)



سرتیپ خلبان حمید واحدی
فرمانده نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران

مجاهد ناشناخته

گردنه چارزیر، دشت عباس و دوکوهه

هموطنان غیرتمندم در استان آذربایجان شرقی سلام و درود این سرباز سیراب از چشمه سار زلال محبتتان در طول خدمتم در پایگاه شکاری خلبان شهید فکوری تبریز، اینبار به بغضی نفس گیر و دلتنگی ای وصف ناپذیر از خبر تاثرانگیز عروج ملکوتی معلم اخلاق و مربی مردم داری بسیاری همچون من، آیت الله شهید سیدمحمدعلی آل هاشم گره خورده است. فرزند خلف و درس آموخته مکتب مشی فقیه فروتن، عارف عامل و پارسای پرهیز کار حضرت آیت الله سید محمد تقی آل هاشم حفظه الله تعالی که پاداش یک عمر مجاهدت خود در سنگرهای گوناگون، از جبهه های حق علیه باطل از گردنه چارزیر، دشت عباس و دوکوهه تا میدان پیچیده نبرد شناختی و فرهنگی در سازمان عقیدتی ارتش جمهوری اسلامی ایران و پس آن سنگر مقدس امامت جمعه تبریز را یکجا در شب ولادت با سعادت امام رضا علیه السلام با برات شهادت دریافت نمودند.

خدمت خالصانه و مردم داری دور از غبار هیاهوی تبلیغاتی، دغدغه مندی برای گره گشایی از مشکلات اقشار گوناگون در

پدر در سوگ پسر

ابراهیم قبله آریاطان

چه جهان نیست خدایا جهان پدران
ای به قربان دو چشم نگران پدران
پسر آرامش جان پدر است و بوده...
از همان روز ازل، نیمه ی جان پدران
رسم بوده ست پسر داغ پدر را ببند
و پسر بوده همی مرثیه خوان پدران
حال اگر یک پدری داغ پسر را ببند
می شود تیره و تاریک جهان پدران
گاه و ناگاه دلش می شکند، می گرید
می شود نام پسر، ورد زبان پدران
می رود تا سر کوچه دلش آرام شود
می شود لیک، دوچندان خفقان پدران
تا دم مرگ، پدر چشم به در می دوزد
ای به قربان دو چشم نگران پدران



همه شهر مصلاست!

حامد خسروشاهی ||| نگاهی به سبک امامت شهید سیدمحمدعلی آل‌هاشم

آیت‌الله سید محمد علی آل‌هاشم در همه هفت سالی که امامت جمعه تبریز و نمایندگی ولی فقیه در آذربایجان شرقی را بر عهده داشت، با اقدامات ساختار شکنانه خود در کانون توجه عموم قرار داشت و شهادتش که در سانحه سقوط بالگرد به شکلی تراژیک رقم خورد، محبوبیت بالای وی در شهر تبریز و استان آذربایجان شرقی را نمایان ساخت.

به عنوان یک شاهد و همشهری که واکنش‌های مردمی را در این هفت سال دنبال کرده است، رمز موفقیت ایشان در تبریز را گسترش فضای مصلاصی نماز جمعه به کل شهر و رفتن به سراغ کسانی که به مصلا نمی‌آیند می‌دانم.

امیرالمؤمنین (ع) در وصف رسول‌الله (ص) فرمود: «رسول خدا طیبی است دوره گرد به همراه طبش می‌گشت در حالی

کنار روزآمدی و نوآوری در شیوه‌های تبلیغ، از ایشان چهره‌ای ساخته بود که رهبر بصیر انقلاب در پیام تسلیت، به مناسبت شهادت خادم الرضا آیت‌الله دکتر سید ابراهیم رئیسی رضوان الله تعالی علیه و هیات همراه ایشان، رضایت قلبی خویش از نماینده ولی فقیه در استان را با خطاب محبوب و معتبر، ذخیره آخرت این سید شریف و سعید کردند.

آذربایجان قهرمان در این حادثه علاوه بر نماینده ولی فقیه در سوگ استاندار شریف و انقلابی خود نشسته است.

با حسرتی عمیق از کوتاه شدن دست توفیقم از زیارت دوباره و شاگردی آن شهید سعادت‌مند، این حادثه غم بار را محضر شما و خانواده‌های داغدار بویژه پدر معنوی تبریز حضرت آیت‌الله سیدمحمد تقی آل‌هاشم تسلیت عرض نموده و با رجای واثق از بهرمندی روح بلند شهیدان خدمت آن سامان از نسیم فردوس برین و شفاعت حضرت ختم المرسلین، توفیق رهروی شایسته راه روشن ایشان را از درگاه خدواند متعال مسئلت می‌نمایم.



کرونا به راسته موبایل فروش ها رفت و پس از معذرت خواهی از تصمیم به اجبار گرفته شده به صحبت با آنان نشست. به دنبال تعطیلی نماز جمعه و آغاز واکسیناسیون عمومی در دوران همه گیری کوید، مصلاهی نماز جمعه تبریز را به پایگاه اصلی واکسیناسیون شهر تبدیل کرد.

فیلم خوبی که بر پرده سینماهای شهر بود را تبلیغ کرد. هیئت های شهر اعم از سنتی و جوان را گشت و چای روضه خورد. به نماز جماعت مساجد شهر رفت و پشت ائمه جماعت همان مسجد به نماز ایستاد و اقتدا کرد. شاعران جوان، برگزیدگان کنکور سراسری، نفرات برتر مسابقات قرآن را پشت همان تریبونی که خطبه جمعه می خواند دعوت و سخنران پیش از خطبه کرد.

خود شهید آل هاشم در چندین محفل خصوصی گفتند «در دیداری که قبل از عزیمت به تبریز برای تصدی مسئولیت امامت جمعه، با رهبرانقلاب داشتم، ایشان فرمودند برو و دامنه انقلاب را در تبریز گسترش بده و من نهایت سعی خود را برای

که مرهم های خود را به خوبی ساخته و آماده کرده است». شهید آل هاشم با تاسی به این گفتار، با دوری و اجتناب از شان های ساخته شده خلاف مطابق با سیره ائمه برای مسئولین و ائمه جمعه، خود به میان گروه های مختلف مردم رفت و با این رفتار نهاد نماز جمعه را از یک ساعت در هفته در مکان مشخص به هفت روز هفته در وجه به وجه شهر گسترش داد؛ از سینما تا ورزشگاه، تاکسی و مترو، حوزه و دانشگاه، صحنه تئاتر و انجمن ادبی، هیئت تاگالری، پاساژ تا راسته دستفروشان و... همه عرصه های ایراد خطبه های عملی امام جمعه تبریز شهید شد.

این مثل که «دو صد گفته چون نیم کردار نیست» در تحلیل شخصیت و سبک زندگی شهید آل هاشم واجد اهمیت است. او شریک غم و شادی مردم بود. در ترحیم هنرمند استند آپ کمندی شهر در ردیف عزادار نشست. برای پیروزی تیم شهر در بازی حساس هفته پیش رو در خطبه های نماز دعا کرد. پس از تعطیلی اجباری چند روزه اصناف در راستای مبارزه با همه گیری

عمل به این دستور کردم». پس از رویدادهایی که در سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی و فتنه خلق مسلمان روی داد، بخشی از مقلدان آیت الله شریعتمداری به حیات اجتماعی خود در قالب برخی هیئات ادامه دادند و با وجود این که علیه انقلاب اسلامی کنشی نداشتند، اما با رویدادهای انقلاب نیز همراهی نداشتند.

شهید آل‌هاشم با حضور در مراسمات هیئات منتسب به این جریان و رویدادهای خیریه منتسب به آن‌ها - که صد البته با طعنه خیلی از افراد به ایشان همراه شد - با گذشتن از آبرو این گروه را تا جایی همراه کرد که در شهادت شهید سلیمانی جزو گروه‌های پیشرو بودند و مراسمات هفتگی تا چهلم برگزار کردند و در سیل آق فلا و زلزله کرمانشاه دوشادوش بچه‌های بسیج به ارائه خدمات پرداختند. مرحوم سیفعلی نامور مدیر خیریه جان نثاران اباعبداله بارها در محافل مختلف گفت «ما ضد انقلاب بودیم، حاج آقا آل‌هاشم ما را انقلابی کرد».

آیت الله آل‌هاشم طبقاتی در شهر را جدی گرفت که کسی جدی نمی‌گرفتشان. اتفاقاً نقطه قوت حاج آقا ارتباط با طبقه متوسط و شهری - به اصطلاح - بود. کسانی که تصمیم‌گیران اغلب در سیاستگذاری آنها را نمی‌بینند.

نکته آخر این که عملکردها این گزاره را در بین فعالان فرهنگی اجتماعی استان‌ها به وجود آورده است که اگر کسی در پایتخت نباشد، اثر کار او دیده نمی‌شود.

شهید آل‌هاشم ثابت کرد می‌شود در شهرستان بود و کاری کرد که تهران نشینان برای دیده شدن راه شمالغرب را در پیش بگیرند و به دیدار او بروند و مدیران برای دیده شدن از فعالیت‌های او تقلید کنند و سعی در مردمی نشان دادن داشته باشند.

محمد طاهری خسروشاهی :::: رئیس بنیاد ایرانشناسی آذربایجان شرقی

گنج زری بود در این خاکدان...

||| مرثیه ای در فراق امام جمعه دلها؛ آیت الله آل‌هاشم

آیت‌الله آل‌هاشم؛ جمعه و جماعت محبوبی بود که پس از بیان و اقامه اولین خطبه در مصلای تبریز، امام همه روزهای مردم تبریز و آذربایجان شد تا گرهی از کار خلق الناس باز کند. مثل پدری مهربان بود که صالح‌ترین فرزندان و حتی ناسازترینها را نیز دور حلقه محبت و ارادت خود جمع کرده بود و تبعیضی در رفتار و نگاهش با مردم نداشت.

با همه یکرنگ بود. شاید تنها فرق و بی نظیرترین تفاوت او، همین یکرنگی و خلوص و مدارا و رواداری با مردم بود. با روی گشاده و معتدل حرف می‌زد. خط قرمزش اگرچه اصول اصل انقلاب و رهبری بود ولی این خط قرمز را با تعصب و سیاست زدگی و ریا و خشم، ترسیم نمی‌کرد و پیوند دهنده قلب‌ها به این خط بود. همه یاران مخلص و بی‌کینه را با هنر مردم نوازی به دور خود جمع کرده بود و به خیر و شر و عقاید مردم حسن ظن نداشت. امیدوار به هدایتشان بود.

یکی از رموز محبوبیتش آیت الله آل هاشم، بی‌اعتنایی و بی‌انگیزی‌اش به دنیا و گام سپری در طریق تواضع و فروتنی بود. همواره اساتید بزرگ این خصلت عظیم را به شاگردان خویش توصیه نموده و خود در عمل، نشان‌دهنده این صفت والا بوده و به حقیقت آن پی برده بودند

امام جمعه متفاوت ایران، که برای مردم تبریز و آذربایجان، سایه سر و خیرخواهی مصلح و طرف مشورت همه قشرها و احزاب بود. رمز محبوبیت و جاذبه‌اش در این بود که تفاوتی در رفتار و گفتارش نبود. به آنچه می‌گفت عمل می‌کرد. خود را با همه اقشار در هم می‌آمیخت. از بازار تا مسجد و از کوچه و سینما و تئاتر و دانشگاه، همه جا بود. به مردم سر می‌زد. پیگیر خیر و شرّ زندگی شان بود. از شخص یا گروه خاص و جریانی ویژه، جانبداری نمی‌کرد. حرف و زبان و دلش، میانه روی بود. حتی به سفر رفتن ابدیش هم با دیگران فرق داشت و شهادت گونه و برای خدمت به مردم، از میان ما رفت و مردم شریف آذربایجان هم شکوه بدرقه‌اش را جاودانه کردند.

اگر چه سیر آفاق علمی و انفس فرهنگی کرده بود و در سلسله مراتب اجتماعی، از نامداران این روزگار بود، اما با لهجه شیرین ترکی، چنان عامه فهم، به تبیین موازین دینی و اسلامی می‌پرداخت که هر مستمعی را بر سر ذوق می‌آورد. انتقاد به خرافه‌گرایی و زنگارهایی که گاه صاحبان تریبون می‌زدند، پای ثابت حرف‌هایش بود. او از آن دست روحانیونی بود که به خوبی می‌توانست بسته به سطح علمی مخاطبین، برای بهره‌مندی آنها از گفتارش، سخن بگوید. چه آنکه در محافل علمی‌تر با مستمعینی غیرعوام حتی به نقد برخی متون دینی می‌پرداخت و با مستندات تاریخی مدعایش را اثبات می‌کرد. یکی از رموز محبوبیت آیت‌الله آل‌هاشم، بی‌اعتنایی و بی‌انگیزی‌اش به دنیا و گام سپری در طریق تواضع و فروتنی بود. همواره اساتید بزرگ این خصلت عظیم را به شاگردان خویش

توصیه نموده و خود در عمل، نشان‌دهنده این صفت والا بوده و به حقیقت آن پی برده بودند که تواضع نه تنها بزرگی آنان را خدشه‌دار نمی‌کند بلکه آنها را بالا برده و مصداق فرمایش امام صادق (علیه‌السلام) قرار می‌دهد که می‌فرماید:

«ان فی السماء ملکین مولکین بالعباد فمن تواضع رفعا و من تکبر وضعاه؛ دو ملک در آسمان ناظر بر بندگانش هر آنکه فروتنی کند مقام وی را بلند گردانند و آنکه بزرگ منشی نماید او را پست نمایند.»

از آنجا که عالمان وارسته از میان توده‌های مردم برخاسته‌اند، فاصله‌ای بین خود و طبقات مختلف مردم احساس نمی‌کنند و همواره سعی و تلاش خویش را برای رشد و تعالی جامعه به کار می‌گیرند و چون خود را در پرتو فرهنگ اصیل اسلام ساخته‌اند، وقتی در اجتماع

به هدایت مردم مشغولند تمام تلاش‌شان این است که با اعمال و رفتار ارزش آفرین خویش، مردم را به سوی فضائل اخلاقی و معارف اسلامی سوق دهند.

مشی اجتماعی و سلوک رفتاری آیت‌الله آل‌هاشم، بهترین روش برای دعوت به نیکی‌ها است. چنانکه در زندگی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) بسیار سراغ داریم که یک برخورد نیکو باعث گرویدن افراد زیادی به سوی مکتب کمال‌بخش اسلام می‌شد. بدین جهت بزرگان دین از این حقیقت به دور نبوده با کردار اخلاقی خود مردم را به ارزشهای اخلاقی رهنمون می‌شدند. باشد که ان‌شالله این مشی نورانی، چراغ راه متولیان امر مردم در جامعه اسلامی باشد.

بزرگان دین از این حقیقت به دور نبوده با کردار اخلاقی خود مردم را به ارزش‌های اخلاقی رهنمون می‌شدند. باشد که ان‌شالله این مشی نورانی، چراغ راه متولیان امر مردم در جامعه اسلامی باشد



حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی فقیه
مستول دفتر شهید آیت الله آل هاشم:



شهید آل هاشم علاوه بر قلب مردم در دل ارتشیان نیز نفوذ داشت

رئیس دفتر نماینده ولی فقیه در آذربایجان شرقی و یار دیرینه شهید آل هاشم، با اشاره به جایگاه این شهید در بین اقشار مختلف جامعه، می گوید: این شهید علاوه بر قلب مردم در دل ارتشیان نیز نفوذ داشت.

حجت الاسلام «سیدعلی فقیه» ادامه می دهد: خستگی برای شهید آل هاشم معنا نداشت و در همه برنامه های عمومی و مردمی حضور داشت و برای رفع مشکلات مردم استان از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی کرد.

وی با بیان اینکه دوشادوش آیت الله آل هاشم در همه صحنه ها و عرصه ها شاهد زحمات و تلاش های وی بودم، اظهار می دارد: شهید آل هاشم مورد مشورت رهبر معظم انقلاب در امور نظامی و انتخاب فرماندهان بود چون که وی بر امور نظامی احاطه داشت.

وی با اشاره به ارسال پیام های متعدد تسلیت از سوی کارکنان ارتش و بازنشستگان برای شهادت آیت الله آل هاشم، می گوید: این پیام ها نشان می دهد که همه نیروهای مسلح قدر دان محبت های وی بودند.

حجت الاسلام فقیه، ادامه داد: رهبر معظم انقلاب با انتصاب آیت الله آل هاشم به امامت جمعه تبریز، خواستند که منش، رفتار و هدایت گری های وی در ارتش محصور نباشد و در جامعه ساری و جاری شود.

وی یادآور شد: آیت الله سبحانی در تقریظ کتاب «بررسی فقهی جنگ روانی» نوشته شهید آل هاشم، نوشتند، در عصر کنونی که آتش توپخانه موثر است از مطالعه کتاب وی غافل نشوید و مطالعه کنید.

حجت الاسلام فقیه، با اشاره به فرمایش حضرت علی (ع) مبنی بر اینکه «طوری زندگی کنید که اگر از جامعه رفتید مردم گریان و اندوهگین شوند و اگر در جامعه زندگی کردید مردم در کنار شما احساس لذت کنند»، گفت: شهدای خدمت دارای این معنا و مفهوم و عضو موثر جامعه بودند.

بدا بر من اگر غیر از شهادت بر لب آوردم
اگر بی تاب گشتم جان به حسرت در تب آوردم

شهید راه خدمت بی کفن مانده است اربابش
فدای جان دلتنگ و فدای روح بی تابش

خبر چون باد پیچیده خبر گویی سر آورده
خبر اشک شهید بی کفن را هم در آورده

خبر در کوچه ها اشک پدر، تلخند فرزند است
خبر با خود هزاران داغ دیده مادر آورده

خیابان در خیابان فوج از بی قراران بین
خبر با خود عزاداران بی بال و پر آورده

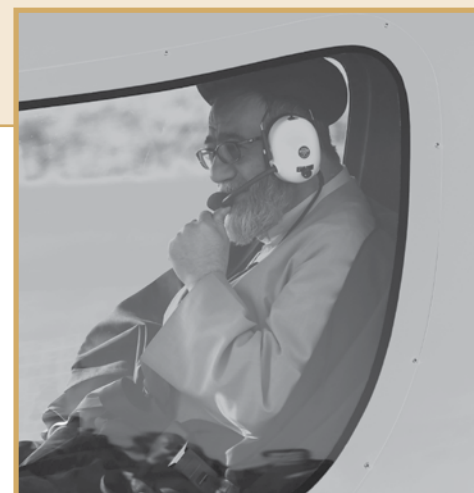
خیابان، کوچه، شهر و روستا بر سر زنان، گریان
خبر از داغدارانت هزاران لشکر آورده

دل ام الشهید از داغتان آشفته این یعنی
خبر آتشفشانی نواز این خاکستر آورده

نبودی تا ببینی حال تبریز دلاور را
خودم دیدم برایت روح از پیکر در آورده

بین ما، فتنه ها دیدیم اما کوه با ما بود
که باتو موج ها رانندیم و روح نوح با ما بود

چه پیرانی که در تشییع تو چون بید لرزیدند
جوانان عاشقت بودند آری خوش درخشیدند



حماسه در حماسه...

مرتضی طوسی

خبر پیچید پیچک وار در جان شقایق ها
خبر خون قطره های اشک شد در چشم عاشق ها

خبر آری خبر آئینه را چون پتک ویران کرد
خبر خون در دل زخم آستان خاک ایران کرد

خبر می گفت آل هاشم ما آسمانی شد
از این غم قامت تبریز و تبریزی کمانی شد

جهان لرزید ابراهیم را بر شانه می بردند
به سوگش چند اسماعیل در میقات، خون خوردند

بقول رهبری که قامت چون سرو او خم نیست
خبر هر چند جانسوز است اما داغ و ماتم نیست

حماسه در حماسه هیچ غیر از این نمی بینم
بدا بر من اگر از داغ تو در سوگ بنشینم



جعفر برزگر :::: استاد حوزه و دانشگاه

رفیق مردم

||| رویکرد مردمی آیت‌الله آل‌هاشم نماینده ولی فقیه در تبریز
او را به مرکز ثقل وحدت این شهر تبدیل کرده بود

قرار دهید.» شهید آل‌هاشم دقیقاً مصداق آن چیزی شد که رهبر انقلاب از او خواست و انتظار داشت؛ یعنی احیای نهاد نماز جمعه.

اسلام اساساً یک دین اجتماعی است و نهاد نماز جمعه هم یکی از ارکان اصلی این بُعد اجتماعی اسلام به حساب می‌آید؛ اما مسأله‌ای که بروز پیدا کرد، تبدیل شدن نهاد نماز جمعه به یک نهاد بروکراتیک و اداری بود، درحالی‌که نهاد امام جمعه صرفاً یک نهاد عبادی برای برگزاری نماز جمعه نیست، بلکه محل تجلی اسلام اجتماعی است. شهید آل‌هاشم توانست در نهاد نماز جمعه این کارکرد را به منصفه ظهور برساند؛ به همین خاطر، آل‌هاشم تبدیل به امام شنبه شد.

اگر برای برخی امامت جمعه بعد از اقامه نماز جمعه تمام می‌شد، کار شهید آل‌هاشم تازه بعد از نماز جمعه شروع می‌شد؛ یعنی تازه بعد از ظهر جمعه کارکرد امام جمعه شهید ما شروع می‌شود. حضور در جشنواره‌های فرهنگی، بازار تبریز و هر جمع و اجتماع دیگر، یکی از کارکردهای شهید آل‌هاشم بود.

یکی از همراهان رئیس‌جمهور که در بالگرد حامل شهید رئیسی به شهادت رسید، امام جمعه تبریز بود. شهید آیت‌الله سید محمدعلی آل‌هاشم به شهادت رسید؛ درحالی‌که الگویی از امام جمعه تراز را به نمایش گذاشت. رهبر معظم انقلاب اسلامی هم در مراسم بزرگداشت شهدای خدمت فرمودند: «مرحوم آل‌هاشم از زمانی که به امامت جمعه تبریز منصوب شد، این نماز را از یک عمل عبادی صرف به یک عمل جامع عبادی، معنوی، خدماتی و مردمی تبدیل کرد.»

آیت‌الله آل‌هاشم ۱۰ خرداد ۹۶، با حکم رهبر انقلاب اسلامی به‌عنوان نماینده ولی فقیه در آذربایجان شرقی و امام جمعه تبریز منصوب شد. رهبری در حکم خود نوشت؛ «از جنابعالی انتظار می‌رود که با سلوک صمیمانه و تلاش خردمندانه با آن مردم مؤمن و پرانگیزه و شجاع که گام‌های بلندشان در مجاهدت‌های بزرگ در همه دوران‌ها، کم‌نظیر است، به‌ویژه با قشر جوان انقلابی و پرشور، جایگاه معتبر امامت جمعه را بیش از پیش در خدمت پیشرفت‌های فکری و عملی انقلاب



در تنهایی تهران به دادم رسید

||| خاطره یک سرباز ارتش از شهید آیت الله آل هاشم

سرباز که باشی، غریبی؛ حالا چه برسد به اینکه در شهر غریب و اتوبان پر رفت و آمد ایستاده باشی و یک ساعتی منتظر بمانی تا یک تاکسی ترمزی بزند و سوارت کند. زیر آفتاب داغ تابستان، حس غربت تنت را می لرزاند.

سرباز بودم و از خسروشاه به تهران رفته بودم و آنجا گفتند فلان مدرکت ناقص است و باید بروی و از فلان نقطه تهران آن را بگیری و بیاوری؛ اما جایی بودم که علی رغم ازدحام خودروها در اتوبان کسی نبود که سوارم کند. مسیر هم طوری نبود که بتوانم پیاده بروم. حتی وقتی دربیست می گفتم، باز توجهی نمی کردند.

شهید آل هاشم اولین امام جمعه‌ای بود که دستور داد نرده‌های مصلی که بین مردم و مسئولان فاصله ایجاد می کرد، برداشته شود. او مکرر به بازار و کسبه آن سر می زد و جویای وضعیت اقتصادی شهر می شد و حتی کسبه منصف و با سابقه را تشویق می کرد. خود بدون فاصله‌ای از مردم برای خرید مایحتاج زندگی خانواده به مغازه‌ها و حتی نانواپی می رفت. بدون تکلف سوار مترو و تاکسی می شد و بدون وجود فاصله‌ای، از حال مردم و مشکلاتشان خبردار می شد، به استادیوم یادگار امام برای حمایت از تیم محبوب فوتبال آذری‌ها می رفت و همه این‌ها را در کنار رسیدگی به حال بیماران، مجروحان جنگ، خانواده‌های حاشیه‌نشین تبریز و کودکان بهزیستی انجام می داد. او در عین حال، با حضور در مساجد محله‌های مختلف تبریز، پشت سر امامان جماعت مساجد نماز می خواند. بدون شک شهید آیت الله آل هاشم، امام جمعه تبریز و نماینده ولی فقیه آذربایجان شرقی، مسئولی در تراز انقلاب بود، جهادی خدمت کرد، مردمی بود و قلب‌های مردم دیار آذربایجان را ربود و به شهادت رسید.

سر این که شهید آل هاشم متمایز شد، در این نکته نهفته بود که فهم دقیقی از نهاد امام جمعه داشت و توانست بخش‌هایی از کارکرد این نهاد را متجلی کند. خود را برکنار از مردم قرار نداد، بلکه همواره در بین مردم بود. به همین خاطر، محبوب مردم تبریز بود. خنده‌اش بر دل مردم می نشست و مردم در خنده‌هایش، خود او را می دیدند، نه مسئولی که نسبت و ربطی به او ندارد. واقعا چند امام جمعه داریم که در استادیوم حضور پیدا کند. واقعا چند امام جمعه داریم که نگاه منفی نسبت به این فضاها نداشته باشد و با عدم حضور در این فضاها، خیال خود را راحت کند. شهید آل هاشم امام جمعه نبود، او امام شنبه بود.

یک دفعه خودروپی مقابلم ایستاد و شیشه را پایین داد و گفت:
«آی سریاز... کجا میری؟» نگاهی به راننده انداختم؛ یک سید
روحانی بود.

گفتم حاج آقا منتظر تاکسی هستم. او با نگاه مهربانی گفت:
«سوار شو.» گفتم راضی به زحمت نیستم؛ گفتم: «نه سریاز ما
هستی و من هم باید کمکت کنم.»

با خجالت سوار شدم. سر صحبت را باز کرد، مثل سوال های
همیشگی: کجا خدمت می کنی و چقدر از خدمتت مانده و... من
هم جوابش را دقیق می دادم. مقصدم طوری بود که باید چندتا
ماشین و مسیر عوض میکردم. گفتم حاج آقا هر جا که تاکسی
باشد من رو پیاده کن بیشتر از این زحمت نمی دهم. مسیر رو
پرسید و گفت: «چشم.»

نیم ساعتی رانندگی کرد و آخر مرا مقابل ساختمانی که باید
میرفتم پیاده کرد. از خجالت آب شده بودم. می دانستم بخاطر
غریبی من، این زحمت را به جان خریده است.

موقع پیاده شدن، گفتم حاج آقا شما ارتشی هستید؟ گفت:
«بله.» گفتم می توانم اسمتان را بپرسم؟ گفت: «آل هاشم
هستم.» تشکر کردم و پیاده شدم.

راستش آن موقع نمی دانستم رئیس کل عقیدتی سیاسی ارتش
زحمت جابه جایی من را شخصا متحمل شده است؛ بدون
اسکورت، بدون تشریفات!

بعدها یادم افتاد و از سریازی پرسیدم آل هاشم می شناسی؟
گفت: «بله، رئیس عقیدتی سیاسی کل ارتش است.»
من سرچایم میخکوب شدم. هرگز یادم نمی رود که ایشان
چقدر افتاده و بی منت به یک سریاز عادی در شهری غریب
کمک کرد.

به روایت اهالی اینستا

||| روایت‌های کاربران فضای مجازی از آیت‌اله شهید سید محمدعلی آل‌هاشم

اشاره: کاربران اینستاگرام از لحظه شنیدن خبر شهادت آیت‌اله آل‌هاشم پای پست‌هایی که خبر را منتشر کردند و همچنین در مطالب صفحه ایشان، خاطراتی از معاشرت با این شهید سعید منتشر کردند. برای فهم ارتباط ایشان با آحاد جامعه و مردمی که به اصطلاح کف فضای مجازی هستند نمونه‌ای از این اظهارنظرها را در این مطلب تقدیم حضور می‌نماییم.



عکسی که مسیر شغلی ام را عوض کرد

ayda_9009

عکاس خبرنگار بودم. اولین تجربه کاریم بود. در جلسه‌ای بودیم که آقای آل‌هاشم هم بودند و در واقع شخصیت مهم اون جلسه بودند. برای عکاسی از ایشان بسیار نزدیک شدم و درست از روبه‌رو عکس کلوز گرفتم و ایشان با دیدن اینکه من بسیار با دوربین نزدیک شدم برای دوربین من لبخند زدند. از اینکه من جرعت کرده بودم به عنوان تازه‌کار اینقدر به سوژه نزدیک شوم و لبخند ایشان رو ثبت کنم؛ کاری که عکاسان با سابقه دیگر خبرگزاری‌ها اون روز نتوانسته بودند انجام دهند، حسادت آن‌ها را برانگیخت! مدیر رسانه هم با دیدن عکس‌هایم تعجب کرد و پرسید «چطور تونستی این لبخند رو ثبت کنی؟» این اولین بار هست که از حاج‌آقا آل‌هاشم همچین عکسی ثبت شده. و این لبخند دلچسب‌ترین لبخند مسیر شغلی من بود. روحشون شاد و یادشون گرامی.

من بیشتر از بچه ذوق کردم!

f.r.khatib

عید غدیر خم رفته بودیم نماز جمعه. بعد از نماز پسر که قسمت خانم‌ها بود، دوید رفت توی قسمت آقایون. همه جمع شده بودن دور امام جمعه خدا حافظی میکردند. حاج‌آقا تا پسر من رو دید، باهاش دست داد و بهش یه کتاب قصه داد. هنوزم کتاب قصه رو داریم. من بیشتر از بچه ذوق کرده بودم.

پدري دلسوز برای مردم

._m_es_

با همسر رفته بودیم بازار، همین که می‌خواستیم از داخل بازار تبریز بیایم بیرون، حاج‌آقا آل‌هاشم را که می‌خواستند برای نماز ظهر به مسجد داخل بازار تشریف ببرند برای اولین بار دیدم. از ذوق و شوق همسر را صدا زدم و ایشان را نشان دادم، گفتم «ببین! حاج‌آقا آل‌هاشم». ایشان همین که صدای مرا شنیدند، برگشتند با لبخندی مهربان و پدرا نه نگاه کردند. هیچ وقت آن صحنه یادم نمی‌رود؛ چون همیشه دوست داشتم ایشان را از نزدیک ببینم. مانند پدري دلسوز برای مردم آذربایجان بودند، از روزی که خبر شهادتشان را شنیدم یاد آن روز می‌افتم و گریه می‌کنم.

آخرین قرار دوستی ۴۰ ساله

dr.m.kh

از سال ۱۳۶۳ افتخار دوستی با حاج‌آقا را دارم. اون موقع من دانشجوی دانشگاه تبریز بودم و بعد بورسیه پزشکی ارتش شدم و ایشان مسئول عقیدتی بودند و بنده پزشک شدم. دوستی ما هر روز عمیق‌تر می‌شد. هر دو منتقل شدیم تهران. ۲۱ سال رییس بیمارستان ارتش و وزارت دفاع بودم و کارهای پزشکی و چکاب سالپانه با من بود. حتما هر ماه دیدار و ملاقات داشتیم. آخرین قرارمان روز دوشنبه بود که یکشنبه‌اش شهید شدند. اما من بلیط گرفته بودم و سر قرار آمدم و عصر در مصلی در مراسم یادبود حاضر شدم. دلم سوخت. انسان والا و بی‌ظنری بودند و دوست و برادر بی‌ظنرتر.



ایستاده و دست‌برسینه مقابل مهمانان روضه

mahdi_ranjbari_131

تو بیتشون روضه برگزار میکردن. ماه محرم بود و روزهای نخستی که به سمت امامت جمعه منصوب شده بودند. وارد مجلس روضه شدم، دمدر ایستاده بودند و برای احترام به من ناچیز مثل همه مهمانان، بلند شدند و ایستادند، دست دادند و خوش آمد گفتند. تعجب کردم از رفتار مسئولی در آن سطح. از آن به بعد دیدار و خاطرات زیادی داشتم با شهید آل‌هاشم.

جوجه کباب را در روز گرانی مرغ نخوردند

amir.aghazadeh.ir

به دلیل نیاز کاری ام نیاز داشتم سریعا ایشان را ملاقات کنم. تماس گرفتم فرمودند بیایید مسجد صادقیه بازار. قبلاز نماز ظهر در ورودی مسجد پشت یک میز چوبی نشسته بودند. من سرپا مشکلم را با ایشان مطرح کردم. حرفم را قطع کردند و عذرخواهی کردند که ببخشید من نشستم شما سرپا هستید، کمرم درد می‌کند نمی‌توانم بایستم. عظمت این مرد غیر قابل توصیف است.

خاطره دیگرم مربوط است به یکی از برنامه‌های افطاری سالانه فارغ‌التحصیلان طرح یاداره امام خمینی (ره) تبریز. حاج آقا را برای برنامه افطار دعوت کردیم. مصادف شده بود با گرانی و کمبود مرغ در بازار. اتفاقا غذای ما جوجه کباب بود. وقتی سفره را جمع می‌کردند، متوجه شدم حاج آقا فقط برنج را میل کردند و به جوجه کباب دست نزده بودند.

مهربان با همه سربازان

emad41775

سال ۹۵ افتخار داشتم سه روز در خدمت ایشان در عقیدتی لشکر ۱۹۲ از رهی اهواز در حین خدمت باشم. خیلی خیلی شخصیت خاکی و مهربانی داشتند. با همه سربازان عکس گرفتند. خوشا به سعادت ما که چند روزی خدمت این سید بزرگوار بودیم.

کامنت گذاشتم، تماس گرفتند

haghraavan

دوسال قبل بود. شیر یارانهای گران شد. در اینستا پای یکی از مطالب صفحه‌شان کامنت گذاشتم «حاج آقا در تربیون نماز جمعه از مردم بخواهید شیر نخرند تا دوباره شیر ارزان شود» در جواب کامنت طی پیامی، شماره موبایلم خواسته شد و فردای آن روز خودشان تماس گرفتند و خودشان را معرفی کردند. برای من که اصلا به مقامات حکومتی اهمیتی نمی‌دهم، خیلی جالب بود که امام جمعه شهر، شخصا بایک شهروند عادی جامعه تماس برقرار می‌کند.

مسلمان! چندبار زنگ زدی

drknh2

تازه تشریف آورده بودند تبریز. بعد از خدمت سربازی ندیده بودمشان. رفتم دیدار و موقع خداحافظی شماره همراهشان را گرفتم و به نام آل‌هاشم ذخیره کردم. روزی ساعت حدود ۱۰ صبح، حیاط دانشکده دیدم حاجی زنگ می‌زند. جواب دادم



و عرض ادب و احترام، گفتم بفرمایید حاج آقا! فرمود «مسلمان از صبح چند بار زنگ زدی. امری داشتی؟». عرض کردم «والا حاجی شاید دستم خورده، خیلی شرمنده». در دوران خدمتم واقعا از الطافش بهره‌ها بردیم، فقط می‌تونم عرض کنم «سیدی روحت شاد و نام و یادت ماندگار باد».

سلام مرد بدون اسکورت!

a_jafaryan

روزی از خیابان شمس تبریزی رد می‌شدم و سرم پایین بود. صدای سلامی آمد. سرم را بلند کردم و حاج آقا آل‌هاشم را دیدم که بدون هیچ اسکورت تنهایی می‌رفت.

خط تلفنی برای قطع نشدن ارتباط

rasoul.moti

سال ۱۳۷۷ در دوره خدمت سربازی در لشکر ۲۱ حمزه آذربایجان بعنوان مسئول تعمیر خط شبکه مخابرات (گردان خدمات) مشغول بودم که بهم خبر داده شد فوری به بیمارستان ۵۲۲ ارتش مراجعه کرده و به یکی از اتاق‌های بستری بیمارستان یک خط تلفن وصل کنم. بنا به حساسیت موضوع شخصا مراجعه کردم و پس از سیم‌کشی‌های متعدد از جعبه‌های مخابرات، خطی را به آن اتاق اختصاص دادم. و وقتی به اتاق مورد نظر وارد شدم، با شخص مرحوم حاج آقا آل‌هاشم روبرو شدم که بعلت عارضه قلبی بستری بودند. پس از نصب گوشی تلفن، حاج آقا با رفتار پدران و بسیار محترمانه بنده را مورد لطف و عنایت خودشان قرار دادند.

عاقدم بودند

shagayeg.azd

افتخار دارم که خطبه عقدم رو با پدر بزرگوارشون برام خوندن و زندگی مشترکمو با دعای خیر ایشون شروع کردم. افتخار میکنم که خانواده‌ام و خودم یک عمر رفت آمدی که با این خانواده شریف داشتیم جز خیر و نیکی چیزی ندیدم. همیشه دعاگوشون هستم. روحشون در آرامش ابدی باشه. فکر نکنم کسی باشه که این بزرگوار باهاش یک بار معاشرت داشته باشه و جز ذکر خیر چیزی داشته باشه برای گفتن. خوش به سعادتشون.

پشت سر پدرم با فروتنی نماز خواندند

fateme_tehran_kho

عنایت خاصی به پدرم داشتند و حتی پشت سرشان با تمام توابع و فروتنی نماز جماعت خواندند. شب تاسوعا قدم رنجه فرمودند و بر پیکر آقاچانم نماز گذاردند. باورم همیشه که هر دو عزیز دیگر در این دنیا نیستند. روحشان قرین رحمت الهی باد. آذربایجان دیگر همچو مردانی به خود نمی‌بیند.

جفت چرخ عقب رفت در جواب!

ha.shem2276

ساکن تهرانم. ۴۰ سال پیش در تبریز مشغول خدمت سربازی در پادگان ارتش در یگان تعمیر و نگهداری بودم. من





احساس می‌کردم پدرم برایم حرف می‌زند

behnaz.tabriz65

یه بار کاری داشتم، حضوری خدمتشان رسیدم. احساس میکردم پدرم در مقابلم حرف می‌زند. چه خوشحالی می‌کردم که برای مجلس خبرگان اون همه رای آورده بود. فقط میتونم بگم حیف؛ حیف به نبودشان.

پیگیر بیکاری ما چند نفر

farhad_sheren112

از کار بیکار شده بودیم. رفتیم پیش حاج آقا آل‌هاشم. بدون محافظ با ما نشستند، آن‌هم چندین بار و به شرکت تلفن می‌کرد.

آمدند جشن دامادی‌ام

javad_baher_jahan

سال ۷۵ دعوتش کرده بودم جشن دامادیم. با شکسته نفسی دعوتم را قبول کرده و از تهران تشریف آورده بودند. با اینکه ۲۴ سال از اون روزها می‌گذرد ولی باز هم اون خاطره برام زنده و باارزشه. روحش شاد و یادش گرامی باد.

را برای رانندگی رئیس عقیدتی سیاسی انتخاب کردند. آمدند یگان؛ ساعت ۸ شب بود. خواستند رانندگی من را امتحان کنند. نشستم پشت فرمان؛ دنده عقب گرفتم، جفت چرخ عقب رفت در جوب.

این مرد بزرگ خندید و چیزی نگفت و فردای آن‌روز نام من را دادند و من هفت ماه در خدمت ایشان بودم. سال ۶۲ چند روز و شبی را در جبهه در پادگان حاج عمران کردستان و در خدمت ایشان گذرانیدم. مثل یک برادر رفتار می‌کردند. روحش شاد.

امیدواری دادن به بیمار کنسر

aslisomaye

بابام «حاج عبدالله اصلی» که از مداحان تبریز بود به علت کنسر روزهای آخر عمرش رو سپری میکرد. حاج آقا آل‌هاشم زحمت کشیده رفته بودن ملاقاتشون و بهشون امیدواری داده بودند.



حتی دختر ده‌ساله‌م

somaye.asadiiii

هیچ وقت مسئولی را از نزدیک راحت ندیده بودم، ولی من و دخترم هر دفعه تو مصلی راحت میدیدمش. همه خدماتش را میشنیدم. به عینه می‌دیدم مصلی و شهرمان با وجودش باصفا بود. خیالمان راحت بود. یتیم شد تبریز. الحق والانصافا همه عاشقش بودن. همه ناراحتن. بازاری، اصناف، کسبه، کارمند، معلم‌ها، اساتید، بچه‌ها، حتی دختر ده‌ساله‌م.

سلام به اهالی پاساژ صفی

bnbmilad_zz

یادش بخیر، میومد بازار صفی، جلوی مسجد جامع، به همه مغازه‌ها سلام می‌داد و احوال‌پرسی می‌کرد. خداحافظ محبوب آذربایجان.

مهم نیست مشکلم حل نشد!

yazisi_qara

بخاطر مشکل شغلی پیش آمده به سفارش دوستان میخواستم ایشون رو ملاقات کنم. چند باری زیر صفحات منتسب به ایشون کامنت گذاشتم که چطور میتونم به ایشون نامه بنویسم یا ملاقاتشون کنم؟ قسمت نشد. مهم نیست که مشکل شخص من به دست ایشون حل شده یا نه! مهم اینه که ما شخصیت‌های مهمی در استان از دست دادیم و اگر نخوایم شعار بدیم خیلی سخت جای امثال ایشون برامون پر میشه؛ جایگاهشون متعالی هست متعالی‌تر بشه ان شاءالله.

ترحیم و سوم و چهلم پدرم آمدند

parvaneharefi

با بزرگواری تمام به مجلس ختم، سوم و چهلم پدر مرحومم برای ختم به مسجد اومدند.

به دیدن روحانی فراموش شده محلمه مان آمدند

bahareh_p.m.d.68

حاج آقا قبول کردن نماز میت عموی خدایبامرزم رو بخون. روز ختم عموم هم روی دخترمو بوسیدن. پدرم هر وقت باهاشون تماس می‌گرفتن جواب میدادن. هیچ وقت بی جواب نبود تلفنشون. کلی سریاز روزمانی که ارتش بودن خدمتشون رو مینداختن شهر خودشون و کلی خاطره از خدمت دارن باهاشون. محلمه مون هم اومده بودن. روحانی‌ای تو محلمه مون هست که فراموش شده بود. عید دیدنی امسال اومدن خونشون.

بین مردم راحت‌ترم

mhassan5448

بعد نماز جمعه در حال حرکت جهت شرکت در راهپیمایی بودند. خیلی شلوغ بود. محافظشون در حال بازکردن مسیر بودند، حاج آقا فرمودند «صبر کن! چرا مردم رو فشار میدی؟ باهم میریم». یکی از حاضران گفت بهتر بود از در جلویی (مسئولین) می‌رفتید تا اذیت نشید. ایشان فرمودند: «از بین مردم رفتن برام راحت‌تره و هم با شما گپ‌وگفتی می‌زنم».



برای پیگیری مشکلات سربازان تا دور دست‌ها رفتند

hasanzadehmahdi1306

زمانی که مسئولیت سازمان عقیدتی سیاسی کل ارتش را بر عهده داشتند، بنده در ارتش سرباز بودم و هر هفته و هر ماه مجله ارتش را تورق می‌کردم. می‌دیدم که از تمامی یگان‌های تابعه بازدید می‌کردند. برای بازدید به نقاطی از ایران سفر می‌کردند که تا به الان ما اسم اون نقاط رو هم نشنیدیم در حالی که ایشان می‌رفتند و به درد سربازان غریب رسیدگی می‌کردند. ایشان در محضر خدا عزیز بودند که چنین محبوبیتی بین آحاد ملت ایران داشتند نه تنها آذربایجان.

مهربان با فرزندان کارکنان ارتش

shaghayegh.abdollahi.1999

تو تمام سال‌های کاری پدرم ما کنار حاجی زندگی کردیم. یادمه که هر سال زمان جشن ۱۳ آبان برای گرفتن لوح تقدیر و هدیه برای نمرات ممتاز پایان سال به سازمان دعوت میشدیم. لحظه شماری میکردیم که از دستش کادو ها رو بگیریم. رو سرمون دست بکشه و با لبخند به ما، حال بابا رو پرسیه با ما شوخی کنه.



به شرط پخت اهری برای امام حسین(ع)

hamedsh153

سال ۸۹ پادگان صفر یک تهران سرباز بودم. دیدم ایشان که نماد ابهت ارتش بودند، با چند کلاه قرمز اومد تو مسجد و صحبت کرد. امید داد به همه سربازها. یادم هست موقع خداحافظی کنار در گفت «کدومتون ترک هستید؟» چند نفری بودیم گفتیم ترکیه. یکی از بچه‌ها قدش ۱۵۰ بود؛ کوتاه قد و بچه مفتاح بود. به حاج آقا گفت من قدم کوتاهه. پدرم شیرینی فروشی داره تنه‌است. اگه امکان داشته باشه یه نامه دست خط بدین من بیافتم تبریز. حاج آقا خندید گفت یه کاغذ پیدا کن بیار مینویسم بیفتی تبریز. اما شرط داره گفت چی؟ گفت «اگه بیافتی تبریز روز عاشورا اهری بیز با دست پخت خودت برای امام حسین نظری بده». اونم گفت باشه. پدری رو از دست دادیم که هیچکی جای اونو نمی‌گیره.



پناهگاه اهل فرهنگی، هنر و رسانه

طی تقریباً چهار روزی که از حادثه تلخ پرواز خدمت سپری می‌شود، آنچه از گفتگوها و اظهارات اصحاب فرهنگ، هنر و رسانه و نیز کنشگری‌های متعدد و متنوع آنان در فضای حقیقی و مجازی و از حضور حسرت‌آمیز آنان در کنار مزار شهید آل‌هاشم و مخصوصاً شرکت معنادار و منسجم شان در آئین بزرگداشت رسم خدمت مشهود است، رابطه صمیمانه و عاطفی امام جمعه محبوب تبریز و استاندار شهید آذربایجان شرقی با این عزیزان هست، نه اینکه این رابطه در دوره حیات این عزیزان مشهود نبود اما کشف لایه‌های پنهان و عمیق آن طی روزهای گذشته تصویر جدیدی از این رابطه محترمانه و عاطفی متقابل ارائه داده است. تعابیر بلند، فاخر، صمیمی،

روایت شخصیت شهدای پرواز اردیبهشت ماه امری سهل و ممتنع محسوب می‌شود. سهل از این روکه سبک خدمتگزاری، اظهارات و رفتارهای اجتماعی این شهیدان همواره در معرض دید عموم مردم بوده و طبیعی است هرکس بتواند روایت‌هایی در خصوص آنان داشته باشد و سخت و ممتنع از بابت لزوم رعایت برخی ملاحظات برای دور ماندن از آسیب‌های معمول روایتگری که گاه در این عرصه، جایگاه متن و حاشیه عوض می‌شود. از این رو در سطور پیش رو با عبور از خاطرات شخصی به بیان کلیاتی در خصوص روابط ویژه و قابل‌الگو برداری سید شریف و شهید آذربایجان با اهالی فرهنگ، هنر و رسانه می‌پردازم.



سوی دیگر برای طرح جدی این مطالبه مهم است که ما اهالی فرهنگ و هنر خواهان یک امام جمعه و استاندار در عیار آل هاشم و رحمتی هستیم.» و...

نظر به آنچه مورد اشاره قرار گرفت، بدیهی است کشف رمز و راز محبوبیت امام جمعه و استاندار شهید بین اهالی فرهنگ و هنر بعنوان یکی از گروه‌های مرجع و تأثیرگذار جامعه می‌تواند در تعمیق، تکثیر و فراگیری این مدل و الگوی خدمتگزاری و منش مدیریتی در استان و حتی کشور موثر باشد.

با نگاهی به سبک زندگی اجتماعی و مدیریتی شهیدان خدمت اعم از رئیس‌جمهور، امام جمعه، وزیر و استاندار شهید آنچه بیش و پیش از هر چیزی دیده می‌شود، اخلاص در خداآوری و صداقت در مردم‌داری آنان می‌باشد و در این میان منش و رفتار امام جمعه شهید ما با اقشار و گروه‌های مختلف به گونه‌ای بود که هر قشر و گروهی و حتی هر شخصی که حتی کمترین ارتباط را با ایشان داشت، خود را محترم‌ترین فرد در نزد نماینده ولی فقیه می‌دانست و به این ارتباط افتخار می‌کرد.

حقیقت اینست واکاوی اجمالی خصوصیات رفتاری امام

قلبی و توأم با حسرت اصحاب فرهنگ و هنر و رسانه در توصیف شهدای خدمات مخصوصاً امام جمعه شهید و در یک جمله ارادت مشترک این عزیزان به امام جمعه شهید به حلقه وصل این طیف متنوع تبدیل شده است.

واقعیت این است کمتر موضوع یا شخصیتی می‌توان یافت که اهالی فرهیخته فرهنگ، هنر و رسانه با گرایش‌های مختلف فکری و سیاسی؛ چنین اشتراک نظر مثبت و ایجابی در خصوص آن داشته باشند.

در جریان دیدارها و گفتگوهای متعددی که طی حدود چهل روز با اصحاب فرهنگ و رسانه داشته‌ام، عمق حسرت و اندوه آنان کاملاً مشهود بوده است. در دیداری با ناشران استانی شرکت‌کننده در نمایشگاه کتاب، یکی از ناشران با بغض خاصی می‌گفت: «در مسیر بازگشت از نمایشگاه تهران، در خوشی نقدینگی ناشی از فروش نسبتاً خوبمان بودم که شنیدن خبر سقوط هلی‌کوپتر، خیلی سریع، این خوشی را به اندوهی سنگین تبدیل کرد»، یکی دیگر از ناشران هم با تأثر اظهار می‌داشت: «هر زمان در جریان امورات مربوط به حوزه کاری‌مان با مشکلی مواجه می‌شدیم، روی دفتر امام جمعه به عنوان مامن و پناهگاه خودمان حساب باز می‌کردیم، حاج آقا با روی خوش ما را می‌پذیرفت... حیف شد...»؛ در جریان دیدار روز دوشنبه هفتم خرداد با مسئولین تشکلهای و انجمن فرهنگی، هنری و رسانه‌ای نیز، آنچه بیش از هر مسأله‌ای به چشم می‌آمد، اندوه، حسرت و ارادت قلبی آنان به ساحت شهیدان خدمت بود. عزیزی در این نشست اظهار می‌داشت: «همه ما متوجه خدمات بزرگ حاج آقا آل‌هاشم در حق فرهنگ و هنر و رسانه این استان هستیم و ادای دین ما از یک طرف برای تکریم ایشان و از



ترویج فرهنگ کتاب و کتابخوانی، شاخص سازی اصحاب فرهنگ، هنر و رسانه متعهد و متخصص، اعتماد و خوش بینی به فعالان فرهنگی و هنری و... جملگی ریشه در باورهای دینی و اخلاق آنان و البته برداشت صحیح و متناسب با مقتضیات زمان از آموزه‌های دینی داشت.

پایان سخن این‌که، شهدای اخیر خدمت به تعبیر مقام معظم رهبری - که در مورد رئیس جمهور شهید بیان داشتند- خادمان جامع الاطراف بودند و آنچه مورد اشاره قرار گرفت تنها وجهی از وجوه شخصیتی آنان مخصوصاً امام جمعه شهید بود و یقیناً می‌توان در خصوص سایر کارکردها و برکات وجودی ایشان نیز صحبت نمود که توجه خاص آیت الله آل هاشم به مسائل و چالش‌های فرهنگی و دینی شیعیان کشورهای پیرامونی و تأثیرگذاری فرهنگی و معنوی ایشان در مناسبات فراملی از جمله موضوعاتی است که می‌تواند مورد بررسی و امعان نظر قرار گیرد و کسی چه می‌داند شاید در شهادت این عزیز آن هم در نزدیکترین نقطه جغرافیایی به شیعیان مظلوم جدا شده از وطن سری نهفته باشد.

جمعه شهید تبریز، در بسیاری از زمینه‌ها، ترجمان دقیق و یادآور ویژگی‌ها و سجایای اخلاقی بزرگان دینی محسوب می‌شود. به عنوان مثال رفتارهایی مانند تکریم بزرگ هر قوم و گروه، عدم عصبانیت برای مسائل دنیوی، تبسم به جای قهقهه، تواضع در نشست و برخاست با مردم، محبت به کودکان و احترام بزرگ‌ترها، ساده زیستی و صرفه جویی، عفو و بخشش، سراغ گرفتن از دوستان و همراهان در صورت غیبت چند روزه و... مجموعه ویژگی‌هایی است که حاج آقا قرائتی در سخنرانی مورخ ۱۶ اردیبهشت‌ماه سال ۹۵ خود به استناد آیات و روایات بعنوان مهمترین ویژگی‌های پیامبر اکرم بیان نموده است (سایت اینترنتی مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن) و ما شاهد هستیم همه تلاش و کوشش سومین شهید محراب استان پایبندی عملی به این رفتارها و خصوصیات بوده است.

مراد اینکه رمز و راز اصلی محبوبیت شهدای خدمت از جمله آیت الله آل‌هاشم را بایستی در دین‌مداری و الگو برداری ایشان از بزرگان دینی مخصوصاً حضرت پیامبر (ص) جستجو نمود و همین نکته به تنهایی مبین ضرورت تقویت پایه‌های اعتقادی، دینی و اخلاقی مسئولان می‌باشد که یکی از شروط اصلی بهبود نظام اداری و ارتقاء کارکردهای سیستم مدیریتی نیز در کنار مباحث تخصصی و فنی هر حوزه در همین نکته نهفته است. جالب اینست نگاه‌های فرهنگی و هنری شهدای خدمت استان از جمله پرهیز از افراط و تفریط، توصیه موکد بر لزوم بهره‌مندی از ظرفیت مساجد به عنوان محل کنشگری فرهنگی و هنری، تاکید عملی بر بهره‌مندی از انگیزه و نیروی جوانان در امورات فرهنگی، احترام ویژه به اهالی فرهنگ و هنر و همراهی عملی با آنان، پرهیز از نگاه سلبی در حوزه فرهنگ، توصیه به

سه قطره تحول آفرین

||| تقدیم به شهید سید محمدعلی آل هاشم

به شهید آل هاشم نخستین بار درگفت و گوپی تلفنی دل بستم. به تبریز رفته بودم و بدون آن که توفیق زیارت ایشان را پیدا کنم به تهران بازگشتم. حسرتش به دلم ماند. سفر چند ساعته بود و ناچار به بازگشت بودم. وقتی به تهران رسیدم گوشی تلفن همراهم زنگ خورد؛ شماره ناشناس بود؛ پاسخ دادم و صدایی گرم و فروتنانه گفت: آل هاشم هستم. باورم نمی شد، تشکر و عذرخواهی کردم. همان گفت و گوی کوتاه کافی بود تا بفهمم چرا این قدر تبریزی ها و همه اهالی آذربایجان شرقی شیفته و دلباخته این مرد هستند.

شهید رئیسی و شهید آل هاشم هر دو از ذریه رسول خدا و شاگردان مکتب امام صادق (ع) بودند و صاحب فضل و بهره های علمی ولی قبل از هر چیزی خود را ذاکر مصیبت های خاندان رسالت و ناقل فضایل ایشان می دانستند. فراموش نکرده ایم چگونه در مجالس سوگواری و بر منبر محرم اشک می ریختند و پرچم یاد سیدالشهدا (ع) را بر می افراشتند.

یادداشت کوتاه رویه رو را که چند سال پیش در مجله خیمه منتشر کرده بودیم، مناسب ترین بیان برای ادای حق این دو بزرگوار یافتم و بازنشر بخش هایی از آن را بهانه ای برای طلب مغفرت و رضوان الهی بر روح و روان مطهر و نازنینشان ساختم؛ سخن از سه قطره بود، قطره سیاه مرکب که بهره عالمان و دانشوران است.

قطره سپید اشک که نصیب زاهدان و اهل تهجد است و قطره سرخ خون که سهم مجاهدان در راه خداست. عالمان مؤمن و شهید هر سه قطره را با هم دارند و جامع میراث علم و فقاہت و قدرت جهاد و مقاومت و نزاهت تقوی و پرهیزگاری اند.

شهید سعید سید ابراهیم رئیس الساداتی (رئیس) رییس محترم و محبوب جمهوری اسلامی ایران و شهید سعید آل هاشم امام جمعه مردمی و دوست داشتنی تبریز که این روزها سوگوار شهادت مظلومانه شان هستیم، نمونه هایی از این گونه عالمان بزرگ و مجاهد بودند. رحمة الله علیهما.

سه قطره تحول آفرین

قطره سپید اشک، قطره سیاه مرکب و قطره سرخ خون. کربلای خون دادن در راه آرمان و ایستادگی بر سر عقیده، مرزی ندارد و اکنون تازه‌تر از همیشه جبهه‌ای گسترده به پهنای همه جهان یافته است.

تجربه شهادت برای روحانیان مبارز شیعه تازگی ندارد. روحانی مبارز، کسی است که انتظار می‌رود پیش و بیش از همه مؤمنان در مسیر آرمان‌های مکتبی خود پایدار باشد و خود را برای هر آزمون دشوار و سنگین آماده کند.

اگر عمار و مقداد برای اثبات ایمان خود تا پای جان ایستادند و رسول خدا را یاری کردند، اگر میثم تمار و حجر بن عدی در همراهی امیر مؤمنان از سرگذشتند و بر دار رفتند، اگر اصحاب سید الشهدا (ع) برای حفظ دین و همراهی امام خویش رخساره به خون رنگین نمودند، همه معلمان و پیشتازانی هستند که روحانیان مبارز و عالمان شیعی به آنان اقتدا کرده‌اند. از شهید اول و شهید ثانی تا امروز، روحانیان مبارز و عالمان آگاه برای حفظ و حراست از دین و صیانت از پیام رسالت و ولایت جان خود را فدا کرده‌اند و ابراهیم وار از آزمایش آتش، سریلند بیرون آمده‌اند. و مگر ایمان بی‌امتحان میشود؟ مگر شعار دینداری بدون آزمون عملی پذیرفته است؟ أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا و هم لا یفتنون؟ آیا مردم گمان کرده‌اند که اظهار ایمان به زبان و شعار کافی است و در عمل آزموده نمی‌شوند؟ کسی که از همراهی پیامبر و خاندان مطهرش دم زد، باید که خود را برای اقتدا به آنان آماده کند و از سر و جان بگذرد و چون امام خمینی (ره) فریاد برآورد: «من سینه خود را برای سرنیزه‌ها آماده کرده‌ام!»

هر که سودای تو دارد چه غم از هر دو جهانش
نگران تو چه اندیشه و بیم از دگرانش
آن پی مهر تو گیرد که نگیرد پی خویشش
وان سر وصل تو دارد که ندارد غم جاننش
هر که از یار تحمل نکند یار مگویش
وان که در عشق ملامت نکشد مرد مخوانش
به جفایی و قفایی نرود عاشق صادق
مژه بر هم نزند گر بزنی تیر و سنانش
گفتم از ورطه عشقت به صبوری به درآیم
باز میبینم و دریا نه پدیدست کرانش
عهد ما باتونه عهدی که تغیر بیذیرد
بوستانی ست که هرگز نزند باد خزانش
«سعدی»

عاشورا در ظاهر یک روز بود که هیچ روزی چون آن نبوده و نخواهد بود (لایوم کیومک یا ابا عبدالله) و کربلا در ظاهر قطعه‌ای بهشتی از خاک زمین عراق است و کسانی که سعادت حضور در آن عرصه را داشتند تا ابد نیکبختان روزگارند. اما... در باطن هر لحظه می‌تواند عاشورا باشد، در حقیقت هرجایی میتواند عاشورا بشود (کل یوم عاشوراء وکل أرض کربلاء) بی آنکه جرأت کنیم کسی را با مقام قدسی خاندان پیامبر مقایسه کنیم، بی آنکه بخواهیم زمانی را با ساعات ملکوتی حضور سالار شهیدان در کربلا همانند بدانیم و بی آنکه قصد داشته باشیم زمینی را با قطعه بهشتی کربلا یکی کنیم، می‌فهمیم که اساس مقابله حق و باطل همیشه در زمان و زمین جاری است. رمز همراهی با حسین بن علی برای آنان که بخت همراهی با او در آن زمان و آن زمین را نداشتند همین است.

**قطره اشک حاصل
سوز درون و درد
دل است. جوشش
طاعت ایمان و حرارت
پشیمانی توبه اشک
را از چشم می افشانند،
قطره اشکی که از
چشم یک جوان در
دل شب از خوف و
خشوع بندگی خداوند
فرومی ریزد محبوب
خداست**

گویی خدا به آنان می گوید که اگر آن وقت و آن جا نبودی که در مقابل یزید بایستی و فرزند غریب و مظلوم پیامبر را یاری کنی، اکنون در زمان و مکان خود به یاری دین او بشتاب و با یزید زمان خود بستیز. این گونه است که عاشورا در همه تاریخ و جغرافیای زندگی بشر جاری می شود و هزار و چهارصد سال پس از شهادت مظلومانه خاندان پیامبر در کربلا روحانی سیاه پوست شیعه در نیجریه عزاداری میلیونی برای شهیدان کربلا برپا میکند و ندا می دهد اگر در کربلا یک «جون» در رکاب حسین بن علی بود، امروز میلیون ها جون خون و جان خود را برای فدا کردن برای او آماده کرده اند. روحانیان سرفراز شیعه که درس ایمان و فداکاری را در حوزه های علمیه آموخته اند در میدان عمل نیز از آزمون بزرگ جهاد و شهادت با سربلندی و افتخار بیرون آمده اند و فهرستی بلند بالا از چهره های خونین خود باقی گذاشته اند.

در تاریخ معاصر از شهید آیت الله غفاری و شهید آیت الله سعیدی و شهید آیت الله مصطفی خمینی تا شهید مطهری و شهید باهنر و شهید مفتاح و از شهید بهشتی و شهید سید محمد باقر صدر تا شهدای بزرگ محراب جمعه همه کسانی هستند که درس ایمان و عقیده را در میدان مبارزه و پیکار نشان داده اند و از این آزمون بزرگ الهی سربلند بیرون آمده اند.

قطره سپید اشک

قطره اشک حاصل سوز درون و درد دل است. جوشش طاعت ایمان و حرارت پشیمانی توبه اشک را از چشم

می افشانند، قطره اشکی که از چشم یک جوان در دل شب از خوف و خشوع بندگی خداوند فرو می ریزد محبوب خداست. قطره اشکی که در مصیبت کربلا و از همدردی و مواسات با خاندان پیامبر از دیدگان جاری می شود مورد رحمت پروردگار است. این قطره سپید در ساحت فردی تحول می آفریند و جان بندگان مؤمن را شستشو می دهد و در عرصه اجتماعی آبرویشان می شود و حرمت می آفریند و نور طاعت و اخلاص و ولایت را گسترش می دهد.

کسانی هستند که خداوند این قطره را روزی شان کرده و چشم شان را به قطره های اشک متبرک ساخته است که اگر چنین نباشد حق دارند با تعلیم مبارک صحیفه سجاده زبان به شکایت و دردمندی بکشایند که «الهی... أشکو إلیک... عینا عن البکاء من خوفک جامدة! خدایا از چشمی گله مندم که از خوف تو اشک ندارد.

قطره سیاه مرکب

قطره مرکب حاصل جوشش دانش و علم در سینه دانشمندان است که به امر مبارک «اکتب و بٹ علمک» بنویس و دانش را منتشر کن، قلم برداشته اند و معارف دینی و حقایق علمی را بر صفحه کاغذها ماندگار کرده اند و با نشر این علوم و آگاهی ها به ستیز جهل و ظلمت رفته اند. جان های تیره را نور دانش داده اند و دل های تشنه را از زلال معرفت سیراب کرده اند. این جهاد فکری و علمی چنان مقدس است که علی رغم منزلت شگفت و آسمان سالی شهادت گفته اند که «مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء جوهر قلم دانشمندان از

**قطره مرکب حاصل
جوشش دانش و علم
در سینه دانشمندان
است که به امر مبارک
«اکتب و بٹ علمک»
بنویس و دانش را
منتشر کن، قلم
برداشته اند و معارف
دینی و حقایق علمی
را بر صفحه کاغذها
ماندگار کرده اند**

قطره خون
صادق‌ترین امضای
راستی ادعاست
و آشکارترین گواه
ادای عهد و پیمان
که از قداست
و ارزشی ویژه
در نزد خداوند
برخوردار است

خون شهیدان برتر است، چرا که آن خیزش‌ها و قیام‌ها و جهادها و شهادت‌ها همه نتیجه و حاصل آن علم و آگاهی و بیداری و فهم عمیق است که از نوشتن و خواندن و درس و آموزش پدید می‌آید. تعالیم آسمانی پیامبر اسلام و میراث معرفتی و دینی مکتب اهل بیت همه با نوشتن‌ها و کتاب‌ها و رساله‌ها و کتابخانه‌ها حفظ شده است و به دست ما رسیده است و تحول‌های بزرگ فردی و اجتماعی را ممکن ساخته است. کسانی هستند که از نعمت این قطره بهره دارند و با آثارشان موجب دگرگونی در باورهای کسانی می‌شوند که گاه فرسنگ‌ها با آنان فاصله دارند و چه بسا از ترجمه آثارشان استفاده می‌کنند یا سال‌ها، بلکه قرن‌ها بعد نوشته‌های آنان را می‌خوانند و از ثمرات دانش و اندیشه ایشان بهره‌مند می‌شوند.

قطره سرخ خون

قطره خون صادق‌ترین امضای راستی ادعاست و آشکارترین گواه ادای عهد و پیمان که از قداست و ارزشی ویژه در نزد خداوند برخوردار است. با نخستین قطره خون همه گناهان شهید پاک می‌شود و کسی که با روی آغشته به خون خدا را ملاقات کند، جایگاهی دارد که همگان به آن موقعیت ممتاز غبطه می‌خورند. قطره خون حاصل ایمانی سرشار و عمیق در تربیتی جهادی و فرهنگی حسینی است. تاریخ شیعه مشحون از افتخارات و سرافرازی‌های مجاهدان شجاع و مبارزان مؤمنی است که درس ایستادگی و مقاومت را از مدرسه کربلا گرفته‌اند و با خون سرخ خویش انسان را و جهان را دگرگون ساخته‌اند. خون مظلومان

قطره قطره جمع گردیده و دریایی شده که بنیان ظلم و استبداد را با خود برده است. قطره خون مانند آبی که کویر خشک را زنده می‌کند به جان انسان و جامعه زندگی می‌بخشد و جوشش و حرکت و پویایی می‌آفریند. کسانی هستند که خدا آنان را برای این قطره مقدس برمی‌گزیند و سینه ستبرشان را به مدال سرخ شهادت آذین می‌بندد و روح زندگی را با قطره‌های سرخ خونشان در ساحت فردی و اجتماعی جریان می‌دهد.

این قطره‌های تحول آفرین

این قطره‌ها هر کدام زندگی ساز و انسان ساز و جامعه سازند و هر کدام روزی کسانی هستند، گاه نیز بهره برخی افزون‌تر است و از قطره سپید اشک شبانه و گریه روزانه به قطره سرخ خون می‌رسند و توفیق شهادت پیدا می‌کنند یا از برکت اشک و گریه به قطره سیاه مرکب بار می‌یابند و سعادت تألیف و دانش گسترگی و نشر معارف روزیشان می‌شود.

سه قطره باهم

اما اندک کسانی نیز هستند که هر سه قطره را باهم دارند، اینان روحانیان دانشمندان شهیدند! هم از معنویت مناجات و روحانیت انس با خداوند قطره سپید اشک دارند و بر مصیبت کربلا سوگواری، هم از سپهر گسترده دانش و علم دینی حوزوی و ذوق قلمی خود قطره سیاه مرکب را به دست آورده‌اند و هم بخت و اقبال تشریف به ساحت قدسی شهادت را یافته‌اند و در محراب خدمت و عبادت و جهاد به خون پاک خود غلتیده‌اند.

تاریخ شیعه
مشحون از
افتخارات و
سرافرازی‌های
مجاهدان شجاع و
مبارزان مؤمنی است
که درس ایستادگی و
مقاومت را از مدرسه
کربلا گرفته‌اند و با
خون سرخ خویش
انسان را و جهان را
دگرگون ساخته‌اند

سیدحمید موسویان :: مسئول رسانه و فضای مجازی بیت آیت‌الله آل‌هاشم

مردی از جنس اخلاص و مهربانی

در ۷ سالی که در آذربایجان شرقی امانت‌دار حسن اعتماد مقام معظم رهبری بودند، تمجید و تحسین همگان را برانگیخت. صاحب‌نظران مختلفی هر یک او را از منظری وصف کرده‌اند. امنیتی‌ها گفتند حضورش در استان امنیت آفرین و باعث آرامش است، نظامی‌ها با استناد به جمله‌ای از مقام معظم رهبری او را سید شریف نامیدند. اهل نماز جمعه از خطبه‌های غنی، متنوع و کاربردی‌اش تعریف کردند، فعالان اجتماعی فرهنگی و محیط زیستی معتقد بودند سرمایه اجتماعی نظام را افزایش داده و باعث افزایش نشاط در جوانان استان برای پیگیری مسائل شده است. خیلی‌ها او را با برداشتن زنده‌های نماز جمعه شناختند، برخی هم بر وجوه مثبت متعددش تأکید داشتند و تا کسی سوار شدن و حضور در جاهای مختلف و در میان مردم اعم از سینما، ورزشگاه، حجره طلبگی، خوابگاه و سلف دانشجویی رفتنش را مورد توجه قرار می‌دادند. اهل بازار سرکشی‌های مداوم و ارتباط مستمرش با کسبه را با افتخار گفتند، مسئولان کشوری تسلطش به وضعیت استان را تحسین کردند و از صحبت‌های



برند آل هاشم

هر جهان بینی برای موفقیت خود در بین عام مردم نیاز به معرفی افرادی دارد که با استفاده از جهان بینی مورد نظر موفق و مورد تأیید جامعه بوده است. در طول تاریخ بشریت مکرر افرادی از طرف مکاتب مختلف برای جامعه معرفی شدند که عنوان الگو و سمبل را با خود داشتند. این جهان بینی ممکن است الهی یا غیر الهی بوده باشند. افلاطون یک سمبل و نشانه برای مکاتب علمی و دانایی است. افلاطون امروز به نشان دانایی تبدیل شده است. کسی که در دریافت علم تیز باشد به او لقب افلاطون می دهند.

برای نشان بت شکنی از حضرت ابراهیم استفاده می شود افرادی که دنبال حقیقت هستند و در پی ازین بردن بت های ساختگی خیال نشئت گرفته از سود دنیوی هستند الگوی خود را حضرت ابراهیم معرفی می کنند.

برای صبوری الگو و نشانه حضرت ایوب و حضرت زینب است اگر دنبال اسوه حسنه و مهربانی در حکومت داری

کارشناسانه و با مطالعه اش شگفت زده بودند. رجال اداری و سیاسی استان هم راهنمایی های او را فراچنانی، گره گشا و اثربخش می دانستند. کارکنان دفترش از مردانگی، مهربانی و رفاقتش و حوزویان از تلاش ایشان برای تثبیت و ارتقای سطح علمی و عمرانی مدارس می گویند.

حتی روزنامه نگاران هم او را امام از شنبه تا جمعه می دانستند. خبرنگاران مردمدار، برخی آل مردم و خیلی ها پدر معنوی استان خطابش می کردند. رزمندگان او را یادآور شهدای محراب خواندند، دیپلمات ها مواضع بین المللی اش را حساب شده و قابل ستایش می دانستند، برخی او را الگوی ائمه جمعه و امامان جماعات نامیدند.

استاد و معلم قرآن آقای قرائتی هم کارهای شان را مصداق آیه ای از قرآن دانسته و شخصیت او را از مردم، در میان مردم و مردم تعبیر کرده بودند. مرحوم آیت الله یزدی ورزشگاه رفتنش را به دانشگاه رفتن شهید مطهری تشبیه کرده بود، آیت الله العظمی سبجانی در تقریظ کتاب بررسی فقهی «جنگ روانی»، موضوع انتخابی وی را مورد تحسین قرار داده و این کتاب را در نوع خود منحصر به فرد اعلام کرده بود. برخی از کارشناسان در مورد غفلت اهل قلم از علم و سواد وی گلایه کرده و او را الگوی فقه سیاسی نامیده و در مسیر تمدنی و جامعه ساز معرفی اش می کردند. شاید خیلی ها این گفته ها را اغراق بدانند اما همه این گفته های به حق خود را در پای صندوق های رأی نشان دادند و ایشان با کسب بالاترین میزان رأی در انتخابات مجلس خبرگان ۲ پیام را به کشور مخابره کرد. اول این که همان گونه که او، خود را وقف استان کرده یک استان هم پشت او ماندند و دوم آن که برای مردم یک «مسئول مردمی» با دیگران فرق دارد.



یک نسل شهید رجایی را درک کرده است نسل‌های بعدی او را درک نکرده‌اند زمان او نبودند باور رفتار شهید رجایی برای این افراد سخت است. آنها مسئولینی را می‌بینند که تنها به فکر خود و اطرافیان خود هستند باور اینکه شهید رجایی چنین نبود برای آنها سخت است این نسل فکر می‌کنند ما مثل خیلی از موارد دیگر اغراق می‌کنیم آنها فکر می‌کنند ما از شهید باکری پهلوان خیالی ساختیم آنها درکی از رفتار علی تجلایی ندارند و متأسفانه مکتب ما در حال حاضر سمبلی ملموس ندارد که او را نشان بدهیم و بگوییم او مانند باکری است. نسل جدید به الگو ملموس نیاز دارد.

یک روز در صف نانوائی امام‌جمعه شهر را می‌بینند که با مردم عادی رفتار می‌کند یک روز امام‌جمعه سوار مترو شده است و با جوانان سر صحبت را باز کرده است یک روز بازاریها می‌بینند امام‌جمعه بدون محافظ و کبک و دبده برای احوالپرسی و جویای شدن وضع معاش آنها به بازار آمده است. بر داشتن نرده‌ها حایل و درب مسئولین مصلی را از امام‌جمعه می‌بینند. یک نفر در رویداد ورزشی یا هنری برنده شده است تلفن زنگ می‌زند پشت تلفن امام‌جمعه است به فرد برنده تبریک می‌گوید این خبر می‌شود. با لباس روحانیت



هستیم بی شک حضرت رسول اکرم اسوه حسنه است و اگر دنبال حکومتی بودیم که بنا و ریشه آن عدالت بوده بی شک حکومت مولا علی علیه‌السلام است شجاعت و شهامت و آزادی یک پرچم و نشانه دارد امام حسین، به جهت دیدگاه شیعه فرقی بین امامان نیست؛ اما امام سوم یک الگو و نشانه است؛ مانند کعبه و البته با توجه به نوع بینش افرادی هستند که نمونه مکتب‌های ویرانگر بودند؛ مانند ویرانگران مغول چنگیز و تیمور یا نژاد پرستانی چون هیتلر و سیاست‌بازانی چون معاویه، عمروعاص و چرچیل و...

با وقوع انقلاب اسلامی و بنای این حکومت بر اساس فلسفه اسلامی همواره مردم و البته حکومت به دنبال افرادی بودند که آنها را نشانه و سمبل حکومت اسلامی معرفی کنند. نشانه بودن طوری نیست که حکومت بتواند آن را بسازد. رفتار افراد معتقد نشئت گرفته از فلسفه نشانه را می‌سازد. شهید بهشتی نشان درایت و عدالت بود بی شک شهید رجایی سمبلی از حکومت مردم‌محوری ساده‌زیستی است رجایی امروز به‌عنوان شابلون و معیار حکومت مردم‌مداری است وقتی کسی را می‌خواهند به‌عنوان حاکم اسلامی موفق معرفی کنند معیار قیاس و خط کش شهید رجایی است.

استاد کلامی زنجان

ماده تاریخ

حضرت آیت الله دکتر آل هاشم و دکتر مالک رحمتی

خانه‌ی دین را نمود آباد، آذربایجان
غیرت خود را نبرد از یاد، آذربایجان

راد مردی بین که همراه رئیسی، در جهاد
«دو شهید پاک حق بوداد، آذربایجان»
«۱۴۴۵» هجری قمری

محمدرضا بحری

گلبانگ سرود محتشم

دیدم که ز شهر بوی غم می آید
گلبانگ سرود محتشم می آید
پرسیدم و گفتند که بر شانه‌ی شهر
تابوت امام جمعه‌ام می آید



برای تشویق تیم تراکتور می‌رود. فیلم می‌بینید مردم را به سینما دعوت می‌کند تئاتر می‌بیند.

حالا امام‌جمعه شهر تبریز به یک نشانه و سمبل تبدیل شده است می‌توانیم او را به‌عنوان فرد بزرگ شده مکتب اسلامی معرفی کنیم خیلی وقت بود که ما به یک الگو نیاز داشتیم الگوی که با مثال‌زدن کارهای وی بتوانیم از مکتب اسلام دفاع کنیم الگوی که برابر چشم مردم بود نه در لایه‌های پنهان تاریخ؛ آل‌هاشم برای آذربایجان یک نعمت‌اللهی بود؛ اما فراتر از تبریز و آذربایجان و ایران برای فلاسفه جهان اسلام یک الگو، آل‌هاشم نفس فلاسفه اسلامی را باز کرد آنها دیگر مجبور نیستند برای معرفی شخص موفق دارای دین اسلام به تاریخ مراجعه کنند کافی است به خیابان ارتش و بیت امام جمعه تبریز سر بزنند.

برندسازی یک هنر است چه در تجارت و چه در فلسفه و جهان‌بینی، به قول جوانان امروزی حاج آقا یک برند بود. برندی که من بعد الگو و معیار رفتار انسانی و اسلامی خواهد بود برند آل‌هاشم در کنار برند مطهری برند بهشتی برند رجایی برند باکری برند همت برند صیادی و برند حاج قاسم قرار گرفت. برند آل‌هاشم کاپ افتخاری است برای تبریز برای آذربایجان و ایران اسلامی.



کتابون حمیدی: خبرگزاری فارس

سریازی که ۲۳ سال طول کشید

راست حاج آقا و به قول خودش پسرش همه جا همراه و رفیق حاج آقا بوده و این روزها حال و روزش عین ابر سیاهی است که هی بغض می‌شود و هی باران.
در ادامه خاطراتی ناگفته از امام از شنبه تا جمعه‌مان را از زبان این سریاز ۲۳ ساله حاج آقای آل‌هاشم را می‌خوانیم.»

سرآغاز یک سرنوشت شیرین

«یک روز مافوق‌مان آمد و با صدای بلندی از افرادی که گواهینامه رانندگی داشتند، خواست تا خودشان را معرفی کنند! من هم گواهینامه داشتم و به مافوق‌مان اعلام کردم که گواهینامه دارم؛ فردای همان روز تمام آنهایی که اعلام کرده

هیچ وقت فکرش را نمی‌کرد که دوران خدمت سریازی‌اش تا این قدر سرنوشت‌اش را تغییر خواهد داد و او را به یک مسیری خواهد انداخت که از گوشه ذهن‌اش هم نمی‌گذشت!
«برج ۸ سال ۸۰ بود و من یک سریاز معمولی در ارتش! مثل همه سریازها که می‌گویند روزهای خدمت سریازی سخت است، آن روزها برای من جوان شهرستانی هم به مراتب سخت‌تر بود؛ فکرش را بکنید در یک شهر بزرگی مثل تهران به دور از خانواده و غریب و تنها باشی! خلاصه چند ماهی گذشته بود که که بخت و اقبال با من یار شد و مسیر زندگی‌ام عوض شد.»
«اینها حرف‌های آقای فرهاد ستوده، رفیق ۲۳ ساله آیت‌الله آل‌هاشم است که ابتدا به عنوان سریاز و سپس به عنوان دست

بودند را جمع کردند و بردند به یک ساختمانی در داخل ارتش! دقیقا نمی دانستم کدام بخش از ارتش هست ولی قشنگ یاد است خیلی استرس داشتم».

«وقتی داخل یکی از اتاق‌ها شدیم، پشت میز یک روحانی نشسته بود که بلافاصله به احترام ما از جایشان بلند شد! همه‌مان هاج و واج مانده بودیم که چرا باید یک فرد که مافوق مافوق ما هم هست به احترام یک سرباز از جایش بلند شود؟ حاج آقا نزدیک‌تر آمد و با تک به تک‌مان دست داد و بعد با لبخندی نگاهمان کرد و گفت چرا اینقدر استرس دارید؟».

«فردای آن روز مافوق‌مان خطاب به من گفت که «ستوده» اینجا لباس شخصی داری؟ گفتم بله دارم! چطور؟ گفت از فردا قرار است پیش حاج آقا آل‌هاشم باشی! از آن تاریخ ۲۳ سال می‌گذرد و حاج آقا برای من شد یک پدر حامی».

«من حتی از گوشه ذهنم هم نمی‌گذشت که روزی آن خدمت سربازی تبدیل شود به یک شغل دائمی و استخدام رسمی! اصلا یادم نیست چطور کارهایم دونه دونه روبه راه شد و استخدام شدم ولی می‌دانم همه‌اش لطف پروردگار و حمایت‌های حاج آقا آل‌هاشم بود که مسیر زندگی من به کل تغییر کرد».

یا برای فرهاد زن بگیرید یا خودم برایش آستین‌ها را بالا می‌زنم «یادم است سال ۸۶ بود که پدرم به من گفت فرهاد، حاج آقا آل‌هاشم امروز به خانه‌مان زنگ زده بود؟ منگ نگاهش کردم؟ یعنی چی بابا! مطمئنید که خود حاج آقا بود؟ اصلا چی گفتند؟ بابا لبخندی زد: گفت یا فرهاد را زنش بدهید یا خودم برایش زن می‌گیرم! خیلی خجالت زده شدم؛ چند روز بعد این ماجرا حاج آقا آل‌هاشم را به یک جلسه می‌رساندم، به حاج آقا

گفتم، حاج آقا دیروز با پدرم صحبت کردید! حاج آقا خندید: آره! پیگیر قضیه هم هستم؛ خلاصه چند ماهی گذشت و الحق حاج آقا خیلی پیگیر بودند تا اینکه یک روز به من گفت چرا واقعا ازدواج نمی‌کنی؟ خودم برایت آستین بالا بزنم؟ گفتم حاج آقا چشم ازدواج می‌کنم و بلافاصله بعد با یکی از اقوامان نامزد کردیم».

خانه پدری ما...

«البته با ازدواج من پیگیری‌های حاج آقا پایان نیافت و این دفعه گیر داده بودند که چرا عروسی نمی‌گیری؟ یکبار به شوخی گفتم حاج آقا من که درآمد خاصی ندارم چطور می‌توانم در شهری مثل تهران خانه اجاره کنم؟ اگر یک خانه سازمانی برای من هماهنگ می‌کردید الآن عروسی هم گرفته بودم! حاج آقا کمی به فکر رفت و گفت خدا بزرگه آقای ستوده».

چند روز بعد حاج آقا آل‌هاشم جلسه مهمی با فرمانده نیروی زمینی در اتاقش داشت و به محض اینکه جلسه‌شان تمام شد چشم‌شان به من خورد و من هم کنار مسوول دفتر حاج آقا آل‌هاشم جناب سرهنگ فرهنگی نشستیم بودم و انگار که یک یادشان افتاده بود که من چه درخواستی از او کرده بودم، یک آن دست میهمان‌اش را گرفت و گفت: امیر، این آقا فرهاد ما تازه ازدواج کرده است و عامل اصلی ازدواج‌اش هم اصرارهای من بود ولی من یک قولی به او داده بودم که اگر ازدواج کرد یک خانه سازمانی برایش ردیف کنم! حالا این شما و این آقا فرهاد ما؛ همان جا حاج آقا هماهنگی‌های لازم را انجام داد و من یک خانه سازمانی گرفتم و زندگی مشترک‌مان آغاز شد».

«ما همسایه حاج آقا بودیم؛ یعنی حاج آقا هم در خانه

سازمانی زندگی می‌کرد و یک فاصله ۵۰۰ متری با خانه ما داشت! با خانواده حاج آقا رفت و آمد داشتیم و حتی حاج آقا کادوی عروسی که برای ما گرفت یک دستگاه لباس شویی بود! آن زمان یادم است کارت بانکی خودش را به دامادشان داد و سفارش کرده بود که هر چیزی که دوست دارد و نیاز دارد را بخر و حتما از این کارت بکش.»

همسر حاج آقای آل‌هاشم...

«همسر به خاطر کسالت باید در بیمارستان بستری می‌شد و این موضوع را حاج آقای آل‌هاشم متوجه شدند، من از حاج آقا مرخصی گرفتم تا همسر را به بیمارستان برسانم ولی وقتی دم در خانه رسیدم دیدم همسر حاج آقا قبل‌تر از من رسیده و ما را تا بیمارستان همراهی کرد! آن روز هرچه اصرار کردم که حاج خانم شما تشریف ببرید، خودم اینجا هستم، قبول نکرد و یک شب تمام به عنوان همراه همسر در بیمارستان ماندند تا اینکه مادر همسر از شهرستان آمد و حاج خانم به خانه‌شان برگشت.»

بیت‌المال...

«آن زمان خودروی شخصی حاج آقای آل‌هاشم یک سمند بود و برای اینکه کارهای شخصی‌شان را انجام بدهم و یا یک خریدی انجام بدهیم و یا همسرشان را به یک جایی برسانم، همیشه کلید ماشین دست من بود؛ خلاصه یک روز حاج آقا گفت که آقای ستوده، خانواده می‌خواهند به مشهد بروند؛ من هم گفتم به روی چشم! کدام ماشین را بردارم؟ قشنگ یادم است، ابروهای حاج آقا درهم رفت و با صدای بلندی گفت: یعنی چه کدام ماشین؟ سمند خودم را بر میداری! حاج آقا به

شدت به بیت‌المال اهمیت می‌داد و اصلاً کارهای شخصی را با بیت‌المال انجام نمی‌داد.»

سید در حال تماس است...

«من اسم حاج آقا را در گوشی سید ذخیره کرده بودم و همچنان هم سید ذخیره است؛ یعنی هر وقت اسم سید روی گوشی‌ام می‌آمد همه در خانه می‌دانستند فرهاد آب دست‌اش هم باشد باید به این تماس جواب بدهد؛ حاج آقا یک پدر بود برایم، یک حامی! من انگار پدر خودم را از دست دادم و الان حال و روزم مثل یک بچه‌ای دو سه ساله است که گم شده است.»

پیگیری آب آشامیدنی سربازها

یادم است یک روزی که به راهیان نور رفته بودیم و قرار بود به یک نقطه مرزی برای بازدید برویم که در میانه راه، سه سرباز با ایما و اشاره درخواست کردند تا خودرو را نگه داریم! حاج آقا بلافاصله دستور توقف داد و آن سه سرباز جلوتر آمدند؛ به قدری هوا گرم بود که این سه جوان خیس عرق شده بودند؛ حاج آقا گفت امرتان! آن جوان‌ها گفتند حاج آقا آب شرب یگان ما با مشکل روبروست و قبلاً از فلان مسوول خواستیم و او هم قول مساعدت داده بود ولی کوتاهی کرده و آب شرب به یگان نرسیده هنوز! حاج آقا خیلی ناراحت شد و همان جا پیگیری کرد تا آب شرب این یگان حل شود؛ خلاصه ما به بازدید خودمان هم رسیدیم و وقتی می‌خواستیم برگردیم، حاج آقا گفت ابتدا به فلان یگان برویم و ببینیم آب شرب حل شده است یا نه؟ و آب شرب آن یگان حل شده بود.»



پیامک‌های گوش‌ی حاج آقای آل‌هاشم

«بعد از شهادت حاج آقا، دفتردار بیت چند پیامک به من نشان داد و گفت، ستوده اینها را می‌شناسی؟ کمی دقت کردم و یادم افتاد اینها فلان نفرات هستند که از زمان ارتش می‌شناسم؛ مثلا یک شهروند بود که از آن زمان حاج آقا را پیدا کرده بود خوب یادم است که یک فرزند مریض داشت و برای درمان فرزندش درمانده مانده بود؛ الان دیدیم که حاج آقا از همان روز به آن فرد از کارت خودشان کمک می‌کرد! به قول آنهاپی که با حاج آقا بیشتر در ارتباط بودند، خیلی‌ها با رفتن حاج آقا یتیم شدند.»

کاپیتان فرهاد...

«یک بار که داشتیم با حاج آقا و چند نفر دیگر از راهبان نور برمی‌گشتیم، من دیدم حاج آقا خوابیده، کمی سرعت را بالا

بردم؛ در جاده لرستان یک آن متوجه شدم که پلیس راهنمایی رانندگی انگار علامت می‌دهد ولی در خیال خودم گفتم با ما نیست؛ کمی جلوتر پلیس مسیر را راهنبدان کرده بود و ما را نگه داشت! از قیافه پلیس راهنمایی رانندگی متوجه شدم که اوضاع خیطه و خیلی عصبی است! تا کله من را دید با صدای بلندی گفت: گواهینامه! می‌دانستم گواهینامه را تا بدهم، تیکه پاره‌اش می‌کند به خاطر همین سعی کردم با آرامش حرف بزنم، گفتم جناب سرهنگ همکاریم و الان در خودرو نماینده رهبر معظم انقلاب و رئیس عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی است! خلاصه آن سرهنگ آرام شد و به طرف خودرو رفت و کمی با حاج آقا گپ زدند و به حاج آقا گفتند که این راننده شما با سرعت زیادی در حال تردد بود که کار بسیار خطرناکی است، آنجا حاج آقا به شوخی گفتند که والله من هم ماندم با این چه کار کنم! هرکاری دوست دارید با او بکنید.

یک دفعه هم حاج آقا باید سریع خودشان را به تبریز می‌رسانند ولی هیچ بلیط هواپیمایی پیدا نشد و به ناچار گفتند که آقای ستوده، هر چه سریع‌تر خودمان را به تبریز برسانیم! حاج آقا و آقای رحمان عصمت‌لو و بنده سه تایی حرکت کردیم و در عرض ۳ ساعت و ۴۰ دقیقه از تهران به تبریز رسیدیم! حاج آقا در مسیر خواب بود و وقتی چشم‌هایش را باز کرد و گفت کجاییم؟ گفتم راه آهن تبریز؛ حاج و واج نگاهم کرد و از آن روز به من لقب کاپیتان فرهاد را داد.»

عصبانیت حاج آقا

«من در این ۲۳ سال حتی یکبار هم ندیدم که حاج آقا عصبانی بشود! حتی اگر از کسی ناراحت می‌شد به ۵ ساعت طول نمی‌کشید و بلافاصله با آن فرد تماس می‌گرفت در حالیکه آن طرف حاج آقا را ناراحت کرده بود! حتی چندین بار پیش آمده بود که از یکی از همکاران اشتباهاتی سر بزند و کارش به کمیسیون بکشد ولی حاج آقا همیشه به اعضای کمیسیون سفارش می‌کرد که کار به اخراج نکشد و آبروی خانواده‌اش نرود و طرف را بازنشسته کنید و انگ اخراج نزنید؛ اینها را من نمی‌گویم از هر کسی در ارتش پرسید پاسخ‌اش این خواهد بود و حتی سربازهایی که دوران خدمت را در ارتش گذرانده و حاج آقا را می‌شناسند می‌دانند که سربازها خط قرمز حاج آقا بودند که البته روایت برخی سربازها که در فضای مجازی منتشر شده است نیز گواه بر این موضوع است.»

وام کارکنان ارتش

«یک روز از بازدید برمی‌گشتیم که وقت نماز شد و حاج

آقا گفت که برای نماز ننگه دار؛ آنجایی که ننگه داشتیم چند نفری از بچه‌های ترابری ارتش هم بودند و حاج آقا را شناختند و جلو آمده و با کلی مقدمه‌چینی آخر سر گفتند که حاج آقا ما درخواست وام داشتیم! حاج آقا خندید و گفت درخواست‌تان را بنویسید تا من نماز را بخوانم و بیایم؛ بعد از نماز به درخواست همه همکاران ترابری یک پاراف تائید زد تا بچه‌ها وام بگیرند.»

پنج دقیقه مانده به ۶ صبح...

«حاج آقا را همیشه ساعت ۶ صبح از جلوی خانه‌شان برمی‌داشتم و چون من و محافظ حاج آقا، آقای نوروزی می‌دانستیم که آقا سید خیلی منظم هستند پنج دقیقه زودتر می‌رفتیم ولی متاسفانه باز می‌دیدیم حاج آقا جلوی خانه‌شان قدم رو می‌رود. برای حاج آقا خستگی معنا نداشت و شاید همه خواب‌شان را در آن چند ساعت مسیر بازدیدها انجام می‌داد و یکجا بند نمی‌شدند و یکهو در خوزستان بودیم و چند ساعت بعد در قم به فلان جلسه رفته است.»

تاکسی‌سواری‌های حاج آقا آل‌هاشم...

«یک دفعه حاج آقا را به یک شهر که فکر کنم بروجرد برود دعوت کرده بودند، حاج آقا با هواپیما به آنجا رفت و دیگر من همراهشان نبودم، ولی همکارها تعریف می‌کردند که ما کلی تدارک دیده بودیم تا یک خودرو به استقبال حاج آقا برود ولی حاج آقا خودشان سوار تاکسی شده بوده و به آن محل رفته بود، جوری که تازه آنجا داشتند بنزهای استقبال را می‌زدند؛ این یک عادت بود که حاج آقا داشت و حتی در دوران حضورش در آذربایجان شرقی هم ترک نکردند.»

کاپیتان با من میایی تبریز؟

«روزهای خوبی را با حاج آقا در ارتش سپری کردیم و حاج آقا و خانواده‌شان برای من غریب در تهران شده بودند یک تکیه‌گاه! به خانه‌مان می‌آمدند و به خانه‌شان می‌رفتیم! اذان در گوش پسر من را حاج آقا خوانده بود و عین نوه بزرگشان که هم سن و سال‌های پسر من است، دوست‌اش داشت! خلاصه یک روز که زمزمه‌های حضور آقا سید در تبریز شنیده می‌شد، حاج آقا من را صدا زد و گفت: کاپیتان در تبریز هم با منی؟ سرم را کج کردم و گفتم من سربازم تا آخرش با شما هستم و به همراه حاج آقا مامور به خدمت از ارتش به تبریز آمدم.»

پرشیا خاکستری و کارت سوخت به نام آل‌هاشم...

«حاج آقا وقتی تبریز آمدند خودروی شخصی‌شان پرشیا بود که همچنان کلید خودرو و کارت سوخت حاج آقا دست من بود و هر وقت کار شخصی داشتند باید با آن خودرو می‌رفتم! شاید بعضی‌ها بگویند که اصلاً مگر نماینده ولی فقیه در استان هم از کارت سوخت استفاده می‌کند؟ در حالیکه امکان نداشت حاج آقا یک کار شخصی‌اش را از اموال بیت‌المال استفاده کند.»

چشم‌ام ماند در آن نیمرو...

«در زمان ارتش برای بازدید حاج آقا و آقای اسکندری و بنده به یک شهرستان در منطقه شمال رفتیم و آنجا یعنی دقیقاً در محل اتاق فرماندهی به همه‌مان صبحانه محلی دادند، البته به علت اینکه صندلی دور میز اصلی کم بود من و آقای اسکندری روی صندلی‌های کناری نشستیم! صبحانه آش محلی بود و حاج آقا هم که به همراه مسوولان دور میز اصلی

نشسته بودند! به همه آش محلی رسید ولی به ما دو نفر نرسید از این‌رو برای ما نیمرو آوردند! من مدام می‌دیدم که حاج آقا چشم‌اش به میز ماست، به آقای اسکندری گفتم که حاج آقا نگاه می‌کند ببیند از آشی که به آنها داده به ما هم رسیده است یا نه؟ خلاصه در این فکر و خیال بودیم که حاج آقا آمد سر میز ما و گفت: چشم‌ام ماند در این نیمرو، یک لقمه هم برای من می‌گرفتید خب!»

نان زنجبیلی برای نوه‌های حاج آقا

«حاج آقا بچه‌ها را خیلی دوست داشت که از ملق زدن و این طرف و آن طرف رفتن بچه‌ها در نمازهای جمعه هم می‌توان فهمید که حاج آقا تاکیداً گفته بودند که کاری با بچه‌ها نداشته باشید تا به مساجد علاقمند شوند! در این میان حاج آقا عاشق نوه‌هایش بود و هر وقت ولو یک زمان کوتاه را پیدا می‌کرد بلافاصله به خانه پسر و دخترش می‌رفت تا نوه‌هایش را ببیند! در سفر کاری به تهران یکبار یکی از نوه‌هایش که نان زنجبیلی تبریز را خیلی دوست داشت از حاج آقا خواسته بود تا وقتی تهران آمد نان زنجبیلی برایش بخرد! آن موقع هر جا را گشتیم پیدا نکردیم و خیابان به خیابان گشت تا نان زنجبیلی را پیدا کند و صبح فردا آن را برای نوه‌هایش برد.»

عاشقانه‌های آقا سید محمدعلی با مادر و آجان...

«حاج آقا آل‌هاشم همیشه ابوی خود را آجان (آقاجان) صدا می‌زدند و ابوی محترم‌شان هم با لحن زیبایی او را سید محمدعلی صدا می‌کردند! مادر خدابیامرز حاج آقا هم با اینکه دیگر حاج آقا خودش نوه و عروس و داماد داشت مدام پیگیر

حاج آقا می‌شد و از ریز به ریز کارهای حاج آقا خبر داشت و گاهی وقت‌ها زنگ می‌زد و دقایق زیادی را با پسرش حرف می‌زد».

عمل دیسک گردن و پیگیری مشکل خبرنگارش

«یک و نیم سال پیش بود که حاج آقا تحت عمل جراحی گردن در تهران قرار گرفت! نوبت اتاق داشتیم با حاج آقا صحبت می‌کردیم که بکھو من گفتم حاج آقا، آقای یگانه یک مشکلی برایشان پیش آمده و به خاطر کسالت شما، این موضوع را به شما نگفتند! دقیقا ساعت یک و نیم شب بود که حاج آقا گفت با آقای یگانه تماس بگیر! گفتم حاج آقا دیرو وقت است، گفت تماس بگیر ستوده؛ خلاصه تماس گرفتیم و حاج آقا دقایقی با خبرنگارشان صحبت کردند و پشت تلفن با همه جملات و کلماتش قوت قلبی شدند برای او».

امانتی‌های حاج آقا قبل شهادت...

«چند روز قبل از شهادت، حاج آقا مدارک خود و شناسنامه دختر محترمشان را به من داد تا شناسنامه دخترشان را تعویض کنیم و پاسپورت خودشان را هم بگیرم زیرا حاج آقا برای سخنرانی رحلت امام(ره) به نجوان دعوت بود و ۱۵ خرداد ماه هم باید در تهران مورد عمل جراحی دیسک کمر قرار می‌گرفت! خلاصه اکیدا تاکید کرد که تا آقای مجاوری پور آمد این مدارک را بده تا کارها را راست و ریس کند؛ من هم به حاج آقا گفتم اصلا نگران بناشید، زیر سنگ هم باشد آقای مجاوری پور این کار را انجام خواهد داد اما کارها انجام شد ولی حاج آقا دیگر نیامد و شهید شدند».

یک ربیع مانده به هفت صبح روز شهادت...

حاج آقا همیشه اولین نفری بودند که به بیت امام جمعه می‌آمدند! روز شهادت هم زودتر از همه آمده بودند و داشتند به نامه‌های رسیده به بیت رسیدگی می‌کرد؛ می‌خواست تا دارو بخورد به خاطر همین درخواست کرد تا یک لقمه نان پنیر برایش ببریم؛ باید هر چه زودتر برای استقبال از رئیس جمهور به فرودگاه هم می‌رفت و خیلی کار روی سرش ریخته بود!

آخرین تماس با رفیق ۲۳ ساله...

«ساعت ۱۰:۳۰ صبح روز شهادت بود که حاج آقا با من تماس گرفت و اکیدا تاکید کرد تا شناسنامه و پاسپورت را حل کنم و این شد آن مکالمه چند دقیقه‌ای از آخرین تماس من با رفیق ۲۳ ساله‌ام و دیگر آن خط در دسترس نبود که نبود».

لحظه شهادت

«وقتی اعلام کردند که فرود سختی داشتند همه وجودمان را دلشوره گرفت؛ هر لحظه یک خبری می‌آمد ولی وقتی گفتند که تلفنی با حاج آقا حرف زدند یک روزنه امیدی در دلمان روشن شد ولی این روزنه هی خاموش می‌شد تا اینکه خبر را اعلام کردند: آیت‌الله آل‌هاشم به شهادت رسید؛ انگار دنیا روی سرم خراب شد، کل بیت دور سرم می‌چرخید و تا همین الآن فکر می‌کنم که خواب هستم و همه اینها یک خواب بدی بود؛ فردای شهادت وقتی به بیت امام جمعه آمدم یک لحظه چشم‌ام خورد به کفش‌های حاج آقا! ای خدا فکر کردم که واقعا همه چیز خواب بوده و الآن حاج آقا را خواهم دید ولی...».

«هر پردسن، سسله حسین...» این، نوای مداحی است که به زبان آذری در حال مویه کردن و روضه خواندن است. محل روضه‌خوانی اش هم مقابل منزل حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمدعلی آل‌هاشم است؛ امام جمعه مردمی تبریز و عضو مجلس خبرگان رهبری. قرار بود همین روزها در مجلس جدید خبرگان هم حضور داشته باشد، اما تقدیر به گونه‌ای دیگر رقم خورد.

مردم تبریز و دیگر مردم آذربایجان شرقی، خاطرات و نکته‌های جالبی از این روحانی مردمی دارند؛ نقل‌ها هم از آل‌هاشم، فرزند آیت‌الله سیدمحمدتقی آل‌هاشم، بسیار است.

مردی که ترجیح می‌داد پیاده و با استفاده از وسایل نقلیه عمومی تردد کند؛ نرده‌های حائل بین مسئولان و مردم در نماز جمعه را بردارد و تعمداً به گونه‌ای رفت و آمد کند، که همه بتوانند پیام‌شان و درد دل‌شان را به او برسانند.

مردم تبریز هنوز کلبی از او را به یاد دارند که رو به دوربین، می‌گوید: «می‌دانستید که تنها شهری که دو تا امام جمعه شهید دارد، تبریز است؟ یکی آیت‌الله قاضی طباطبایی، و دیگری آیت‌الله مدنی. هر دو تا هم سید بودند. ایشالا که من هم به عنوان سومی به آن‌ها ملحق بشوم.»

غم‌انگیز این که برخلاف رویه معمول، حالا پدر بزرگوار او باید بر پیکر فرزندش حاضر شود، نماز بخواند و عزاداری کند. اما با تقدیر نمی‌شود به مجادله برخاست و خواست خداوند برای این عالم مردمی و عامل به علم خود، چنین بود که در میان کوهستان و جنگل، بعد از تاب آوردن رنج بسیار، به دیدار معبود بشتابد؛ تا همشهریان‌ش که طعم حضور یک روحانی مردمی را چشیده بودند، مقابل خانه‌اش جمع شوند و بگویند «هر پردسن، سسله حسین...»





نماز جمعه نمایای؟

اروج رضایی، صاحب نانوائی در تبریز

اولین باری که به مغازه نانوائی ما وارد شد، نشناختمش، سلام کرد و یک جواب سلام ساده دادم. با بقیه مشتریها هم احوالپرسی می‌کرد. رو به من کرد و گفت: «من رو نشناختین؟»، گفتم: «راستش نه حاج آقا!»، خندید و گفت: «پس نماز جمعه نمایین؟»

چند نان بربری خرید و رفت و چند روز بعد دوستان تماس می‌گرفتند و می‌پرسیدند که امام جمعه تبریز از مغازه ما نان خریده و عکس‌هایمان در فضای مجازی پخش شده.

آن روز فهمیدم که خودش مایحتاج روزانه‌اش را خریدار می‌کرده است. در پیاده‌روی‌هایش داخل مغازه‌ها هم می‌شده و با صاحبانش خوش و بش می‌کرد. یکبار از من خرید کرد، اما رفتار و منشی که داشت، در ذهنم مانده.

سال‌هاست که هر روز با مردم سروکار دارم و اما درباره امام جمعه تبریز، رفتار خوب و مهربانش نشان می‌داد که آدم متشخصی است. از وقتی شنیدم که همراه رئیس جمهور، شهید شده، آن خاطره حضورش در ذهنم بالا و پایین می‌شود و اشک می‌ریزم، حیف شد!

همه را به اسم می‌شناخت

اسماعیل قلیچ‌خانی، رئیس کانون هواداران باشگاه تراکتورسازی

حاج آقا آل‌هاشم اصلاتا تبریزی و در محلات همین شهر بزرگ شده بود. فوتبال و تیم تراکتورسازی را هم دوست داشت. به چشم خودم دیده بودم که پیگیر نتایج بود و از برد تیم خوشحال و از باخت‌اش غمگین می‌شد. ارتباط خوبی هم با هواداران و لیدرهای تراکتور داشت و بچه‌ها هم به حرفش گوش می‌کردند. نقطه قوت این صمیمیت این بود که اسامی اکثر لیدرها و فعالان کانون هواداران باشگاه را می‌دانست و همین باعث می‌شد که ارتباط صمیمانه‌تری داشته باشند. مشکلی هم بود، هر زمان که فرصت داشت، پای حرف‌هایمان می‌نشست و راهنمایی می‌کرد. یکی از مهم‌ترین خاطراتی که از حضورش در ورزشگاه دارم، بازی تراکتور - استقلال در تبریز بود.

آن زمان اتفاقی در تهران رخ داده بود و هواداران یکی از تیم‌ها حرکات بدی را انجام داده بودند. همه فکر می‌کردند که حالا هواداران تراکتور هم قصد تلافی داشته باشند و انتظار می‌رفت که جو بازی متشنج شود. حاج آقا متوجه این موضوع شدند و ما را شب قبل از بازی شام دعوت کردند. توصیه‌شان این بود که جو ورزشگاه آرام باشد تا تیم نتیجه بگیرد.

دقیقا یادم هست که آن بازی با شرایط خاصی آغاز شد اما زمانی که از بلندگوهای ورزشگاه اعلام کردند که حاج آقا هم در ورزشگاه حضور دارد، جو آرام شد. کل هواداران تراکتور او را تشویق کردند و به احترام حضورش در ورزشگاه آن بازی با وجودی که در نهایت بدون گل مساوی شد، اما بدون حاشیه به پایان رسید.

یکی نه! دو تا بگیر

علاقه زیادی به جوان‌ها و نوجوان‌ها به ویژه دانشجویان داشت، همیشه تأکید می‌کرد «دانشجو فرزند خوبمان است.» جاذبه و ویژگی‌های شخصیتی‌اش باعث شده بود که این علاقه دو طرفه باشد و هر وقت میان آنها بود، زمان زیادی هم به انداختن عکس‌های سلفی با این جوان‌ها می‌گذشت. وقتی که از او تقاضا می‌کردند یک عکس مشترک بگیرند، به شوخی پاسخ می‌داد، یکی نه! دو تا بگیرید.

احترام به زنان

تابستان سال ۹۸ بود و مراسم افتتاح طرح محرومیت‌زدایی. از برخی افراد هم تقدیر شد و یکی از آنها بانویی بود که هدیه از دستش به زمین افتاد. امام جمعه شهید تبریز برای حفظ حرمت او خم شد و تقدیرنامه را برایش برداشت. مدت‌های زیادی این تصویر از آیت‌الله آل‌هاشم به عنوان خضوع او در مقابل مردم و به ویژه بانوان در فضای مجازی و سایت‌های خبری باز نشر می‌شد.

حذف فاصله مردم و مسئولان

بهمن ۱۳۹۶ بود که برای اولین بار نماز جمعه تبریز بدون نرده‌های جداکننده بین صف مسوولان و مردم برگزار شد. شهید حجت‌الاسلام آل‌هاشم، در اقدامی جالب دستور به حذف تمام نرده‌های جداکننده در نماز جمعه داد که به شدت مورد استقبال مردم و رسانه‌ها قرار گرفت. تقریباً یکسال بعد هم این اقدام در تهران انجام شد و بخشی‌هایی از نرده‌های حائل میان نمازگزاران و مسئولین را حذف کردند.



شریک حال خوب و بد همه بود

فرزاد ملازاده، خبرنگار

هیچ حوزه‌ای را در آذربایجان شرقی پیدا نمی‌کنید که ردی از حضور صمیمانه حاج آقا آل‌هاشم در آنجا وجود نداشته باشد. توجه عجیبی به مطبوعات و رسانه‌ها داشت و حتی در نمایشگاه‌های استانی هم شرکت می‌کرد. توجه جالبی به زندگی افراد هم داشت و به نوعی در اتفاقات خوب و بد کنارشان بود. شهریور ۱۴۰۲ پدرم فوت کرد و در زمان تشییع جنازه، تلفنم زنگ خورد، حاج آقا پشت خط بود، تسلیت گفت و به من دلداری داد. آن لحظه عجیب حال خوبی داشتیم و برایم جالب بود که امام جمعه تبریز حتی به غم همشهریانش هم بها می‌دهد.

هر ورزشکاری که در استان مقام می‌آورد، یا هنرمند و عکاسی که برنده جایزه می‌شد، با آنها تماس می‌گرفت و تبریک می‌گفت. مردم آذربایجان احترام زیادی برای او قائل بودند و هیچ زمانی نگاه سیاسی به او نداشتند، چون موج جدیدی در این شهر ایجاد کرد که همه به شخصیت یک امام جمعه علاقه‌مند شدند.

فرزندی که پدر شد

خرداد ۱۳۹۶ بود که سیدمحمدعلی آل‌هاشم به عنوان امام جمعه تبریز و نماینده ولی فقیه در آذربایجان شرقی انتخاب شد. انتخابی که تصویری از او هنگام دستبوسی پدر هم مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت. شهید آل‌هاشم در خاطره‌ای در این باره گفته «آن پدرم به من گفتند که شما تا دیروز فرزند من بودید اما از زمانی که حکم شما از سوی رهبر معظم انقلاب آمده است علاوه بر فرزندی، در کسوت پدر من نیز هستید.»

دانشگاهی به نام دفاع مقدس

آن‌ها که دفاع مقدس را درک کرده‌اند، به راحتی می‌توانند خاکی باشند، به راحتی می‌توانند تواضع به خرج بدهند و به راحتی می‌توانند یک زندگی سراسر جهادی و جهادگونه را تجربه کنند. دفاع مقدس، دانشگاهی بود که در آن، واحدها زندگی جهادی به صورت عملی تدریس می‌شد. آل‌هاشم نیز از یادگاران دفاع مقدس بود؛ و در عملیات‌های مختلف و در کسوت‌های مختلف حضور داشت. حالا که به دیدار معبود شتافته است، بد نیست تصاویری از حضور او در سال‌های دفاع مقدس را مرور کنیم؛ همان‌جایی که خروجی‌اش، یک روحانی مردمی و جهادی مانند او بود.

عکسی که حالا اجازه انتشار دارد

سعید بامرام، یک کاربر فضای مجازی، در حساب توئیتر خود با انتشار عکسی از آیت‌الله آل‌هاشم، امام جمعه تبریز نوشته «از آقای بهزاد پروین (عکاس) نقل است که آیت‌الله آل‌هاشم هنگام انداختن این عکس گفته بود روزی که به عنوان سومین شهید

محراب به شهادت رسیدم این تصویر مرا چاپ کنید.» تصویری که شهید آل‌هاشم را در لباس سپاه پاسداران نشان می‌دهد و حالا پس از شهادتش در رسانه‌های منتشر شده است.

این دو خاطره را مردم آذربایجان فراموش نمی‌کنند

علی‌اکبر پورخرمدمن، شهردار منطقه پنج تبریز

چند سال پیش شهردار منطقه ۳ تبریز بودم و دفتر حاج‌آقا آل‌هاشم در حوزه استحفاظی ما قرار داشت. اتفاقی که باعث شده بود، بیشتر ایشان را ببینم. در جلساتی هم که خدمت‌شان می‌رفتیم تمام تأکیدشان قانون‌مداری و تعامل ارگان‌ها برای توسعه هر چه بهتر شهر بود.

او دو خاطره مهم برای مردم آذربایجان شرقی رقم زد که باور دارم هیچ زمانی فراموش نخواهند شد. اولین خاطره حذف نرده‌های وی‌آی‌پی در نماز جمعه بود تا به قول خودش بساط طبقاتی شدن جمع شود و مردم از هر گروه و صنفی بتوانند هر جایی که دوست دارند، بنشینند.

دومین خاطره را هم برای کل مردم آذربایجان رقم زد که هر جایی می‌رفت، حتما در زمان پیاپی‌های وارد مغازه‌ها می‌شد و با کسبه احوال‌پرسی می‌کرد. خیلی از مردم تبریز او را در خیابان، مغازه‌ها و حتی تاکسی و مترو می‌دیدند. بارها شنیدم که مردم در همین واگن‌های مترو مشکلاتشان را با او در میان می‌گذاشتند و از او راهنمایی می‌گرفتند.

شمس کو؟ آید ببیند رقت تبریز را

جلال محمدی

شمس کو؟ آید ببیند رقت تبریز را
تا دهد تسکین دل پر محنت تبریز را

هاله ماتم گرفته روی ماهش را به بر
بار محنت طاق کرده طاقت تبریز را

هان مباد آنروز یارب بار غم‌ها بشکنند
در گذشت روزگاران، قامت تبریز را

سینه تاریخ لبریز از رشادت‌های اوست
بیش از این یارب فزون کن عزت تبریز را

سیل جمعیت بین و شورش محشرنگر
در عزای خادم خود همت تبریز را

اینچنین بگذاشت در تشییع او سنگ تمام
آنکه زد بر سینه سنگ خدمت تبریز را

آسمان خون گریه کن، دست قضا امشب بخاک
می سپارد گوهر پر قیمت تبریز را

بعد از این تا سینه‌ام روشن شود با نور عشق
می کشم بر دیده جان تربت تبریز را



مشترک مورد نظر «برای اولین بار» در دسترس نیست

کتابیون حمیدی، خبرنگار

همیشه با چند بوق جواب تلفن را می‌داد و یا پیامک می‌زد که تماس می‌گیرم با شما! اما از دیروز دیگر نه بوقی زده شد و نه پیامکی آمد و فقط یک صدا شنیده می‌شود: «مشترک مورد نظر در دسترس نمی‌باشد». هر وقت تماس می‌گرفتم، می‌گفت: «بفرمایید دخترم، شماره‌ات سیو هست‌ها!» هر وقت من را می‌دید، می‌گفت: «خطبه‌هایم را واو به واو می‌نویسی و نوشته‌هایت را دوست دارم!»

دیروز جلوی بیت‌اش رفتیم و برای اولین بار ما اجازه ورود ندادند، گفتند صاحب‌خانه نیست دیگر! حالا نیست و آذربایجان در نبودش خون گریه می‌کند. هر جمعه در خطبه‌هایش می‌گفت که آرزوی شهادت دارد و حالا به آرزویش رسید.

عکس‌های شهید آل‌هاشم هم خاطرات زیادی دارد، از حضورش در میان کسبه و بازاری‌ها تا احترام ویژه‌اش به زنان.

این معجزه

لبلا حسین نیا

آل هاشم بودن است!

اگر از من بپرسید می‌گویم مهم‌ترین خصلت امام جمعه شهید ما، ایجاد اتحاد بود. این مردم رنگارنگی که داشتند کم کم در مقابل ساختمان استانداری جمع می‌شدند حاصل منش او بود. برخی هایشان شاید اولین باری بود که در مراسمی مربوط به حاکمیت حاضر می‌شدند و این معجزه آل هاشم بودن است! او همه را با هر تیپ و قیافه و مرام و مسلک زیر سایه عبایش جای داده بود.

امروز روز پنجشنبه سوم خرداد ۱۴۰۳ است. تبریز چند روزی است که در سوگ است، یک سوگ کاملاً منحصر به فرد، سوگی مختص به تبریز. به گواه پیران شهر، چنین سوگی شاید آخرین بار در شهادت آیت‌الله قاضی و آیت‌الله مدنی در شهر اتفاق افتاده بود، اما امروز روز تشییع پیکر امام جمعه محبوب و معتبر تبریز آیت‌الله شهید سید محمد علی آل هاشم است. کمی زودتر راه افتادم چون در خبرها خواندم که هیئات مذهبی تبریز قرار است در میدان دانشسرا جمع شوند و غلم‌های خود را بکشایند.

توصیف این واقعه برای کسی که در خارج از فضای تبریز زیسته و با جریان و مفهوم هیأت در تبریز آشنایی ندارد دشوار است. علم در هیئات تبریز مساله‌ای بسیار مقدس است. این علم‌ها اغلب قدمتی قاجاری دارند و دارای یک ویژگی مهم، اینکه جز در عزای اهل بیت علیهم السلام گشوده نمی‌شوند. امروز قرار بر این بود که تمام علم‌ها در حد فاصل میدان دانشسرا تا میدان شهدا گشوده شود و حتماً تبری‌ها چنین اتفاقی را از دست نمی‌دهند.

در مسیر داشتیم با خودم فکر می‌کردم که چه اتفاقی افتاد؟ چه شد که سید محمد علی آل هاشم به چنین جایگاهی در تبریز



دست یافت؟ حقیقتش را بخواهید مقبول شدن در تبریز کار سختی است. به واسطه کثرت حضور انسان‌های بزرگ و نواغ در این شهر و تعدد وقایع تاریخی، همواره یک الگوی تمام عیار در ذهن مردم وجود دارد که شما را با آن می‌سنجند.

او که نرده‌های نماز جمعه را برداشت

شما بخواهید در این شهر شاعر شوید مردم خواهند گفت خب از خاقانی و قطران و... که بگذریم شهریار را داشته‌ایم! بخواهید محقق شوید علامه جعفری در ذهن‌شان می‌درخشد، اصلاً شما بخواهید در تبریز یک سریاز شوید یک لشکر عاشورا با باکری‌ها و کسای‌هایش در ذهن مردم می‌درخشد. خلاصه همیشه در ذهن مردم این شهر یک الگوی تمام و کمال و تجربه شده وجود دارد که تو را با آن مقایسه می‌کنند، امام جمعه شدن هم همین بود. مردمی که در سایه شهید آیت‌الله قاضی و شهید آیت‌الله مدنی زیسته بودند و یک تصویر معیار از امام جمعه واقعی داشتند مگر حالا حالاها به کسی اعتماد می‌کردند!

اما جریان شهید آل‌هاشم وقتی متفاوت شد که نرده‌های نماز جمعه را برداشت یعنی به گمانم برداشتن نرده‌ها اولین حرکتی بود که مردم را به این فکر انداخت که گویا این مرد قرار است موانع زیادی را بردارد. هرچند او وارث نام مرد بزرگی بود که هنوز هم خانه‌اش در محله فقیرنشین شهر تبریز محل رجوع مردم است و خیلی‌ها راهی طولانی را طی می‌کنند تا در نمازی به او اقتدا کنند، امام جمعه شهید ما فرزند حاج سید محمدتقی آل‌هاشم بود.

یادم هست یک بار برای مصاحبه‌ای خدمتشان رسیده بودم. چرا که حاج سید محمدتقی آل‌هاشم یکی از نسب‌شناسان برجسته و از عالمان تبارشناسی سادات به حساب می‌آیند. در میانه‌های مصاحبه، امام جمعه هم به جمع ما اضافه شدند. در همین خاطرات غرق بودم که از پیچ میدان ساعت عبور کردم. یک ساعتی به موعد تشییع مانده بود، اما مردم پیش از این‌ها رسیده بودند. به سمت میدان دانشسرا راه کج کردم و صف باشکوه علم‌های هیئات را دیدم که با صدای محزون مداحی به سمت میدان شهدا در حرکت بودند.

اگر از من پرسید می‌گویم مهم‌ترین خصلت امام جمعه شهید ما، ایجاد اتحاد بود. این مردم رنگارنگی که داشتند کم‌کم در مقابل ساختمان استانداری جمع می‌شدند حاصل همین منش او بود. این آدم‌ها شبیه هم نبودند، برخی‌شان شاید اولین باری بود که در مراسمی مربوط به حاکمیت حاضر می‌شدند و این معجزه آل‌هاشم بودن است!

او همه را با هر تیپ و قیافه و مرام و مسلک زیر سایه عبایش جای داده بود. در این افکار بودم که صدای یک سلام، حواسم را جمع کرد. یکی از هنرمندان فعال در حوزه سینما بود. انگار شاهد فکرم از غیب رسیده بود؛ امام جمعه‌ای که سینما می‌رفت! از جمله فعالیت‌های مداوم او در این ۶ سال و یازده ماه رفتن به سینما بود. رفتن به سینما نه این که برود و سری بزند و بیاید، می‌رفت بلیت می‌خرید، می‌نشست فیلم را می‌دید و اگر مناسب می‌دانست در خطبه‌های نماز جمعه معرفی می‌کرد و از مردم دعوت می‌کرد تا برای تماشای فیلم به سینما مراجعه کنند. بی‌راه نیست اگر بگوییم او باعث شد تا قشر مذهبی تبریز با سینما آشتی کنند.



اعجاز محبت در جاده وادی رحمت

برای رسیدن به مراسم تدفین کار سخت بود. گورستان وادی رحمت تبریز با مرکز شهر فاصله زیادی دارد. درست است که اتوبوس‌های زیادی آماده بود، اما آن تعداد هم کفاف انتقال را نمی‌داد. ولی مردم... آه از این مردم! از پنجره ماشین که بیرون را نگاه می‌کردم وانت‌هایی را می‌دیدم که پر بود از زنان و مردانی که می‌خواستند به امام جمعه برسند. ابتدای جاده وادی رحمت پر بود از مردمی که ماشین‌شان را رها کردند و پای پیاده می‌خواستند خود را به او برسانند. این اعجاز محبت بود که در جاده وادی رحمت تکثیر می‌شد. مردمی که امام جمعه در گوش فرزندان‌شان اذان گفته بود، خطبه عقدشان را خوانده بود، به محل کارشان سر زده بود، به رویشان لبخند زده بود و در مراسم تحریم عزیزشان شرکت کرده بود و حالا آن‌ها صاحب عزا بودند. هجوم مردم به مراسم تدفین به نحوی بود که بسیاری در ترافیک مانده بودند. وقتی رسیدم که پدر شهر به خاک رفته بود، دو سه ساعتی ماندم تا مگر ازدحام جمعیت فروکش کند و بتوانم دست بر خاکش بگذارم اما انگار این مزار هیچ‌گاه از جمعیت خالی نمی‌شود. شب شد و مردم هنوز او را ترک نکرده بودند و این معجزه آل‌هاشم بودن بود!

سرتان سلامت، حاج آقا

دوباره در افکارم غرق بودم که دیدم ماشین سیاه رنگ کهنه‌ای در وسط میدان ایستاد. آیت‌الله حاج سید محمدتقی آل‌هاشم بود که برای مراسم آمده بود. مردم به سمت او رفتند و صدای حاج آباشیز ساغ اولسون (حاج آقا سرتان سلامت) میدان را گرفت. در میان مردمی که به پیرمرد نزدیک می‌شدند تا تسلیت بگویند دو نفر از شاعران جوان را دیدم و حقیقتاً دلم سوخت. شاید شاعران تبریز در میان همه اقشار فرهنگ بیشتر حس از دست دادن و یتیم شدن داشتند، چون نگاه امام جمعه شهید به شاعران نگاه دیگری بود. البته شاید هم نه! امام جمعه با هرکسی که روبه رو می‌شد طوری او را تحویل می‌گرفت که آن فرد خیال می‌کرد عزیزترین نفر برای امام جمعه شهر است ولی خب شاعران سالی چند بار در خانه‌اش جمع می‌شدند، هرچا هم مراسمی بود و به اطلاعی می‌رساندیم شرکت می‌کرد. بیایید قبول کنیم شاعران خیلی در این فقدان بی‌پناه شدند.

مراسم تشییع در مرکز شهر و مراسم تدفین در وادی رحمت و گلزار شهدا برگزار می‌شد و من مدام فکر می‌کنم اگر جمعیت این طور تقسیم‌بندی نمی‌شد، شاید ازدحام در خیابان‌های منتهی به میدان ساعت می‌توانست نگران‌کننده باشد. حرکت آرام ماشین تشییع در میان سیل غیرقابل توصیف مردم ادامه داشت. زیاد از تعداد مردم حرف نمی‌زنم چون واقعا نمی‌دانم چه تعداد در این مراسم حضور داشتند. ولی می‌دانم اینجا مختص یک قشر و یک گروه و یک دسته نبود. این مراسم همه مردم تبریز را به اینجا کشانده بود، اما کسی نیامده بود که دیده شود. همه خودشان صاحب عزا بودند.



حاج آقا ا خستگی را خسته می‌کرد

||| ناگفته‌های سرتیم حفاظت از آیت‌الله شهید «آل‌هاشم»

آشنایی با حاج آقا آل‌هاشم

به خاطر اینکه در بسیج عشایر سپاه عاشورا فعالیت می‌کردم ارتباط تنگاتنگی با اداره کل امور عشایر داشتیم که آن زمان مدیرکل این مجموعه دکتر سید محمد حسن آل‌هاشم برادر شهید آیت‌الله آل‌هاشم بود از این رو شناختی از این خانواده داشتم و وقتی از من خواستند تا به عنوان سر تیم حفاظت آیت‌الله سیدمحمدعلی آل‌هاشم باشم، به دیده منت قبول کردم و گفتم هر جا نیاز باشد که خادمی کنم به روی چشم قبول می‌کنم و الان وقتش است تا در این بخش فعالیت کنم. آن روز به من گفتند که جایی می‌روی که باید تا پای جان پیش بروی و من از ته قلبم قبول کردم تا در خدمت ولایت باشم. از ۲۶ مهرماه سال ۱۳۹۶ به عنوان سر تیم حفاظت انتخاب شدم و این هشت سال هیچ سختی نداشتیم، زیرا خود شخص

اشاره: ابراهیم اسرافیل‌نژاد، متولد ۱۳۵۴ است که از سال ۱۳۷۹ وارد سپاه شده‌اند و از سال ۹۶ نیز به عنوان سر تیم حفاظت نماینده ولی فقیه در آذربایجان شرقی فعالیت خود را ادامه داده است. او خاطرات زیادی از ۷ سال همراهی با شهید آل‌هاشم دارد.

قبل از اینکه سر تیم حفاظت بشوم

خودم بچه عشایر هستم و به خاطر این روحیه وطن‌دوستی و خدمت‌گذاری وارد سپاه پاسداران شدم و ۱۰ سالی بود که در سازمان بسیج عشایر سپاه عاشورا مشغول خدمت بودم و عاشقانه داشتم فعالیت خودم را انجام می‌دادم که بعد ماموریت دادند تا به عنوان سرتیم حفاظت در محضر نماینده ولی فقیه در آذربایجان شرقی بشوم.

حاج آقا به خاطر رزومه کاری نظامی گری و دانش نظامی بالایی که داشت این کار را برای ما آسان کرده بودند! خدمت برای حاج آقا آل‌هاشم کاربلدی می‌خواست؛ ما هر جا گیر می‌کردیم به خود حاج آقا مراجعه می‌کردیم و او به حق دایره‌المعارف هشت سال دفاع مقدس بود؛ ذهن بالای نظامی داشت و گاهی حرفی را نگفته به همه‌مان می‌فهماند.

حاج آقا خستگی را خسته می‌کرد

راست‌اش را بخواهید از وقتی به عنوان سر تیم انتخاب شدم مرخصی نداشتیم، زیرا حاج آقا برای هر لحظه‌اش یک برنامه داشت و اصلاً چیزی به عنوان خستگی نمی‌شناخت؛ حتی یک بار در دیدار حاج آقا با سردار کریمیان، خود سردار به حاج آقا گفت که حاج آقا تو را خدا به این بچه‌ها رحم کنی، به خودتان که رحم نمی‌کنید لاقبل به این پاسدارهای ما رحم کنید! حاج آقا آن روز خندیدند و گفتند: من از همه این بچه‌ها ممنونم، واقعا خسته‌شان می‌کنم.

وقت‌شناسی حاج آقا آل‌هاشم

حاج آقای آل‌هاشم یک فرد بسیار منظم و دقیق و زمان‌شناس بود و عین پادگان از ساعت ۶ صبح به بیت امام جمعه می‌آمد و گاهی وقت‌ها پرسنل بیت از خود حاج آقا دیرتر می‌آمدند! این را همه به عینه دیده بودند که حاج آقا چقدر به شروع جلسات در زمان تعیین شده اهمیت می‌داد بارها شده بود که جلسه قرار بود ساعت ۱۰ صبح شروع شود ولی هنوز حاضرین نیامده بودند ولی حاج آقا می‌گفتند در زمان تعیین شده جلسه شروع شود و به ندرت بخاطر بعضی برنامه‌ها

که موجب به تاخیر رسیدن حاج آقا به برنامه‌ها می‌شد، تماس می‌گرفتند و می‌گفتند شما جلسه را شروع کنی و من خودم رامی‌رسانم.

ناهار و شام حاج آقا آل‌هاشم

حاج آقا هم همیشه از غذایی که سرباز و پرسنل در بیت می‌خوردند، می‌خورد و غذایشان با بقیه فرق نداشت و حتی بارها شده بود که از بس سرشان شلوغ بود که غذای ناهارشان را برای شام‌شان گرم می‌کردیم.

آقا اسرافیل

حاج آقا همیشه من را آقا اسرافیل صدا می‌کرد و معمولاً هر جایی که تشریف می‌بردند طبق برنامه اطلاع می‌دادند و به عبارتی می‌توان گفت که حاج آقا یک معلم بزرگ تک به تک ما از نظر منش، ادب، شخصیت، مردمداری بود و خوشحالم که هفت سال تمام شاگرد این معلم بزرگ بودم.

برداشتن نرده‌های مصلی امام خمینی (ره)

حاج آقا یکسری کارهایی انجام دادند که تابو را به کل شکست، همان برداشتن نرده‌های نماز جمعه تبریز خود یک پیام بزرگ داشت و به همه نشان داد که هیچ فاصله‌ای نباید بین مسئولین و مردم باشد و در این هفت سال نیز این کار را انجام دادند به طوریکه در حال حاضر در ردیف جلو افرادی می‌نشینند که از بطن جامعه و شاید از محروم‌ترین نقطه شهر برای نماز می‌آیند.

مردمداری از نوع آل هاشم

حاج آقا خلاق بود و هدف داشت تا مردمداری و اخلاق‌مداری را بین مسوولان رواج دهد از این‌رو دو هفته یکبار جلسه‌ای تحت عنوان اخلاق مدیران را تشکیل می‌داد؛ حاج آقا میز خدمت را در نمازهای جمعه تشکیل داد و حتی چندین هفته خودشان حضور داشتند و با اینکه آن چند هفته برای تیم حفاظت دوران بسیار سختی بود و بسیار فشار کاری داشتیم ولی حاج آقا دستور دادند که باید پیش مردم باشیم و نباید از آنها فاصله بگیریم. اما الان که فکرش را می‌کنم می‌بینم آن سختی‌ها چقدر لذت‌بخش بود.

رانندگی حاج آقا آل هاشم

یک روز برای ماموریت به زنجان رفته بودیم و همیشه برای سفرهای خارج استان با دو خودرو می‌رفتیم و اکثراً خودم هم حضور داشتم، ساعت ۱۱ شب بود که سخنرانی حاج آقا تمام شد و می‌خواستیم از زنجان خارج شویم که در خروجی عوارضی زنجان به تبریز حاج آقا فرمودند که می‌خواهم خودم رانندگی کنم! من به شدت مخالفت کردم و مدام گفتم حاج آقا شب است و شما خسته ولی حاج آقا گفتند که فقط چند کیلومتر رانندگی خواهیم کرد و بعد تحویل می‌دهم؛ من هم به این شرط که ۵ و ۶ کیلومتر رانندگی کنید قبول کردم! باور نمی‌کنید ولی پلک روی هم نگذاشتم و حاج آقا هم تا خود بیت امام جمعه رانندگی کردند و کلید ماشین را بعد از پارک ماشین تحویل راننده دادند.

وقتی حاج آقا از دستم عصبانی شد

یک روز در مصلا نشسته بودیم و حاج آقا بنای بالای منبر بود و حاج آقای آل هاشم هم داشت به حرف‌های او گوش می‌کرد، یک شخصی نزدیک حاج آقا شد و از او خواست تا در مورد مسأله ارث و میراث و دعوای خانوادگی‌شان کمک کند و حاج آقا هم گفت صبر کنید تا سخنرانی تمام شود و بیایم خدمت‌تان!

آن شخص وقتی از حاج آقا دور شد با لحن بد و بی‌ادبانه‌ای حاج آقا را مورد خطاب قرار داد و من صرفاً دستم را روی دهان آن فرد گذاشتم و در گوش‌اش گفتم که کمی مراعات کن و ادب را رعایت کنید ولی متوجه شدم که حاج آقا از دور به من نگاه می‌کند؛ بعد از سخنرانی، حاج آقا به من فرمودند: آقا اسرافیل این چه برخوردی بود که با آن بنده خدا داشتی؟ گفتم حاج آقا نه اصلاً، صرفاً گفتم که ادب را رعایت کن! حاج آقا ولی می‌گفت نه آن کار را هم نباید می‌کردی، اجازه بدهید راحت باشند.

در کل رفتار حاج آقا با مردم جوری بود که امکان نداشت کسی نیت کند تا حاج آقا را ببیند و نتواند! یکجوری بود که خود مردم می‌گفتند که چه کارمان حل شود چه نشود، ارزش داشت که حاج آقا را دیدیم و باهاش حرف زدیم.

حاج آقا آل هاشم و اهالی روستای پشتو

یکبار رئیس کمیته امداد استان خدمت حاج آقا رسیدند و از یک روستایی به حاج آقا گفتند، من چهره حاج آقا را همان لحظه یادم است که چقدر برانگیخته شد و بلافاصله آماده شدند تا به آن روستا برویم! این روستا در ۵ کیلومتری

شهرستان هوراند و در یک مسیر صعب‌العبوری بود که حتی مسیر مناسبی برای تردد هم نداشت!

وضعیت خانه‌های این روستا بسیار ناگوار بود و اصلاً شرایط زندگی محیا نبود؛ قبل از حاج آقا نیز چند مسؤلی به آن روستا رفته بودند ولی بخاطر برخی مسائل وعده‌های داده شده محقق نشده بودند تا اینکه حاج آقا به آنجا رفتند و قول گازکشی، آبرسانی و راه را دادند و یک سال نشده همه این کارها انجام گرفت و ۲۳ خانه محروم نیز ساخته و تحویل داده شد. در بازدید دوم اهالی روستا به قدری از حاج آقا تشکر می‌کردند که حاج آقا گفتند همین شادی شما برای من کافیست!

گوسفند قربانی نکنی

حاج آقا وقتی برای بازدید بنابه دعوت به شهرستانی می‌رفت اهالی برای اینکه محبت‌شان را نشان دهند، می‌خواستند گوسفند قربانی کنند ولی هیچ وقت حاج آقا این اجازه را نمی‌داد و معتقد بود که چرا باید به خاطر من این گاو و گوسفند را قربانی می‌کنند. حاج آقا آل‌هاشم حدالامکان ناهار و شام را هم نمی‌ماند و در مسیر ناهار و شام می‌خوردیم.

ماجرای سفر کربلا

یک روز بنا به دعوت ستاد بازسازی عتبات عالیات، به همراه حاج آقا و سردار خرم و چند نفر دیگر به کربلا رفتیم، حالا بماند که کارت پرواز همه بود جز من و حاج آقا بسیار نگران شده بود که چرا کارت پرواز تو نیامده است و با کلی دردسر کارت پرواز حل شد و ما به کربلا رفتیم! پادم است در نجف داشتیم پیاده‌روی می‌کردیم که یکهو

مردم از اقصی نقاط کشورهای مسلمان دور حاج آقا جمع شدند، از دور حاج آقا را شناخته بودند! آن زمان هنوز داعش به صورت کامل متلاشی نشده بود و ما نگران بودیم ولی حاج آقا با خیال راحت کنار تک به تک‌شان ایستاد و گفتگو می‌کرد.

نیروهای مسلح، یک لشکر الهی

حاج آقا همیشه به نیروهای مسلح علاقه داشت و به عینه دیده بودم که در اوج خستگی اگر جلسه‌ای با نیروهای مسلح داشت چطور خستگی از تنش خارج می‌شد و حتی چندین بار در جلسه نیروهای مسلح از آنان بعنوان یک لشکر الهی عنوان می‌کردند و همیشه نیز به این معتقد بودند.

پیاده روی در خیابان‌های تبریز

بارها شده بود که حاج آقا یکهو جایی برود که ما از قبل آنجا را بررسی نکرده بودیم، حتی بارها وقتی می‌خواستیم جایی برویم حاج آقا از وسط مسیر پیاده می‌شد تا از بین اصناف و کسبه و اهالی یک منطقه عبور کند و همیشه می‌گفت من باید کنار مردم باشم و نباید دور از آنها باشم.

روزی که حاج آقا آل‌هاشم به استادیوم رفت

آن زمان روزهای سخت و سنگینی داشتیم، معاندین فراخوان داده بود تا بعد از فوتبال شورش کرده و به خیابان‌ها بیایند! حاج آقا بعد از اقامه نماز جمعه به من گفت که به استادیوم خواهیم رفت! من هاج و واج نگاهش کردم و گفتم حاج آقا بیایید و از این تصمیم منصرف شوید ولی حاج آقا گفت که خودتان را

آماده کنید که قرار است به ورزشگاه برویم! من بلافاصله به فرمانده سپاه عاشورا صحبت کردم و عرض کردم که حاج آقا چه تصمیمی گرفته است، فرمانده هم خیلی نگران شد و اصرار کرد تا منصرفش کنیم ولی همه می‌دانستیم که حاج آقا منصرف نمی‌شود از این رو با هزاران نگرانی و در دسر به ورزشگاه رفتیم و حاج آقا در جایگاه نشست و یک لحظه هلی شات صدا سیما که در حال چرخش در ورزشگاه بود تصویری از حاج آقا را در مانیتور نشان داد و کل ورزشگاه یکصدا فریاد زدند سید آل هاشم، سید آل هاشم!

این کار حاج آقا منجر شد تا نه فحشی و نه شعاری در ورزشگاه داده شد و همه نقشه‌های دشمنان نیز نقش بر آب شد و همه بعد از بازی به سمت خانه‌شان رفتند و همه آن خودروهایی شماره غیربومی هم راه شهر خودشان را گرفتند.

پول ناهارتان با من! مگر من امام جمعه‌تان نیستم؟

یک روز از یک ماموریت برمی‌گشتیم که در وسط راه نگه داشتیم تا هم نماز بخوانیم و هم ناهاری بخوریم، در رستوران هر کسی حاج آقا را می‌دید برای عرض سلام نزدیک می‌شد و آنجا یک خانواده اهل ورزقان هم بودند که برای عرض سلام آمدند، حاج آقا وقتی برای تسویه حساب رفت مقداری پول نقد به صاحب رستوران داد و گفت: این پول‌ها را قاطی پول‌هایت کن از طرف سید هست و بعد هزینه آن خانواده ورزقانی را هم حساب کرد؛ صاحب رستوران به آن خانواده اطلاع داد و آنها اصرار داشتند که پول را پس بدهد ولی حاج آقا گفت چه اشکالی دارد، مگر من امام جمعه شما نیستم؟

رابطه با والده

حاج آقای آل‌هاشم امکان نداشت که به یک ماموریت یا زیارتی برود و با مادرش تماس نگیرد؛ البته مادرشان نیز از ابتدای سفر تا پایان سفر مدام پیگیر پسرش بود و بعد از فوت مادرش بارها حاج آقا وقتی جایی رفته بودیم به من گفته بود که چقدر دلتنگ تماس مادرش است که اگر می‌فهمید الان جایی رفته مدام تماس می‌گرفت و پیگیری می‌کرد.

ازدواج پرسنل و حفاظت بیت امام جمعه

حاج آقا هر جوانی که می‌دید او را تشویق به ازدواج می‌کرد و این موضوع شامل خود کادر بیت هم می‌شد به طوریکه اکثر پرسنل و تیم حفاظت بعد از حضور حاج آقا در تبریز ازدواج کردند که عقدشان را خود حاج آقا می‌خواند! البته هر کسی به دفتر امام جمعه مراجعه می‌کرد تا عقدشان خوانده شود حاج آقا قبول می‌کرد و البته خانواده‌های زیادی هم می‌آمدند تا اذان در گوش بچه‌اش توسط حاج آقا خوانده شود و در این شرایط حاج آقا یک تبرک به آن بچه می‌داد.

یک شب در خانه یک روستایی

یکبار برای بازدید از روستایی به خداآفرین رفتیم و فردای آن روز هم قرار بود تا امام جمعه هوراند را معرفی کند و به هوراند برویم؛ به خاطر همین من به حاج آقا گفتم حاج آقا سخت است که برویم تبریز و دوباره صبح برگردیم! حاج آقا گفت: اقا اسرافیل پس چه کار کنیم؟ گفتم حاج آقا در آبش احمد من کلی فامیل دارم، باجنابم اینجا زندگی می‌کند و به اینجا برویم، حاج

آقا هم خیلی راحت قبول کرد و به من گفت که من امام جمعه همه هستم، قسمت مان بود تا یک شب هم اینجا بمانیم.

۱۳ بدرهای بیت امام جمعه

دم عید که می شد حاج آقا برای همه سربازهای بیت عیدی می داد و در روز سیزده بدر هم به علت اینکه همکاران عزیزم در خانه شان نبودند شیفیت کاریشان بود و سرپست بودند، حاج آقا به همراه برادران پاسدار و سربازان در حیاط بیت سیزده بدر می کردند.

عیادت امام جمعه از سرتیم حفاظت

حاج آقا معمولا جز خانه خانواده شهدا به خانه کسی نمی رفت مگر اینکه دعوتی داشته باشند ولی وقتی من عمل جراحی انجام داده بودم یکبار زنگ خانه مان به صدا درآمد و دیدم حاج آقا به همراه عزیزان بیت برای عیادت تشریف آوردند

یک روز قبل از شهادت

یک روز قبل از شهادت به حاج آقا گفتم که حاج آقا، حساسیت موضوع زیاد است و اگر اجازه دهید ما با یک تیم به منطقه جهت ارزیابی برویم، ابتدا حاج آقا قبول نکرد ولی من گفتم که مصلحت است که برویم، بالاخره قبول کردند و ما شب قبل حادثه به منطقه رفتیم! البته بنده به علت بومی منطقه بودن از وجب به وجب آن منطقه آشنایی داشتم و حتی در روز افتتاح نیز نقش مترجم در هماهنگی محافظین را داشتم!

روز حادثه

به محض اینکه حاج آقا را حین پیاده شدن از بالگرد دیدم،

به طرفش رفتم زیرا مسیر کمی طولانی بود و طی کردن آن مسیر برای حاج آقا کمی سخت بود زیرا حاج آقا برای ۱۶ خرداد نیز وقت جراحی دیسک کمر داشت! من جلوتر رفتم و دست حاج آقا را گرفتم و به عبارتی آن چند دقیقه پیاده روی با حاج آقا تنها زمان طولانی بود که با حاج آقا دست در دست هم بودیم. بعد از افتتاح، همگی برای اقامه نماز رفتند و من منتظر بودم تا حاج آقا بیاید بعد از نماز جمعی از اهالی منطقه و عشایر برای بیان مشکلات خود در حسینیه جمع شدند و من چند مشکل را به حاج آقا گفتم و حاج آقا نیز با زبان صریح این مشکلات را به وزرا و رئیس جمهور منتقل کرد و بعد از این جلسه من بلافاصله کفش های حاج آقا را برداشتم و زدم زیر بغل ام؛ در آن همهمه جمعیتی حاج آقا بیرون آمد و من ایشان را تا بیرون همراهی کردم و یهو حاج آقا گفت، آقا اسرافیل کفش هایم ماند، گفتم نگران نباش کفش هایتان اینجا است. حاج آقا خم شد تا کفش هایش را بپوشد و دست اش را روی شانه من گذاشت. به حاج آقا گفتم حاج آقا با ماشین برگردیم، گفت نه! با رئیس جمهور آمدیم و اخلاقا درست نیست که با آنها برنگردیم.

خبر شهادت

در مسیر بودیم که به ما اطلاع دادند که بالگرد حامل رئیس جمهور و همراهان از رادار خارج شده است، آن مسیری که به من گفتند که بالگرد در آنجا نشسته است را می شناختم، موضوع عین خوره تو ذهن ام افتاد که آخر آن مسیر چه جایی برای نشستن دارد؟ دلشوره عجیبی داشتیم و مسیر ماشین را برگردانده و به سمت ورزقان رفتیم! من بومی آن منطقه بودم و افتادم به جان جنگل! هوا یکجوری مه آلود و بارانی بود که

آقای امام جمعه

علی مهدیان ::: استاد حوزه و دانشگاه



چشم چشم را نمی‌دید! همه جا با شیب تندی روبرو بود و کافی بود پایات لیز بخورد و می افتادی داخل دره!
با هزاران مصیبت و دست و پای کبود به همراه برادر و همکار عزیزم آقای سامع و تیم امدادگر ساعت ۵ صبح بود که به محل حادثه رسیدیم و دیدیم همه‌شان به شهادت رسیده‌اند.

بیکری جان امام جمعه شهید

من گمشده خودم را پیدا کردم ولی بی‌جان؛ من در این هشت سال نمی‌گذاشتم آب در دل حاج آقا تکان بخورد ولی آن روز حاج آقا کل یک روز را با جسمی خسته و بی‌جان زیر باران مانده بود و من در کنارش نبودم.

روزهای بدون آل‌هاشم

هر روز در وادی رحمت و بر سر مزار سیدمان هستم، گاهی وقت‌ها لباس‌های ماموریت می‌پوشم و ساعت سه شب از خانه بیرون می‌زنم و یکهو یادم می‌افتاد حاج آقا دیگر نیست و ماموریتی هم نیست! بعدش برای آرامش دلم به گلزار شهدا می‌روم ولی اگر بخوام حال دلم را توصیف کنم، در یان روزهای بدون آل‌هاشم عین یک نفری هستم که سرش را بریدند و رهایش کردند وسط خیابان.

در پایان از کلیه همکاران عزیزم خصوصا یگان حفاظت شخصیت که در این مدت خدمت صادقانه و عاشقانه در معیت امین و سفیر ولایت در استان بودند و انجام وظیفه کردند، کمال تشکر و قدردانی را دارم و برای این عزیزان آرزوی موفقیت دارم.

نظام انقلابی ما
طرح نرم‌افزاری
عجیبی دارد. دنیای
امروز پر است از
دوگانه‌های ظاهرا
غیرقابل جمع؛ مثل
اینکه چگونه می‌توان
همان زمان که به دنیا
می‌پردازیم و در حال
آباد کردن دنیاییم،
همان زمان در کار
آخرت باشیم

در مکتب امام(ره)، بحث از سیاست دینی، نظام معنوی و انقلابی جمهوری اسلامی، بحث از وحدت حوزه و دانشگاه، علم دینی و مقدس، دفاع و جنگ مقدس، جهاد سازندگی، اقتصاد مقاومتی و بسیاری حقایق از این دست، سر برآورد؛ حقایقی که همگی نتایج همان زاویه نگاه معنوی به دنیاست.

نظام انقلابی ما طرح نرم‌افزاری عجیبی دارد. دنیای امروز پر است از دوگانه‌های ظاهرا غیرقابل جمع؛ مثل اینکه چگونه می‌توان همان زمان که به دنیا می‌پردازیم و در حال آباد کردن دنیاییم، همان زمان در کار آخرت باشیم و سلوک و معنویت؟

«رجال لا تلهيهم تجاره ولا بيع عن ذكر الله»؛ کسانی که همان موقع که در پی کسب و تجارت هستند در حال ذکر معنوی‌اند. به تعبیر دعای کمیل «حتی تکون اعمالی و اورادی کله‌ها ورده واحدا» و این یعنی همان کاروکسب و تجارت‌شان ذکر است. عجیب نیست؟ چگونه ممکن است؟ مولای مومنان به جمع ۲ جهت توجه به خدا و خدمت به خلق، در قرآن معرفی شده؛ «انما وليکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه ویتؤتون الزکاه وهم راکعون»؛ همان موقع که در اوج بندگی و خضوع مقابل خداست، همان موقع در حال خدمت به مردم است.

جمع توجه به معنویت و توجه به دنیا یک ویژگی پرتکرار در دین خاتم است. «یقیمون الصلوه ویتؤتون الزکاه» کنار هم می‌آید؛ «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» کنار هم می‌آید. لذا در مکتب امام(ره)، بحث از سیاست دینی، نظام معنوی و انقلابی جمهوری اسلامی، بحث از وحدت حوزه و دانشگاه، علم دینی و مقدس،

دفاع و جنگ مقدس، جهاد سازندگی، اقتصاد مقاومتی و بسیاری حقایق از این دست، سر برآورد؛ حقایقی که همگی نتایج همان زاویه نگاه معنوی به دنیاست. یکی از عباداتی که این هویت را به چشم می‌آورد نماز جمعه است. نماز جمعه بروز این هویت ظاهرا دوگانه است.

به تعبیر رهبری «امامت جمعه، هم جنبه یلی الرئی دارد، هم جنبه یلی الخلقی... در نمازهای غیرجمعه، شاعر می‌گوید که «پشتم به خلاق است و رویم به خداست»؛ اما در این نماز... هم رو به خلاق دارید، هم رو به خدا دارید؛ یکی از سخت‌ترین کارها این است.» (۲۶/۱۰/۱۴۰۲)

این ویژگی در عبادت، وقتی تبدیل به یک روحیه و شخصیت در امام جمعه می‌شود او را محل بروز و ظهور عینی نرم‌افزار مکتب انقلاب اسلامی می‌کند.

و اینگونه همه زندگی و رفتارش می‌شود امامت جمعگی، که در آن جمع معنویت و خدمت است. و این همان مغزای مکتب امام(ره) است، به تعبیر رهبری. «جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطه دین و دنیاست» (۱۴/۳/۱۳۸۴)

به این ترتیب او امام جمعه‌ای است که کل هفته را امامت می‌کند. این می‌شود که به تعبیر رهبری: «آقایان محترم! امام جمعه در روز جمعه مردم را امر به تقوا می‌کند با گفتار خود، من می‌گویم شما در روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه مردم را امر به تقوا کنید با رفتار خود.» (۰۵/۵/۱۴۰۱) و خدا رحمت کند مرحوم آل‌هاشم را. او توانست چنین کند. او با حیات خود و زندگی خود عملا تصویر حقیقی یک

به تعبیر رهبری
«امامت جمعه، هم
جنبه یلی الرئی دارد،
هم جنبه
یلی الخلقی...
در نمازهای
غیرجمعه، شاعر
می‌گوید که
«پشتم به خلاق
است و رویم به
خداست»؛
اما در این نماز...
هم رو به خلاق
دارید، هم رو به
خدا دارید



روح‌اله رشیدی :: عضو شورای اسلامی شهر تبریز

عادی‌سازی تصورات و مشهورات ما

احتمالاً امروز نتوانیم ارزش کار حاج آقا را در قامت امام جمعه به درستی درک کنیم؛ چراکه او در شش سال گذشته، بخش بزرگی از تصورات و مشهورات را شکست و بسیاری از ارزش‌های غریب را احیا کرد؛ به شکلی که امروز دیگر بسیاری از کارهای مردمانهٔ مسئولان، امری عادی محسوب می‌شود. این عادی‌سازی را مدیون شهید آ‌ل‌هاشم هستیم.

مثلاً همین که رقابت برای تواضع و فروتنی در برابر مردم را بین گروهی از مسئولان می‌بینیم، یعنی حاج آقا کارش را کرده و ماموریتش را به فرجام رسانده. و مگر رسالتش جز این بود؟ همین‌ها باقیات‌الصالحات است و ذخیرهٔ آخرت.

امام جمعه را ترسیم کرد.

اساساً این چند شهید از این جهت بسیار ویژه‌اند. اگر شهید رئیسی جمع خلوص و معنویت و عقلانیت و خدمت بود و سبک سیاست‌ورزی و عدالت‌خواهی و فسادستیزی خالی از عقلانیت و معنویت را با سبک مدیریتش به چالش می‌کشید، اگر شهید امیرعبداللہیان جمع عزت و حکمت و مصلحت بود و سبک دیپلماسی التماسی و هم دیپلماسی خشک غیرمنعطف را با روش مدیریت خود به چالش می‌کشید و یک دیپلماسی معنوی انقلابی را به چشم می‌آورد، شهید آ‌ل‌هاشم نیز جمع هویت معنویت و خدمت بود و تصویر متداول زنگارگرفته قبلی موجود در ذهن‌ها را به چالش می‌کشید؛ تصویری که ناشی از نفوذ و رسوخ تصویر غربی از معنویت در فرهنگ دینی ما بود. انقلاب اسلامی از این نمونه‌های نو برای دنیای امروز بسیار دارد و شهید آ‌ل‌هاشم نیز یک نمونه ویژه است. او به تعبیر رهبری «تغییر معنای نماز جمعه» را رقم زد؛ یعنی تغییر تصویر موجود در ذهن مردم از عبادت و «از زمانی که به امامت جمعه تبریز منصوب شد این نماز را از یک عمل عبادی صرف به یک عمل جامع عبادی، معنوی، خدماتی و مردمی تبدیل کرد.» (۵/۳/۱۴۰۳)

یعنی توانست آن طرح نرم‌افزاری مکتب امام (ره) و اسلام ناب را در قامت یک امام جمعه در جامعه به چشم آورد؛ طرحی که بسیار جذاب و دوست‌داشتنی است. چنین تغییر معنایی از عبادت، یک اتفاق مهم تمدنی است. این ماموریتی است که حوزه‌های علمیه موظف به آن‌اند. و چه خوش این روحانی صمیمی و مردم‌دار و معنوی، در این جهت درخشید و ستاره‌ای شد که بتوان با نگاه به او صراط مستقیم حضرت امام (ره) را که مسیر اسلام ناب محمدی است، گم نکرد و در آن پیش رفت.

استاد حسن کرمانی :::: استاد خط و آواز ایرانی

از علاقه به عکاسی تا مناجات نامه به خط خوش

||| روایت‌هایی از دوران نوجوانی شهید سید محمد علی آل‌هاشم

در سال‌های حدود ۱۳۵۳ و یا ۱۳۵۴، در مدرسه راهنمایی سردار ملی درس می‌خواندم و با ایشان هم مدرسه‌ای بودم. از طرف مدرسه کلاس‌های فوق برنامه هنری و ورزشی در روزهای پنجشنبه بعد از ظهر دایر بود و بنده هم مسئولیت کلاس آموزش خط را داشتم. آقای آل‌هاشم در آن کلاس حضور داشتند. ایشان خیلی مرتب و تمیزو آراسته بودند و این برخلاف اکثر دانش آموزان آن دوره بود. یادم هست ایشان علاقه خاصی به ادبیات و شعر داشتند. انشایشان در حد عالی بود. بعدها هم که مقارن با دوره جوانی ایشان بود، بارها به حضور استاد شهریار شرفیاب می‌شدند.

اقای آل‌هاشم مناجات‌هایی برای خودشان می‌نوشتند. به احتمال زیاد یک مناجات‌نامه عریض و طویلی همسنگ مناجات‌نامه خواجه عبدالله انصاری نوشته‌اند، که اگر از خانواده و یا فرزندان‌شان کسی به این دست‌خط‌ها دسترسی پیدا کند و چاپ شوند عمق این مناجات‌ها با خط خوش را خواهیم فهمید. خاطره دیگرم درباره علاقه حاج آقا به عکاسی در آن دوران است. آقا در آن دوره یک دوربین معمولی خریده بودند و با آن عکس‌های زیبایی ضبط و بعد از چاپ برایمان نشان می‌دادند. بعدها یکی از دوستانمان هم به این فخره علاقه مند شدند و حاج آقا که متوجه این علاقه شدند، برای ایشان نیز از همان دوربین ابداع نمودند که خاطرهم هست دوست ثالث‌مان مبلغ ۱۰ تومان از این بابت به ایشان پرداخت کردند. بر اثر دیدن عکس‌های حاج آقا بنده هم به عکاسی دل‌بستگی پیدا کردم و پدرم برایم یک دوربین لوبیتل خریدند که ۱۵ تومان در آن دوره هزینه‌اش بود. همچنین یادم هست در آن ایام زمانی آقای آل‌هاشم جزوات کوچک دینی را که والد محترم‌شان چاپ نموده بودند به مدرسه می‌آوردند و بین علاقه‌مندان توزیع می‌نمودند. آن دوران گذشت و ایشان به قم سفر کردند و وارد حوزه علمیه شدند. در سال ۱۳۸۵ در بزرگداشت هنری اینجانب تشریف داشتند و بنده را مورد محبت قرار دادند. در دوران امامت جمعه شهر تبریز هم دوبار در معیت دوستان هنرمند بعنوان عضو شورای سیاست‌گذاری انجمن خوشنویسان در محل دفترشان در باغشمال فرصت دیدار حاصل شد و آخرین دیدار حضوری هم در محل سالن پتروشیمی در روز بزرگداشت استاد شهریار و نکوداشت اینجانب حاصل شد که مورد تفقد آقا قرار گرفتم. روحشان با اولیا الهی محشور باد.

ایستاده بر کرانه‌ها تاریخ

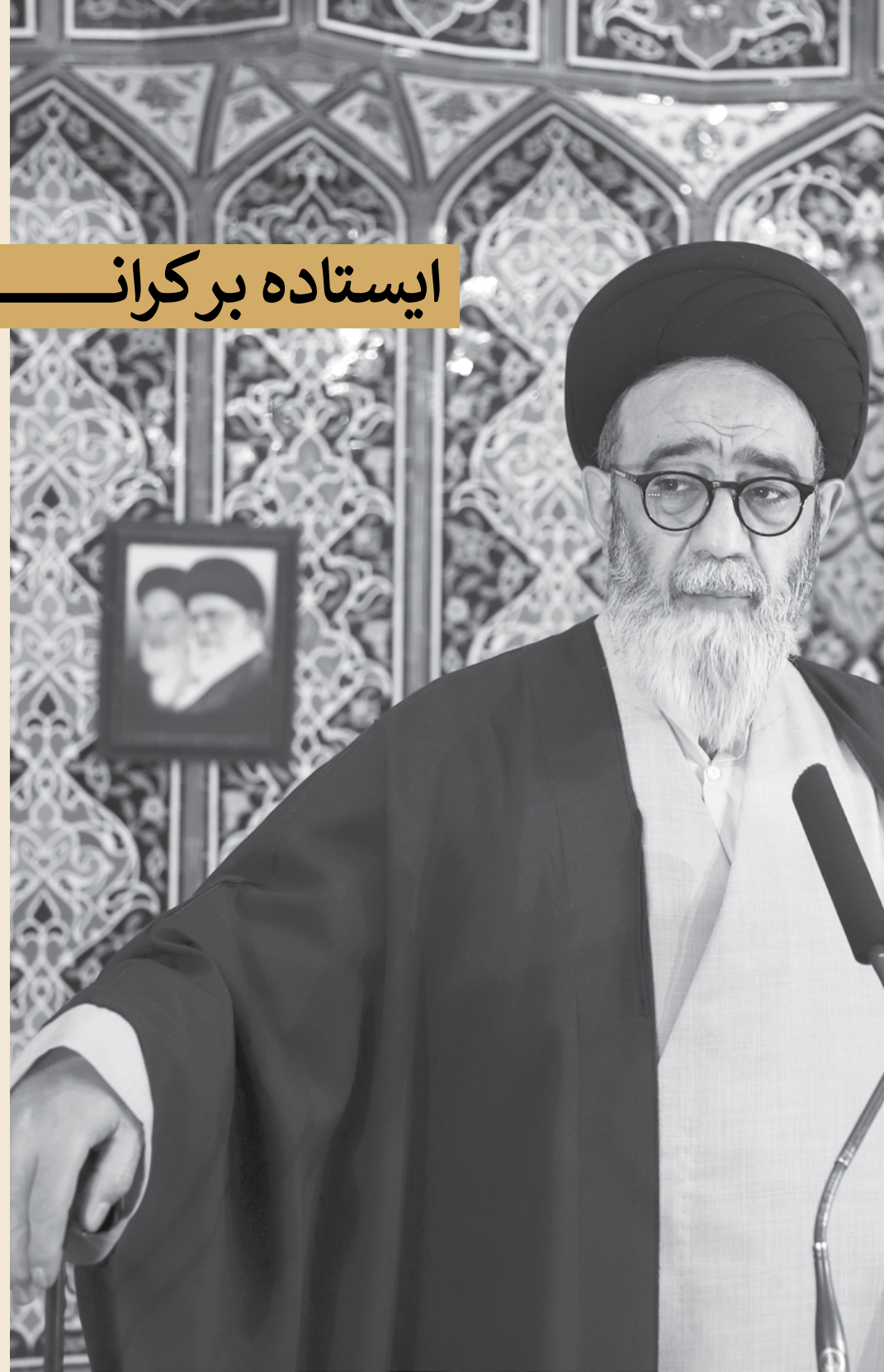
||| سید شریف شهید، نماد عملی حکمرانی مردمی

از اولین روزهای استقرار نظام سیاسی جمهوری اسلامی در کشور، همواره بر مردمی بودن این نظام تاکید شده است و رمز موفقیت حاکمیت در عرصه‌های مختلف در همراهی متقابل مردم و کارگزاران نظام تعریف شده است.

اما با ظهور طیفی از مدیران که قائل به زندگی مرفهانه بودند، بتدریج از میان مردم عادی مهاجرت کردند و سبک متفاوتی از زندگی را برگزیدند، نگاه مردم نیز به مرور به این روش زندگی مسئولین عادت کرد. تا اینکه بعد از گذشت بیش از چهار دهه از عمر این نظام، شهید آل هاشم، فصل تازه‌ای از شیوه مسئولیت را در کشور تعریف نمود. تعریفی جدید از رابطه حاکمیت با مردم.

و البته خاندان معزز آل هاشم، سالهاست که در میان مردم زندگی می‌کنند و ابوی امام جمعه شهید، هنوز هم در محله‌ای متوسط و در منزلی قدیمی روزگار می‌گذرانند و ساده و صمیمی پا به پای مردم گام برمی‌دارند و در مسجد محل، اقامه نماز می‌کنند. موارد متعددی وجود دارد که آیت‌الله سیدمحمدتقی آل‌هاشم فرزندان خود را در استفاده از امکانات دولتی حتی به شکل قانونی منع نموده‌اند.

امام جمعه شهید تبریز با قرار گرفتن در مسیر واقعیت‌های اجتماعی خود را به خیل عظیم مردم می‌رساند و با رفتارهای عملی خود نشان می‌داد که در میان همین مردم عادی است.



وقتی با مردم عادی به نماز جمعه می‌رفت عملاً به مسئولین گوشزد می‌کرد که باید بدون دیوارکشی، در صفوف یکسان با مردم شهر باید نماز بگذارند و صدای مردم این شهر را بشنوند و به حرفهایشان با آغوشی بسیط گوش فرا دهند و انتقادهایشان را پاسخی قانع‌کننده دهند یا انتقادهای را بپذیرند و سبک مدیریتی‌شان را عوض کنند. او با حافظه‌ای قوی تبریز را و مردم و خانواده‌های تبریزی را می‌شناخت. سالها با مردم این شهر مأنوس بود. انگار با مردم شهر هم‌خانواده است و این شناخت نه به جهت جایگاه مسئولیتی کنونی که به لحاظ مردمی بودن و در کنار مردم بودن این خاندان نجیب است و این رفتارها شکاف عاطفی که سالها بین مردم و مسئولین فاصله ایجاد نموده بود را به مهربانی تبدیل کرد و مردمی که همواره وطن و جمهوری اسلامی را دوست می‌دارند، اما شاید گلایه‌هایی دارند، با مسئولین آشتی داد.

با منتقدین و معترضین به وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، به گشاده‌رویی هم‌کلام می‌شد و با زبانی لین، مخاطبش را با رضایت قلبی بدرقه می‌نمود. هیچ‌گاه مانعی در برابر ارائه نظرات و تفکرات گروههای مختلف سیاسی و اجتماعی و فرهنگی موضع سخت‌نداشت. همین تعامل با شخصیت‌های مختلف در این حوزه‌ها، موجب حل و فصل مسائل توسط ایشان می‌گردید.

حضور او در ورزشگاه و بازیهای تراکتور، جلوی سوءاستفاده گروههای معاند را می‌گرفت و جوانانی که شاید به اقتضای سن‌شان، دچار هیجان می‌شدند، به احترام شهید عزیز ما، ادب به جا می‌آوردند و راه بر هرگونه سوءاستفاده می‌بستند. توهین طرفداران تیم‌های دیگر را بر نمی‌تابید و از تریبون نمازجمعه،

قاطعانه خواستار عذرخواهی آنان به آذربایجان و طرفداران تیم تراکتور می‌شد و با درایت و هدایت داهیان، مجال سوء استفاده را از بدخواهان می‌گرفت.

همیشه جویای حال و پیگیر مسائل اصناف و بازاریان تبریز، هنرمندان، ورزشکاران، سریازان، مرزبانان، دانشجویان و همه مردم تبریز بود. وقتی مردم تبریز با سید شهید خاطره شخصی دارند، مشخص می‌شود که لااقل یکبار با این شخصیت نجیب و شریف، هم‌کلام شده‌اند.

وقتی با دانشجویان، صمیمانه هم‌کلام می‌شد و با آنها بر سفره غذا می‌نشست، به همه مسئولان نشان می‌داد دانشجوی فرزند خوب ما است و باید پدران حرفش را شنید و راهنمایی‌ش نمود، چرا که جامعه فردا را به همین جوانان خواهیم سپرد. وقتی به جای بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌های مکرر و فارغ از قراردادهای مرسوم حفاظتی و امنیتی سوار وسائط نقلیه عمومی می‌شد خطر آلودگی هوا را بصورت عملی به مدیران یادآور می‌شد.

توسعه و تعالی فکری ایشان با حمایت و پیگیری مسائل شرکت‌های دانش‌بنیان، تماس تلفنی و تبریک به نفرات برگزیده کنکور و یا تبریک کسب رتبه‌های برتر اساتید دانشگاه‌ها در رویدادهای علمی جهانی، جنبه عملی پیدا کرده بود.

با اقامه نماز بر پیکر استاد اسفندیار قره‌باغی در روز جمعه و محل مصلا، معرفی کتاب، حضور در سالن سینما و تئاتر و توصیه به مردم، بازدید از نمایشگاهها و حضور در رویدادهای هنری، معرفی ادبا و شعرا و هنرمندان، امامت جمعه و نمازجمعه را از محل و مسئولیتی برای عمل به مناسک عبادی به محل و مسئولیتی فرهنگی تبدیل نمود.

بدون مانع!!

در سال ۹۶ من معاون اداری مالی بنیاد شعر و ادبیات داستانی ایران بودم. آن سال قرار بود اختتامیه جشنواره بین المللی شعر فجر را در شهر تبریز برگزار کنیم. چند روز قبل از مراسم به اتفاق مهدی فزلی که مدیرعامل بنیاد بود، برای هماهنگی‌های اولیه، عازم تبریز شدیم. با مسئولان فرهنگی شهر جلساتی برگزار کردیم و قرار و مدارها را گذاشتیم. وصف آیت الله آل هاشم را زیاد شنیده بودیم. به نظرم رسید که از ایشان هم برای حضور در این مراسم دعوت کنیم.

علما معمولاً به حضور در جشنواره‌های هنری به دلیل وضعیت خاص برخی از شرکت کنندگان و صحبت‌هایی که رد و بدل می‌شود، رغبتی نشان نمی‌دهند. راستش خیلی امیدوار نبودیم که ایشان این دعوت را قبول کند.

امام هر روز این شهر، مکارم اخلاقی را که پایه دین است نه با سخنرانی در منابر که با رفتار عملی خود معنا می‌کرد. با مردم از هر قشر و فکر و عقیده‌ای با ادب برخورد می‌کرد و مهربانانه به حل مسائل و مشکلات آنان همت می‌گماشت.

ایام کرونا، روزهایی بود که امام هر روز شهر، امام بودن را با رفتارهای عملی خود و پیگیری مشکلات بوجود آمده برای مردم، اصناف و کسبه، تفقد از مدافعان سلامت و صدها مورد دیگر، به همه ما معنا نمود.

هویت و تاریخ تبریز را صمیمانه دوست می‌داشت و تلاش می‌کرد این حوزه را از گزند و آسیب دور نگه دارد.

خطر خشکی دریاچه ارومیه را نه با مکاتبات مرسوم اداری که با زیان مردم مطالبه می‌کرد. از محیط زیست می‌گفت و حل مشکل ترافیک را خواستار می‌شد. حتی بخش مهم سخنان ایشان در دیدارهای سالانه با رهبر انقلاب، به مطالبات مردم اختصاص می‌یافت.

او در عین نمایندگی ولی فقیه، به معنای واقعی، نماینده مردم و صدای رسای مردم در برابر مسئولین بود. او منش و روشی را در جامعه نهادینه کرد که ارزش‌های حکمرانی مردمی را احیا نمود. ارزشهایی که سالها غبار فراموشی گرفته بود.

امام جمعه محبوب و معتبر ما، کاری سترگ در تبریز به انجام رساند. وفاق و آشتی جریان‌های سیاسی، فکری، اجتماعی و فرهنگی در این شهر.

او امام هر روز شهر بود. در شادی و عزای مردم شریک بود. حال سید شریف شهید، برکرانه تاریخ این مرز و بوم ایستاده و نظاره‌گر مردم و مسئولینی است که باید سیره عملی او را در متن زندگی فردی، اجتماعی و مدیریتی خود، سرلوحه قرار دهند.



داخل اتاق سلام و علیکی کرد و گفت با حاج آقا قرار ملاقات داریم برای همین وقت.

او هم با احترام برخاست و دری را باز کرد و ما را به اتاق بزرگتری که کفش موکت بود و چند صندلی دسته دار به جای میل دور تا دورش بود، راهنمایی کرد. هنوز درست جاگیر نشده بودیم که درب اتاق دوباره باز شد و حاج آقا با لبخند و سلام و خوش آمد گویی وارد شد. دست دادیم و روبوسی کردیم و با اشاره اش نشستیم.

مهدی قزلی از اخلاف ترک زبانان گفت و خودش را معرفی کرد. من را هم، که البته هیچ سابقه و لاحقه‌ای از ترکی نداشتم. حاج آقا لبخندی زد و گفت: اشکالی ندارد! و همه خندیدیم. رفتار ایشان اجازه نداد جلسه حالت خشک و رسمی به خودش

موضوع را با حامد خسروشاهی (فعال فرهنگی و رسانه‌ای تبریز) که از دوستان است و در جلسات همراهی مان می کرد، مطرح کردیم. دم دمای غروب بود. حامد همان لحظه گوشه موبایلش را در آورد و شماره‌ای را گرفت. یکی دو تا زنگ بیشتر نخورد که مخاطب جواب داد. تصور من بر این بود که دارد با مسئول دفتر حاج آقا هماهنگ می کند. صحبتش که تمام شد، گفت: «حله! بعد از نماز بریم پیش حاج آقا!» گفتم: «حالا نریم اون جا بگه حاج آقا رو پیدا نکردم باهاش هماهنگ کنم؟» حامد پرسید: «کی این حرف رو بزنه؟» گفتم: «همین مسئول دفترش دیگه!» گفت: «مسئول دفتر؟! من با خود حاج آقا داشتم صحبت می کردم.» گفتم: «ای والله! داش حامد با بزرگان تماس می گیری!» گفت: «این طور نیست. تقریباً خبرنگاری در تبریز نیست که شماره حاج آقا را نداشته باشه.»

بعد شروع کرد به تعریف از خصوصیات آیت الله آل هاشم، از مردمی بودنش و از این که از وقتی آمده، خیلی از جوان‌ها را جلب نماز جمعه کرده و ...

از محلی که نماز خواندیم تا دفتر آیت الله راهی نبود. پیاده شروع کردیم به قدم زدن. در مسیر حامد برای مان محدوده حفاظتی و امنیتی ائمه جمعه قبلی تبریز را نشان می داد که دیگر اثری از موانع و حفاظها و نیروهای انتظامی و امنیتی در آن جاها نبود. از کنار یک میدان گذشتیم و درست آن طرف میدان مقابل یک در چوبی ایستادیم و آیفون تصویری را فشردیم. در باز شد و سه نفری وارد شدیم. بدون هر گونه گیت و بازرسی، کفش‌هایمان را داخل جا کفشی گذاشتیم و وارد یک هال کوچک شدیم. هنوز کسی به استقبال مان نیامده بود. حامد به دفتر آشنا بود و درب یکی از اتاق‌ها را باز کرد و با فرد

بگیرد. ما که در برابر مردم تبریز که عاشقانه دوستش داشتند، کارهای نبودیم ولی به حسرت شهرهای خودمان که امام جمعه‌هایش را فقط در روزهای جمعه و فقط از پس نرده‌های امنیتی می‌شود دید، از حاج آقا تشکر کردیم.

سید بی هیچ تکلفی گفت: «من کاری نکرده‌ام. من در تمام مدت زندگی‌ام همین سبک و سیاق را داشته‌ام. شما فکر نکنید از زمانی که امام جمعه تبریز شده‌ام این کارها را می‌کنم. آن زمان که رییس عقیدتی سیاسی ارتش بودم هم روالم همین بود. چقدر در سرما و گرما پشت در پادگان‌هایی که سرزده می‌رفتم برای سرکشی، توسط دژیان معطل می‌شدم تا با مافوقش هماهنگ کند و چه بسیار مافوق‌هایی که باورش نمی‌شد که آل هاشم آمده باشد و به دژیان دستور می‌دادند نگاهش دار تا خودمان بیاییم، ببینیم چه کسی است که خودش را جای ایشان جا زده. و وقتی با من مواجه می‌شدند، قبل از این که مافوق‌ها و دژیان‌ها ابراز شرمندگی کنند، من صورتشان را می‌بوسیدم و ازشان تشکر می‌کردم که به وظیفه‌شان درست عمل کرده‌اند.»

و ادامه داد: «این کارها هزینه‌ای ندارد، بودجه نمی‌خواهد که هیچ، تازه در هزینه‌ها هم صرفه جویی می‌شود. مردم دوست دارند مسئولان را بین خودشان ببینند. حالا در بین مسئولان ممکن است چند نفری باشند که جانشان در خطر باشد، حساب آن‌ها جداست ولی عمده مسئولان مشمول چنین حساسیتی نیستند.»

حاج آقا حرف می‌زد و من شیفته و مسحور چهره نورانی و بیان شیرین فارسی آمیخته با ته لهجه ترکی‌اش بودم. و چقدر در آن لحظات این مصرع حافظ در ذهنم رژه می‌رفت که: ترکان پارسی گوی، بخشندگان عمرند.

وقتی از ایشان برای شرکت و سخنرانی در آیین اختتامیه جشنواره شعر فجر دعوت کردیم با روی باز پذیرفت و از خاطراتش با شه‌ریار برایمان گفت و شیرین گفت و خندید و خنداند. مهدی فزلی وقتی اوضاع را مناسب دید، یک درخواست دیگر هم از حاج آقا کرد: «حاج آقا! می‌خواستم خواهش کنم اگر ممکنه، در نماز جمعه این هفته به برگزاری این مراسم هم اشاره‌ای بفرمایید و مردم را هم دعوت کنید در این برنامه شرکت کنند.» حاج آقا با خنده دستش را روی چشمش گذاشت و گفت: «چشم! این کار را هم می‌کنم. امر دیگری هم دارید؟! مهدی خودش را جمع کرد و گفت: «جسارت ما رو ببخشید، ما مهمان شمایم و هر گلی بزیند بر سر تبریز زده‌اید!» و باز سید خندید و ملاحظت کرد.

آن روز گذشت، خطبه‌های نماز جمعه تبریز را دنبال کردم، به وعده‌اش وفا کرد و در مراسم اختتامیه هم از اول برنامه حضور یافت و تا اواخر کار هم نشست. هم تشویق کرد و هم با هنرمندان گرم گرفت. بعضی از هنرمندان با حاج آقا درگوشی مطالبی را نجوا کردند و او به آرای سر تکان داد.

از آن روز ۵-۶ سال گذشته است و وقتی در ۳۰ اردیبهشت آن خبر ناگوار رسید و من که فقط یک بار از نزدیک با حاج آقا هم کلام شده بودم، گویی استادی چندین و چند ساله را از دست داده باشم، شانه‌هایم خم شد و دلم لرزید و با یاد آن صفا و نورانیت اشکم جاری شد.

من نویسنده نیستم. اگر دیدید کلمه «حاج آقا» در این متن زیاد به کار رفته است، به این دلیل است که طنین صدای آن مرد جستجوگر در جنگل‌های مه‌آلود ارس‌باران هرگز از ذهنم کنار نرفته است: «حاج آقا! حاج آقا! هارداسان؟!»

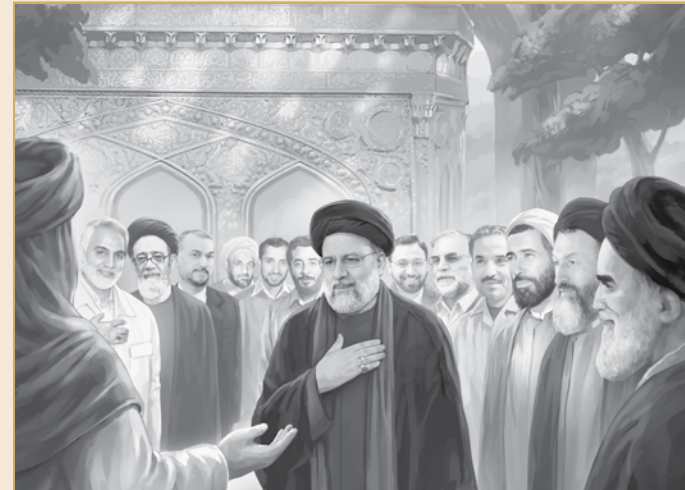
یارالی جسمیوه جانیم قوریان
پیکرین قان ایچینده پیدا دی
آه مکشوف روضه دیر او بدن
نه بدن دیر کی اریا اریا دی...»

ای شهادت چقدر شیرین است
پرکشیدن به سوی تو آری...
هیچ شوقی در این جهان ما را
غیر پرواز در هوای تو نیست
دیده ای که حسین را دیدی...
تا کجا ها تو را شهادت برد؟
چشم واکن که هیچ پرزدنی
مثل پرواز چشم های تو نیست

دل سپردم مرا شهید کنی
به رضایی که در رضای تو هست
کنده ام دل ز هر چه غیر از تو
که رضایی به جز رضای تو نیست

آه ای پیکر به خون خفته،
آه ای حرف های ناگفته،
چشم بر راه این خیر هستم
که بگوپی عزا، عزای تو نیست...

تو نباید شبیه ما باشی!
وقت آن بود روسپید شوی
حق تو بود تا شهید شوی...
مرگ در قامت رسای تو نیست...



حاج آقا هاردا سان؟

امیر حسین دوست زاده

آه ای سرو سرکشیده به عرش
مرگ در قامت رسای تو نیست
ای شهید به خون وضو کرده
خاک تاریک سرد جای تو نیست

کربلایی دگر به پا شده است
با شهیدان راه خونینت
گرچه هیچ اتفاق، آه حسین
مثل غوغای کربلای تو نیست

«حاج آقا هاردا سان؟... بیری سسلیر
البیر کار مشکله دوشدی
یارالی جسمیوی کی گوردی هامی
یا حسین یا حسین دیله دوشدی

آيت الله آل هاشم به مثابه الگوى فقه سياسى

نخستين بار ارسطو بود که بين حيات سياسى و حيات طبيعى انسانها تفاوت ملموسى را تبين نمود. اين تفکيک و شقاق بعدها در علوم سياسى و اجتماعى مبنايى شد براى شکل گيرى بخش مهمى از نظريات و اندیشه هاى سياسى. در واقع بعد اين تفکيک يک سؤال فلسفى مهم طرح شده بود که آيا حيات هاى طبيعى انسانها بر سازنده سياست ها است و يا حيات هاى سياسى است که حيات هاى طبيعى را تعين مي بخشد؟ اما در عالم اسلام، فارابى نخستين فيلسوفى (شيعه اثنى عشرى) بود اين تفکيک را طرح نموده و طبق مدل اندیشه اسلامى در صدد ارائه طريق برآمد.

او در طرح مدينه فاضله و نقش عقل فعال (روح الامين) بذر يک ترکيب فلسفى-سياسى را کاشت. در طرح فارابى، هر دوى اين حيات ها مهم در نظر گرفته شده اند و حيات يکى بدون ديگرى بى معنا است. اين نگاه بعدها در فقاہت شيعى نيز بازتوليد مى شود و در تبين الگوى فلسفه سياسى شيعه نقش ايفا مى کند. براى فهم بهتر مساله ميتوان از نقش عرف در اجتهاد سخن به ميان آورد. عرف هرچند در شيعه مانند اهل سنت از منابع مستقل اجتهاد نيست اما در سه حوزه تبين موضوعى حکم، تنقيح ظهور الفاظ و استنباط حکم شرعى نقش اساسى ايفا مى کند. نکته بر سر همين عرف است که معنائى جز عقول مسلمين ندارد و سرنگ بسيارى از ايده هاى حکمرانى در جهان



در معرکه عشق، به سادات رسیدیم...

در آینه تو به مباحث رسیدیم
از هم نفسی با تو به آیات رسیدیم
گفتی که بباریم از اعجاز روایات
با بارش یک ریز روایات رسیدیم
بی واسطه در هُرم نگاه تو نشستیم
از سمت قنوتت به مناجات رسیدیم
از دامنه ذکر حدیث رخ ساقی
ما نیز به شرحی عبادات رسیدیم
در اصل، تو توحید مجسم شده بودی
ما از نفحات تو به آن ذات رسیدیم
از عطر عبای تو گرفتیم شمیمی
تا قله ادراک به کُرّات رسیدیم
از آتش و مه، روی به خورشید کشانیدیم
چشمان تو را تا به سماوات کشیدیم
در بین تمامی بشر، چشم دواندیم
در معرکه عشق، به سادات رسیدیم

است. حال اگر به اندیشه سیاسی اسلامی برگردیم و بر اساس اصل این همانی سیاست و دیانت (فقاہت) سخن بگوئیم، استنباط نظر عرف، نه تنها یک الزام مهم و اساسی برای اجتهاد، بلکه یک مزیت مهم برای حکمرانی است. در این بستر است که فقیهی مانند آیت الله آل هاشم نه به مثابه یک فرد بل در قامت یک الگو و پدیده ظهور می یابد. وی در بدو ورود به کارزار رسمی حکمرانی (نماینده ولی فقیه نماینده عالی ترین تراز حکمرانی در استان هاست) توانست در کوتاه مدت تحولی را در خود امر امامت جمعه ایجاد نماید. بسط امامت جمعه به روزهای هفته، رها کردن جایگاه امامت جمعه از نقش های کلیشه ای بود به نفع ارتقای جایگاه فقیه به امام جماعت. یعنی جایگاه راهبر همه جانبه حیات طبیعی و سیاسی مردمان استان. از میان برداشتن میله های جداکننده مردم عادی از مدیران حکمران در نماز جمعه، استعاره ای بود از میان برداشتن مرزها، مرزهایی که هر چند ناخودآگاه در جامعه وجود دارد اما حذف نمادهای آن می تواند طلیعه ای باشد از ظهور یک تراز جدید در سیاست. من بخش مهمی از این تحولات را در درک درست ایشان از عرف می دانم. دلیل آن هم مشخص است. وقتی با مردم و مثل مردم زندگی می کنی، لابد شناخت واقعی تری از ایشان داری و این همان نکته مهمی است که باید آن را حلقه مفقوده حکمرانی امروزی دانست. مردمی بودن، با مردم زیستن و برای مردم زیستن در شادی و غم هایشان بخشی از فرایند فعال نگه داشتن سنسورهای شناخت جامعه است که دست فقیه را برای سیاست و اجتهاد باز نگه می دارد. کوتاه سخن آنکه، آل هاشم به مثابه الگویی است برای همه کسانی که دل به فقاہت شیعه دارند و می خواهند برای تحقق مدینه فاضله حکمرانی مطلوب را اعمال کنند.



آقای آل هاشم

مهدی نعلبندی :::: فعال فرهنگی هنری

شهیدانه زیست و شهید شد

تشییع پیکر شهدای خدمت در تبریز حماسه مردم این شهر بود در همراهی با انقلاب اسلامی و قدردانی از خدمت و صداقت. مردم تبریز برای شهید ریسی، شهید آل هاشم، شهید امیرعبداللهیان، شهید مالک رحمتی و دیگر شهدای سانحه سقوط بالگرد در ورزقان تشییعی باشکوه و بی نظیر را رقم زدند. شهدا رفتند تهران و با آنان وداع شد در مصالای تهران حضرت آقا بر پیکرها نماز خواندند و تشییع باشکوه دیگری در تهران و قم رقم خورد. پس از آن شهید ریسی در بیرجند و مشهد، شهیدان امیرعبداللهیان و موسوی در شهر ری، شهید آل هاشم در تبریز و شهید رحمتی در مراغه تشییع باشکوه شدند و حماسه حضور آینه در آینه تکرار شد.

مردم تبریز امام جمعه محبوب و مردمی شان را دوست داشتند. سومین امام جمعه شهید تبریز، دست یافتنی بود. او جواندوست بود و جوانان نیز ایشان را دوست داشتند. و این بای بسم الله گام دوم انقلاب بود. آقای آل هاشم وقتی از تهران آمد با خودش اخلاق و محبت آورد و همین سبب ساز شد که مردم دوستشان بدارند. مردم، او را در روزهای سخت در کنار خود دیدند از سریالایی ایده لو تا بازار تبریز. او شهیدانه زیست و شهید شد. شهید قلب تاریخ است و در قلب مردم جای دارد.

می دانم شهید می شوم...

||| متن کامل وصیت نامه امام جمعه شهید تبریز |||

بسم الله الرحمن الرحيم
«اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله
و اشهدانّ علياً ولى الله»
با سلام به حضرت ختمی مرتب محمد (صلی الله
عليه وآله وسلم) و با سلام به حضرت بقیةالاعظم
امام زمان (عج) و نایب بر حقش حضرت آیه اله
العظمی امام خامنه‌ای مدظله‌العالی و روحی له الفدا
و با سلام و درود به روح مطهر بنیان گذار جمهوری
اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره و با
سلام و صلوات به ارواح طیّبه شهیدان انقلاب
اسلامی و جنگ تحمیلی و مدافعین حرم و با آرزوی
صبر و استقامت برای خانواده معظم شهداء
سخن‌انم را به شرح زیر آغاز می‌کنم:



می دانم شهید می شوم؛

اینجانب سید محمدعلی آل هاشم فرزند سید محمدتقی در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل بودم که بعد از شهادت شهید محراب حضرت آیت الله مدنی قدس سره و در اوائل ورود حضرت آیت الله ملکوتی (ره) به تبریز به امر نماینده محترم امام در آذربایجان و امام جمعه تبریز و با الهام گرفتن از رهنمودهای ابوی گرامی و برادر بسیار ارجمند مرحوم جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای افسری بنا به وظیفه شرعی در تبریز مشغول خدمتگزاری به اسلام و مسلمین شدم و از سال ۷۲ در تهران و با هزاران مشکل و دوری از خانواده و چندین بار خانه بدوش شدن به خدمت ادامه داده و بر این خدمت به درگاه ایزد منان شاکرم و از سال ۸۸ (۲۸ تیرماه) به عنوان نماینده مقام معظم رهبری و رئیس سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران از سوی معظم له منصوب شدم که به لطف الهی موفقیت خوبی داشتم، تا اینکه علی رغم میل باطنی خود از تاریخ ۱۳۹۶/۳/۱۰ به امر ولی امر مسلمین به عنوان نماینده ولی فقیه در استان آذربایجان شرقی و امام جمعه تبریز منصوب و تاکنون موفقیت هایی در این حوزه داشته ام.

خدایا تو شاهی که در مدت خدمتگزاری اگر خیری به اسلام نرساندم سعی نمودم ضرر نرسانم و این را به طور حتم اعتراف می کنم که سعی بر این داشتم کسی به جهت اعمال و رفتار و کردار من به روحانیت بدبین نباشد.

فلذا به موجب دستور شرعی مقدس اسلام وصیت می کنم: می دانم شهید می شوم که آرزوی دیرینه خودم می باشد در این صورت سه سید شهدای محراب تبریز خواهد بود.

به هنگام دفن، حتی الامکان از کفنی که در کربلا خریداری و به حرم مطهر سالار شهیدان حضرت امام حسین (ع) متبرک نموده ام، استفاده شود.

و دیگر اینکه اگر روزی بنده در راه اسلام به درجه شهادت نائل آمدم، لاقبل به جهت امامت جمعه، وصیت نامه مرا در نماز پر شکوه و دشمن شکن جمعه قرائت نمایند، خدایا به آرزوی خودم برسان، خدایا تو بهتر می دانی من حتی بهنگام زیارت هشتمین امام شیعیان در مشهد مقدس و زیارت حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در کربلا، برای خود آرزوی شهادت در راه اسلام را داشتم تا هم برای خود توشه ای اخذ نمایم و هم اینکه اگر زنده بودم به اسلام نفعی نداشت بلکه شهادتم باعث ترویج اسلام باشد.

ولی خدایا باز عرض می کنم اگر لیاقت این مقام را دارم به زودی به آرزویم برسان، با اینکه در طول حدود ۳۰ ماه تلاش در زمان جنگ و در جبهه های حق علیه باطل، بارها از کنار شهادت گذشتم ولی نصیب من نشد، به قول شهید محراب حضرت آیت الله مدنی (ره) من از خدا هرچه خواستم عنایت فرموده ولی شهادت به من نائل نکرد که بالاخره او هم به آرزوی دیرینه خود رسید، روح مطهر او و ارواح تمامی شهدا و مخصوصاً شهید محراب حضرت آیت الله قاضی طباطبائی (ره) شادباد.



بلی خدایا اگر بنده در حین سخنرانی می‌گفتم که اگر لیاقت شهادت را دارم این مقام را به من عنایت فرما، بحق می‌گفتم و از صمیم دل بیان می‌کردم و اگر می‌گفتم در راه اسلام و در راه انقلاب و در مسیر امام و مقام معظم رهبری روحی له الفداء که همان راه اسلام است اگر مالمان را از دست ما بگیرند، جان خود را از دست بدهیم، حتی ما را تکه‌تکه کنند، روحمان هم به‌خاطر آن عهد و پیمانی که با امام و مقام معظم رهبری بسته‌ایم خواهد گشت؛ «تا خون در رگ ماست، هدیه به رهبر ماست» درست می‌گفتم.

رهبر، افسوس که یک جان دارم؛

و، اما ای رهبر عزیز، اگر روزی خداوند متعال توفیق شهادت عنایت فرمود فقط در حق شما یک افسوس خواهم خورد و آن اینکه رهبر افسوس که یک جان داشتم و یک بار جانم را فدا کردم، ای کاش هزاران جان داشتم و هزاران بار جانم را فدای اسلام و رهبری می‌کردم و بالاخره باز عرض می‌کنم چطور می‌شود دوستانی مانند حسین حسین‌پور توانا، میرزا کریم عبداللہی، میرزا یونس عاقل نهند، میرزا محمدتقی عبدی قویدل، مجید، حبیب و عزیز محمد خانلی، مهدوی(خانی) و مجید احمداوغلی و غیر هم شهید بشوند و ما بمانیم، پروردگار ما را بزودی به شهدای اسلام ملحق فرما.

آمریکا به جهت جلوگیری از صدور انقلاب به منطقه آمده است؛

و، اما ای ملت مسلمان وای برادران و خواهران حزب‌اللہی و همشهریان تبریزی چندکلمه‌ای با شما سخن

بگویم در هر جا و در هر مقامی که هستید، آن مسئولیت سنگینی که در قبال شهدای اسلام دارید به نحو احسن انجام وظیفه نموده تا توطئه‌های داخلی و خارجی مخصوصاً شیطان بزرگ امریکای جهان‌خوار و اسرائیل غاصب نابود و خنثی شده و در نزد خدا و خلق خدا روسفید باشید، از جمله وظایف سنگینی که امت حزب اله در این موقعیت حساس کشور دارند وحدت خود را حفظ کرده و در تبعیت از ولی فقیه زمان و پیروی از راه امام(ره) و حفاظت از خون‌های شهدا، دریغ نکنند، دشمن بی‌جهت به میدان نیامده است، آمریکا به جهت براندازی نظام مقدس جمهوری اسلامی و جهت جلوگیری از صدور انقلاب اسلامی به بهانه مبارزه با تروریسم به منطقه آمده است، یک روزی افغانستان را با خاک و خون یکسان نموده و روزی ملت مظلوم عراق را تحت فشار قرار می‌دهد و یک روز جمهوری اسلامی ایران را محور شرارت می‌نامد و لکن هدف اصلی آمریکا از حضور در منطقه خلیج فارس، در مرحله اول جهت جلوگیری از صدور انقلاب اسلامی ایران است؛ و در مرحله بعدی حضور و تسلط به منطقه است و همین‌طور تسلط به نفت منطقه است و هر کشوری که نفت دارد آمریکا با آن کشور دشمن بوده و هست و خواهد بود و همین‌طور به جهت حمایت و پشتیبانی از اسرائیل غاصب به منطقه لشکرکشی می‌کند، پس بیایید با وحدت کامل و به دور از اختلاف سلیقه‌ها، همه در مقابل دشمن یک حرف بزنیم و هم صدا باشیم و از فرامین مقام معظم رهبری اطاعت کنیم تا دشمن مأیوس شود.

اگر بخواهید بدون حضور روحانیت حرکت کنید، بالآخره دیر یا زود به انحراف کشیده می‌شوید؛

و سخن دیگر با امت حزب الله، حضور گسترده در مراسم مذهبی مخصوصاً نماز عبادی سیاسی جمعه و شرکت در مراسم هیئت‌های عزاداری فراموش نشود، سعی نمایید در هیئت‌های عزاداری همیشه حضور فعال داشته باشید چرا که هر چه داریم از ائمه علیهم‌السلام هست، گرچه من به طور مرتب توفیق شرکت در هیئت‌های عزاداری را نداشتم، اما همیشه آرزو داشتم بهنگام رفتن از این دنیا، هیئتی و حسینی از دنیا بروم.

و، اما هیئت‌های عزیز از روحانیت فاصله نگیرید و همیشه در هیئت‌های عزاداری از وجود روحانیت استفاده نمایید و اگر بخواهید بدون حضور روحانیت حرکت کنید بالاخره دیر یا زود به انحراف کشیده می‌شوید، پس همیشه با روحانیت باشید و در نمازهای جماعت پشت سر روحانیون نماز گزارید و برای طول عمر مقام معظم رهبر و مراجع تقلید و موفقیت حوزه‌های علمیه و برای تعجیل در فرج امام‌زمان (عج) دعا نمایید و ضمناً سعی کنید هیئت‌های خود را به هنگام برگزاری نماز جمعه تعطیل نموده و در نماز جمعه شرکت فرمائید. اما مسؤولان محترم ادارات و نهادها و مسؤولان محترم لشکری و کشوری با آرزوی موفقیت برای شما برادران عزیز در این مسؤولیت‌های سنگین شما را توصیه می‌کنم، به‌خاطر خون‌های ریخته شده شهدای اسلام، کارتان برای خدا انجام دهید و غیر خدا را در نظر نگیرید و در محیط کار از طرف‌داری یک شخص و گروه و از سیاسی‌کاری و باندبازی و تملق و چاپلوسی دوری نمایید و برای این مردم محروم و زحمت‌کش خدمت نمایید و بر کسی منت نگذارید و بر این خدمت افتخار کنید که به بهترین خلق خدا خدمت می‌کنید.



سخنی با پدر بزرگوارم

خدایا پدرم را که من نتوانستم حقّ پدری را در حقّ ایشان ادا کنم و نتوانستم به جهت عدم رضایت ایشان در معرفی حضرت ایشان به آحاد مردم عزیز تلاش نمایم، صحت و سلامتی و طول عمر عنایت فرما و این پدر مهربان را در صف پدران شهدا قرار ده. پدری که از سرتاپا تقوی بود و همه کارهایش را برای خدا انجام می‌داد، چقدر به مستمندان و مستضعفان و در رسیدگی به امور روحانیون تلاش می‌نمود، ما در طول ۴۰ سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نتوانستیم ایشان را برای انجام حجّ تمتّع و یا حجّ عمره اعزام کنیم.

همیشه می‌گفتند من حدود ۵۶ سال قبل برای حجّ تمتّع مشرف شده‌ام و یک‌بار هم سه سال قبل از پیروزی انقلاب به عمره مشرف شده‌ام، فلذا کفایت می‌کند.

پدرم از مقام معظم رهبری و ولی امر مسلمین مدظله‌العالی وکالت در امور حسبیّه داشتند حتی یک‌بار هم اجازه انتشار اجازه‌نامه‌ای که از مقام معظم رهبری داشتند، ندادند و اظهار می‌داشتند خدای ناکرده اگر اجازه‌نامه فوق را به کسی نشان دهیم، احساس می‌شود که می‌خواهیم در تضعیف نماینده محترم ولی فقیه در استان قدم برداریم و چقدر در تقویت نمایندگان محترم ولی فقیه در استان قدم برمی‌داشت و در برابر نمایندگان محترم ولی فقیه استان متواضعانه برخورد می‌کردند، پدر بزرگوار از چندین نفر از بزرگان حوزه‌های علمیه و مراجع تقلید اجازه اجتهاد داشتند، اما اجازه انتشار آنها را بماندادند و اظهار می‌کردند در زمان حیاتم راضی نیستم در این مورد با کسی مطرح نمایم.

تا دیروز فرزند من بودید، از امروز پدر من

در مورد ولایت‌مداری ایشان باید عرض کنم، مثال‌زدنی بودند برای نمونه: به هنگام صدور حکم نمایندگی مقام معظم رهبری خدمت معظم له شرفیاب شده بودم، حضرت آیت‌الله محمدی گلپایگانی عرض کردند؛ آقا مستحضرید که ابوی آقای آل‌هاشم امام‌جمعه موقت تبریز هستند؟ آقا فرمودند بلی در جریان هستم شما کاری نداشته باشید خودشان کنار می‌آیند و بنده بعد از استقرار در تبریز موضوع فوق را به عرض ابوی محترم رساندم، ایشان فرمودند تا دیروز شما فرزند من بودید ولی بعد از صدور حکم مقام معظم رهبری مدظله‌العالی شما هم فرزند من هستید و هم پدر من، هر طور صلاح دیدید همان را عمل می‌کنیم، آری این است معنی ولایت‌مداری.

مادر، برای من گریه نکن؛

خدایا مادرم را در صف مادران شهدا قرار بده.

مادر عزیزم در فراق من هیچ ناراحتی از خود نشان مده و استقامت داشته باش، البته شما بهتر می‌دانید که درس استقامت را باید از مادران شهدا یاد گرفت برای نمونه در زمان جنگ تحمیلی بهنگام مراسم تشییع‌جنازه شهید احد کمالی در وادی رحمت بودم، مادر شهید کمالی پیکر پاک و مطهر فرزندش را خود داخل قبر کرد و پس از دفن نقل پاشید و در جدائی من برایم گریه نکن که دشمنان انقلاب از این کار سوءاستفاده می‌کنند ولی خواستی گریه کنی برای شهدای کربلا و سرور شهیدان ابا عبدالله الحسین (ع) گریه بکن و این را نیز اعلان کن که برای چه کسی گریه می‌کنی.

برادران و خواهرم

خدایا برادران و خواهرم را در صف عباد صالحین قرار بده و، اقای برادران مهربانم سید محمدحسن و سید محمدحسین شما را توصیه می‌کنم که از برادر مریضم سید محمدرضا مواظبت کنید در نگهداری ایشان سعی و کوشش نمایید که خداوند پاداش خواهد داد.

همسر عزیزم

از خداوند متعال برای تو نیز آرزوی صبر و استقامت می‌نمایم و اگر توفیق شهادت نصیبم شد، تو نیز باید افتخار کنی که همسر شهید هستی، درست است که در فراق دخترم سمیّه السادات و پسر سید علی دیدم که چقدر ناراحت شده بودی، اما همیشه صبر پیشه قرار ده.

دوستان عزیز و همکاران گرامی تبریز و تهران

اگر از برخوردهای اداری من ناراحت شدید مرا حلال کنید، البته قصد بدی به کسی نداشتم و خداوند متعال توفیقی داده بود که در طول خدمتم برای همه خوبی کردم و برای هیچ‌کس بدخواه نبوده و بدی نکردم و مطمئنم برای کسی به جز خوبی قلم و قدم بدی بر نداشتم و اگر کسی بدگوئی کرده و در حق من بدی نموده است سعی کردم با خوبی کردن، بدی او را به خودش برگردانم، خوشبختانه بدی‌ها را به‌زودی فراموش می‌کردم. فلذا به فضل پروردگار و با استعانت از درگاه الهی و امیدوار به رحمت خداوند متعال و با اعتقاد به حکمت داور اصلی جهان که خود ناظر است، هر کسی بدی کرده و یا بدگوئی نموده، اگر به‌خاطر شخص من بوده، می‌گذرم و می‌بخشم و



لکن اگر به خاطر اسلام و انقلاب و روحانیت به من بدی کرده باشند، نخواهم گذشت و عفو و حلال نمی‌کنم و آنها را به خدای بزرگ می‌سپارم که به طور یقین خداوند متعال نیز ناظر بر اعمال است.

استفاده شخصی از امکانات بیت‌المال را بر خود حرام کرده بود؛

مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه‌ای دام‌ظله العالی و پدر بزرگوار حضرت آیت‌الله آل‌هاشم و دوستان و همکاران گرامی و فرزندانم جهت اطلاع شما به عرض برسانم: در طول مدت خدمت در مسؤولیت‌های محوّل، ریالی از بیت‌المال به نفع شخصی برداشت ننموده و بلکه از خودم برای کارهای خیر و عام‌المنفعه خرج نموده‌ام و از موقعیت شغلی و مسئولیت به هیچ‌وجه سوءاستفاده نکرده‌ام، بلکه از حق قانونی خود نیز استفاده ننموده‌ام، بهنگام انحلال ادارات عقیدتی سیاسی منطقه‌ای ظرف مدت دو سال در رفت و آمد تبریز، تهران برای کار اداری حدود دو میلیونی تومان از پول خود صرف تهیه بلیط هواپیما نمودم درحالی که می‌توانستم از امکانات بیت‌المال استفاده کنم.

تجربه خدمت در طول انقلاب اسلامی ایران، نشان داده که وحدت عامل پیروزی است فلذا وحدت احاد امت اسلامی و ادامه راه شهیدان انقلاب اسلامی را ضامن بقای مقدس جمهوری اسلامی می‌دانم، بر این باورم که باید فضای محیط کاری، اداری، مسکونی و فرهنگی و... را معنوی نموده تا عنایت خداوند متعال شامل حال همگان گردد، بسیج این یادگار

با ارزش حضرت امام راحل را کانون وحدت و توسعه فرهنگ اسلام ناب محمدی (ص) می دانم، از بزرگترین نعمت های الی، نعمت بزرگ ولایت را موجب وحدت و نجات از گمراهی ها و پیوند آحاد مردم در راه پیروزی اسلام می دانم و تاکنون در مقام عمل، وفاداری و اخلاص خود را به مقام ولایت به اثبات رسانده ام.

خدمت به خلق خدا را افتخاری بزرگ دانسته و موجب عاقبت به خیری می دانم دوری جستن از سیاست بازی باندبازی، تملق و چاپلوسی را در محیط اداری، وظیفه شرعی دانسته و کار برای خدا را موجب تقرب به درگاه الهی می دانم.

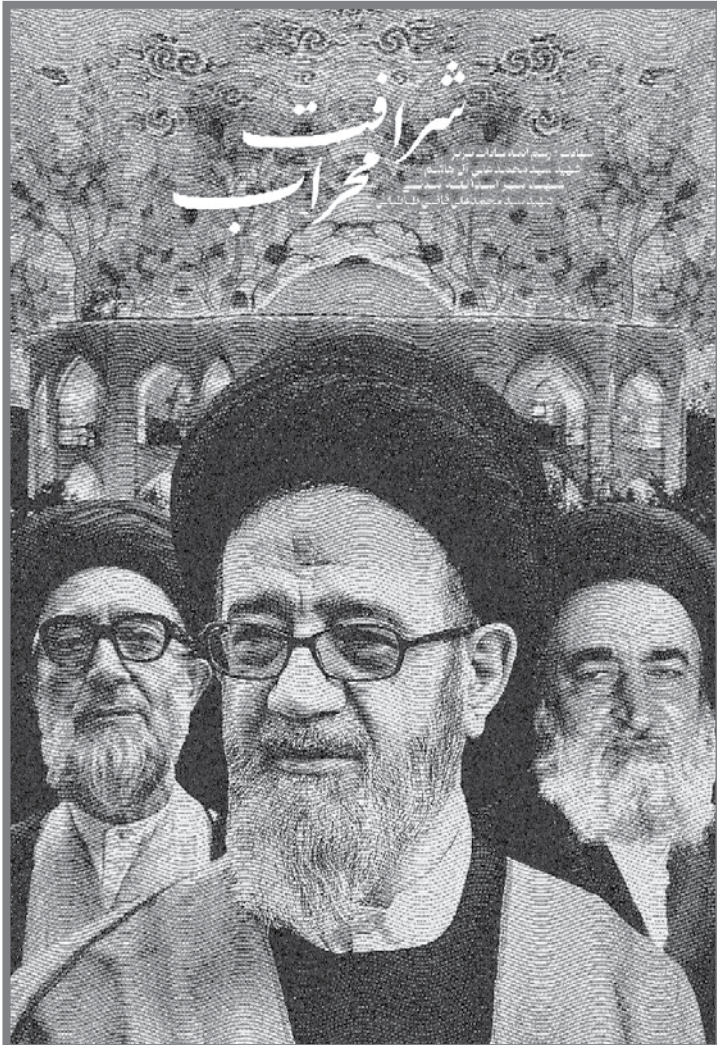
سلامت خودم به خطر افتاده؛

در خاتمه از حسن اعتماد مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه ای مدظله العالی تشکر نموده و به استحضار معظم له می رسانم: بنده نیز در مدت ۱۶ ماهی که در مسئولیت نمایندگی معظم له و امامت جمعه تبریز مشغول انجام وظیفه هستم از هیچ تلاشی کوتاهی ننموده و به طور شبانه روزی فعالیت نموده ام به طور یکه می توانم ادعا کنم به اندازه ده ها سال فعالیت نموده ام و جریان مردم داری و با مردم بودن را در سطح کشور رواج داده و اعتماد از دست رفته بعضی روحانیون را با عمل خود برگردانده ام به طوریکه سلامتی خودم به خطر افتاده است.

در نهایت وظیفه خود می دانم مجدداً از زحمات پدر و مادرم که در تربیت من بسیار کوشا بوده اند، تشکر و قدردانی نموده

و از حضورشان بخشش می طلبم و امیدوارم به خاطر مریض بودن دو طفل معصوم (سمیه السادات و سید علی) که در اثر گرفتاری کاری و حضور در مناطق عملیاتی و عدم رسیدگی کامل به رحمت الهی پیوستند، خداوند متعال از گناهان و اشتباهات من بگذرد و مورد رحمت و عفو خود قرار دهد در خاتمه از عموم خواهران و برادران محترم و دوستان و آشنایان بزرگوار و همین طور از همسر عزیزم و دختر عزیزتر از جان دلم و پسر عزیزم عزیز دلم و داماد عزیزم و عروس گم و نوه های عزیزم و برادران خودم و خواهر مهربانم و تمامی فامیل و بستگانم خداحافظی نموده و همه را به خدای بزرگ می سپارم؛ و السلام علیکم و رحمة... برکاته

سید محمدعلی آل هاشم ۱۳۹۷/۶/۲۹
همزمان با عاشورای ۱۴۴۰



به یاد امام جمعه مردمی و جهادگر
استان آذربایجان شرقی

شهید آیت الله آل هاشم فقط امام جمعه مردمی
و محبوب قلب تبریزی‌ها نبود.
او پشتیبانی چون کوه برای تلاشگران عرصه تولید
و جهادگران صنعت استان نیز بود.

حضور متواضعانه و گرم آن شهید والامقام در
گروه صنعتی آریا سهند تبریز و گسترش فولاد حامد
در آن روز ماندگار که فعالیت صنعتگران
و تولیدکنندگان را مایه غرور خود دانستند را
هیچگاه فراموش نخواهیم کرد.

ای سید شریف و نستوه؛
روح قرین رحمت الهی
وراهت پر رهرو باد...



جهت مشاهده تصاویر بازدید شهید آیت الله آل هاشم
از گروه کارخانجات هلدینگ حمل کاری
پارکد فوق را اسکن نمایید.